

تظرفنامه خسرووی

شرح حکمرانی

تذکره حضرت شاه جهان در سلطنت ابن حمید

(۱۳۷۷ - ۱۳۴۲ ه. ق.)

در بخارا و سمرقند

از مولف نامشخص

بیتصحیح و تحشیف

باصلاح

دکتر منوچهر ستوده

اسماعیل رحمت‌آف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ظفر نامہ خسروی

شرح حکمروائی

سید امیر نصر اللہ مہبسا در سلطان بن حمید

(۱۲۷۷-۱۲۴۲ھ ق)

«در بخارا و سمرقند»

از مولفی ناشناخته

تصحیح و تحشیہ

دکتر منوچہر ستودہ

جمعہ داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۰۱۳۴

ش-اموال:

ظفرنامه خسروی: شرح حکمروایی سید امیر نصرالله بهادر سلطان بن حیدر (۱۲۷۷ - ۱۲۴۲ ه. ق) در بخارا و سمرقند از مؤلفی ناشناخته: به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۷ ش ۱۹۹۹ م.

۲۶۲ ص. - (میراث مکتوب: ۵۲: میراث ماوراءالنهر: ۲)

ISBN 964 90733-4-5

بها: ۱۰۰۰ تومان

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

Unknown Author.

ص. ع. لاتینی شده:

Zatarnāme-ye Xosravi

۱. امیر نصرالله بهادر، ۱۲۷۷-۱۲۲۱ ق. سرگذشتنامه ۲. ایران-تاریخ-قاجاریان - ۱۱۹۲-۱۳۴۲ ق.

۳. سیاستمداران ایرانی. الف. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲ - . مصحح. ب. دفتر نشر میراث مکتوب. آینه

میراث ج. عنوان: شرح حکمروایی سید امیر نصرالله بهادر سلطان بن حیدر (۱۲۷۷ - ۱۲۴۲ ه. ق) در

بخارا و سمرقند.

۹۵۵/۰۷۴۰۹۲

DSR ۱۳۲۹ / ۷

۱۲۰۶۸ - ۷۷ م

کتابخانه	
مرکز تحقیقات کتابیه، ترمه، علوم اسلامی	
شماره ثبت:	۲۱۱۴۱
تاریخ ثبت:	



ظفرنامه خسروی

(شرح حکمروایی سید امیر نصرالله بهادر سلطان بن حیدر (۱۲۷۷ - ۱۲۴۲ ه. ق) در بخارا و سمرقند)

از مؤلفی ناشناخته

به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده

ناشر: آینه میراث

چاپ اول: ۱۳۷۷ ش ۱۹۹۹ م

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴ - ۹۰۷۳۳ - ۴ - ۵

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

این اثر زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب و با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انتشار یافته است.

همه حقوق متعلق به دفتر نشر میراث مکتوب و محفوظ است

نشانی دفتر نشر میراث مکتوب: تهران، ص. پ: ۵۶۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن: ۲ - ۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵

بها: ۱۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم

دریابی از فرهنگ پدیده ایران اسلامی در حیطه های علمی و اجتماعی می نهد. این نسخه ها، در حقیقت کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامتناهی ایرانیان است. بر عهده هر نسلی است که این میراث پراچ را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیاء و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی ذخایر مکتوب این سرزمین و تحقیق و تبیین در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کارها کرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله علمی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تبیین و تصحیح مجدد نیاز دارد.

احیاء و نشر کتابها و رساله های علمی و وظیفه ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در راستای اهداف فرهنگی خود مرکزی را بنیاد نهاده است تا با حمایت از کوششهای محققان و محققان و با مشارکت ناشران، همی در نشر میراث مکتوب اشتغال باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

دفتر نشر میراث مکتوب

فهرست مطالب

پیشگفتار	۹
گفتار در بیان ذکر انساب آبای عظام و اجداد کرام شهریار سپهر احتشام	۶۳
گفتار در بیان ارتحان شهنشاه دوران معدلت نشان حضرت امیر حیدر سلطان	۶۷
گفتار در بیان وفات میر محمد حسین خان و جای نشین شدن میر عمر خان	۷۱
ذکر خروج امیرزاده دوران صاحبقران زمان سید امیر نصرالله محمد بهادر سلطان	۷۳
گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفر قرین اولاً مرتبه از قبه الاسلام بخارای شریف	۸۳
گفتار در نهضت نمودن امیر جم‌جاه عالم پناه خورشید کلاه به جانب ولایت دیزق	۸۹
گفتار در ذکر وقایعی که در این دو سه سال به اراده ملک ذوالجلال از پرده استتار	۱۰۱
گفتار در ذکر وقایعی که از جانب ام‌البلاد بلخ و آقچه و تاشقورغان و چار ولایت	۱۰۳
گفتار در ذکر نهضت نمودن امیر جلالت نشان ظفر توأمان بار دیگر به جانب ام‌البلاد	۱۰۵
گفتار در ذکر لشکر فرستادن امیر صاحبقران جلالت نشان	۱۰۹
داستان عهد بستن محمدعلی خان خوقندی با سلطان زمان و صاحبقران	۱۱۵
گفتار در ذکر مراجعت نمودن امیر دلاور از یالای پشاغر	۱۲۹
گفتار در ذکر وقایعی که بعد از مراجعت نمودن امیر صاحبقران صفدر	۱۳۵
گفتار در لشکر کشیدن پادشاه زمان و شاهنشاه دوران بار دویم	۱۳۹
گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفر اقتران از سد و ثغور دیزق	۱۴۵
گفتار در نهضت نمودن شهنشاه شکوهمند به جانب دارالملک ولایت خجند	۱۶۳
گفتار در نهضت نمودن شاه والاجاه و شهنشاه شفقت آگاه به جانب خوقند	۱۶۷
گفتار در بیان یورش امیر صاحبقران ظفر قرین معدلت آیین	۱۷۵
گفتار در ذکر واقعات از دست رفتن ولایت خوقند و	۱۹۱
گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفر اقتران به جانب ولایت خوارزم	۲۰۱
گفتار در ذکر لشکر فرستادن امیر صاحبقران کشورستان به جانب ولایت خجند	۲۱۱

۲۱۳	گفتار در ذکر مشورت نمودن امیر صاحبقران ظفراقتران در باب تسخیر
۲۲۱	در همین تاریخ سال مذکور آمدن جعفرخان غجر مع بیست هزار لشکر
۲۲۵	گفتار در ذکر مخالفت نمودن خواجه قل پروانچی نکبت نشان بی سروسامان
۲۳۵	گفتار در ذکر وفات نمودن عیسی دادخواه یوز و به جای آن به فرمان عالی
۲۳۹	گفتار در ذکر لشکر فرستادن شاه طهران دیگر باره در بالای مرو شادجهان
۲۴۳	گفتار در ذکر ارتحال حضرت خلیفة الرحمن ظلّ السبحان

۲۵۱	فهرستها
۲۵۳	اعلام
۲۵۹	جایها



به نام آنکه او نامی ندارد به هر نامی که خوانی سر برآرد

پیشگفتار

در تابستان ۱۳۷۱ شمسی وزارت امور خارجه مرا مأمور کرد تا آثار و بناهای تاریخی ورارود (= ماوراءالنهر) و خوارزم یعنی جمهوریهای قزاقستان و تاجیکستان و ترکمنستان را بررسی کنم. در حین بررسی به هر شهری که می‌رسیدم سری به کتابخانه‌های آن شهر می‌زدم تا اگر نسخه‌ای که به کار تألیف و تنظیم تاریخ ایران می‌آید، تهیه کنم.

در شهر تاشکند به کتابخانه دولتی مراجعه کردم و رئیس کتابخانه «آقای ارنبايوف» تمام مجلدات کتابخانه را در اختیارم گذاشت. یک هفته تمام صرف رونویس کردن نامهای نسخ تاریخی مربوط به تاریخ ایران کردم و در حدود پانصد و پنجاه نسخه در این زمینه برگزیدم و تقاضا کردم «میکروفیلم» این کتابها را به مخلص بدهند. در جلسه اول اعضای «کمیته» نداشتن فیلم را بهانه کردند. بنده هم از بازار تاشکند دو حلقه فیلم بزرگ سینمایی خریدم و به کتابخانه دادم. در جلسه دوم اعضای «کمیته» تصمیم گرفتند که «میکروفیلم» هیچ‌یک از نسخه‌ها را در اختیار بنده قرار ندهند و آقای «ارنبايوف» روز بعد فرمودند: «این میراث نیاکان ماست و ما نمی‌توانیم «میکروفیلم» این کتابها را به شما بدهیم. بنده به تهران خواهم آمد و به تعداد نسخی که شما انتخاب کرده‌اید از نسخ خطی کتابخانه‌های شما انتخاب خواهم کرد. بعداً این میکروفیلمها را با هم عوض و بدل خواهیم کرد.» نشان به آن نشانی که ایشان به تهران آمدند ولی چنین کاری نکردند. بیشتر نسخی که بنده انتخاب کرده بودم جزو کتبی بود که روسها به دفعات از شهدالرضا به غارت برده بودند و مهرهای کوچک سلاطین صفویه و قاجاریه به صفحات ابتدای آنها تا امروز روشن خوانده می‌شد. کسی نبود که از ایشان پرسد که کتبی که

به زبان و خط فارسی است چگونه می تواند میراث نیاکان از بک باشد. نه تنها «میکرو فیلمها» را به ما ندادند بلکه فیلمهای خرید شده ما را هم تصاحب کردند.

سرانجام یک نسخه کتاب ظفرنامه خسروی را با چاپ «فا کسیمیله» به عنوان حق السکوت به مخلص دادند تا بنده زیاد ناراضی از در کتابخانه دولتی بیرون نروم. این کتاب از روی نسخه ای است که به خط مؤلف، چاپ «فا کسیمیله» کرده بودند.

مطالب ظفرنامه خسروی

ظفرنامه خسروی در بیان سلطنت سید امیر نصرالله بهادر سلطان (۱۲۴۲ تا ۱۲۷۷ قمری) ابن امیر حیدر سلطان بن امیر معصوم سلطان بن امیر محمد دانیال است که از بازماندگان سلاطین منغیته می باشد.



فرزندان امیر حیدر سلطان

میر محمد حسین خان، سید میر نصرالله بهادر سلطان، میر عمر خان، میر زبیر خان، میر حمزه خان و میر صفدر خان

در سال ۱۲۴۵ ه. ق. امیر حیدر سلطان، میر نصرالله محمد بهادر سلطان را به حکومت ولایت نَسَف و کاسان و کسبی و قصبه چراغچی و یُرتی تپه و فمی و ولایت بایسون و شیرآباد و کَلَف و خزار تا سرحد ولایت حصار نصب کرد و میر عمر خان را که پسر سوم بود به حکومت ولایت کر مینه و ینگی قورغان و قَرچغای و هزاره گماشت. در همین تاریخ از صلب سید میر نصرالله محمد بهادر سلطان، سید مظفر سلطان به عرصه هستی پای نهاد.

در سال ۱۲۴۳ ه. ق. در بازگشت از نَسَف ثقلی در طبیعت امیر حیدر سلطان - پدر سید میر نصرالله محمد بهادر سلطان - عارض گردید. با همین حال ناگوار وارد بلده فاخره بخارا شد و پس از یک بارگرنش دادن به سپاه از دارالمحن دنیا به سوی عقبی رحلت کرد. خبر فوت را وزارت پناه - محمد حکیم قوش بیگی - با قاصدی تندرو به «قرشی» فرستاد. سید میر

نصرالله محمد بهادر سلطان با شنیدن خبر اراده آمدن به بخارای شریف کرد.

در همین وقت میر محمدحسین خان - پسر کلان امیر حیدر سلطان - در شهر بخارا در گذر بازار خواجه تحت نظر بود، اطرافیان را جمع کرد و به طرف ارگ بخارا روی آورد. نگهبانان ارگ دروازه را گشودند و او را راه دادند. او هم وارد ارگ شد و بر تخت سلطنت برآمد.

جنازه امیر حیدر سلطان را به خاک سپردند و به عزاداری قیام و اقدام نمودند. سن او در این تاریخ چهل و هفت سال و بیست و هشت سال بر اریکه سلطنت مستقر بود. امیر سید میر نصرالله بهادر سلطان که خبر فوت پدر را شنیده بود، از چول قرشی گذشته به طرف بخارا آمد، ولی شنید میر محمدحسین خان در بخارا بر تخت سلطنت نشست. از همان جا برگشت و رو به قرشی آزرده.

میر محمدحسین خان چهار ماه بر تخت سلطنت نشست و پس از آن شربت اجل نوشید. خبر فوت او منتشر شد. چون میر عمرخان در کریمینه نزدیک بخارا بود خود را به بخارا رساند و برادر را به خاک سپرد و بر سریر سلطنت قرار گرفت.

سید میر نصرالله محمد بهادر سلطان که خبر فوت برادر را شنید به طرف بخارا به راه افتاد. ولی شنید میر عمرخان بر تخت سلطنت بخارا قرار گرفت. فوراً بازگشت و به محل حکومت خود رفت. میر عمرخان به جای اینکه به امور رعایا پردازد، به شرابخواری و عیش و عشرت پرداخت. اعمال ناروایی او به گوش برادر رسید.

سید امیر نصرالله محمد بهادر سلطان قشون قرشی و خزار و بایسون و شیرآباد و چراغچی را با توابع و لواحق جمع کرد و به قصد تسخیر سمرقند و بخارا به راه افتاد. ولایت سمرقند در این تاریخ در دست محمدجعفری - حاکم بالاستقلال - آنجا بود. با شنیدن این خبر تا قصبه جام او را استقبال کرد و با قشون امیر نصرالله محمد به راه افتاد. امیر نصرالله محمد پس از زیارت خواجه احرار به شهر سمرقند وارد شد. او را بر بالای سنگی که امیر تیمور می نشست، نشانند و زر و جواهر بیشمار بر فرق او نثار کردند. یک هفته در سمرقند ماند و از آنجا به طرف بخارای شریف طی مراحل کرد.

میر عمرخان تا نزدیک رباط ملک پیش آمد، ولی عقب نشینی کرد و به ارگ بخارا درآمد و دروازه‌های شهر را بست. امرای میر عمرخان نظیر توره خواجه نقیب و بیگ اوغلی دیوان‌بیگی بهرین و رحیم بیگ بی منعت به خدمت امیر نصرالله محمد رسیدند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و او را استقبال نمودند و غاشیه فرمانبرداری بر دوش خود افکندند.

میر نصرالله محمد بهادر سلطان به زیارت خواجه بهاء‌الدین نقشبند رفت و از باطن روح پرفتح آن بزرگوار استعانت طلبید و در موضع «غربون» یک شب بماند و از اینجا ایلچی به داخل شهر فرستاد تا با برادر مصالحه برقرار سازد. ولی میر عمرخان تن درداد. محاصره دو ماه طول کشید. شهر گرفتار قحطی شد. از داخل محمد حکیم قوش‌بیگی و رجب بیگ دیوان‌بیگی و ایاز بی ایرانی و دونمس دادخواه ترکمن با امرای بیرونی قراری دادند و دروازه راه سمرقند را گشودند و قشون امیر نصرالله محمد بهادر سلطان را به شهر درآوردند. امیر نصرالله وارد شهر بخارا شد و بر تخت خلافت قرار گرفت و در نماز جمعه اعلان سلطنت و حکومت او را خواندند.

از صفحه ۲۹ به بعد مطالب کتاب درباره سوانح و اتفاقات دوران حکومت امیر نصرالله محمد است.

سلاطین منغیته

منغیته یا منغیتون سلسله‌ای از خانهای بخارا که از زمان ابوالفیض خان از ملوک جانیه و معاصر نادرشاه افشار به قدرت رسیدند. منغیته منسوب به حکیم اتالیق (لقبی مطابق اتاییگ) ابن خدایار، اتالیق منغیت هستند که ابوالفیض خان به سبب عیاشی، اداره امور مملکت را به او سپرده بود. و منغیت اصلاً نام قبیله‌ای از قبایل مغول است که نخستین بار در تاریخ رشیدی بدان اشاره شده است. از آن پس از منغیت و قنقرات به عنوان دو قبیله مهم ترک نام برده شده. هنگام حمله نادرشاه به خوارزم حکیم اتالیق پسر خود محمد رحیم بیگ را به خدمت نادر فرستاد و ابوالفیض را وادار به استقبال و اطاعت از نادر کرد اما بزودی محمد رحیم بیگ ابوالفیض خان را کشت (۱۱۵۳ ه. ق.) و نخست پسر نه ساله او عبدالؤمن خان را به سلطنت

برداشت و به نام او به حکومت پرداخت و بعد از یک سال او را نیز کشت و برادر عبدالمؤمن - عبیدالله خان - را که هنوز در مهد بود عنوان شاهی داد. در اندک مدتی او را نیز از میان برداشت و خود متقلاً به سلطنت نشست (۱۱۵۷ هـ. ق.) و سگه و خطبه به نام خویش کرد. پس از مرگ او (۱۱۶۲ هـ. ق.) دانیال بن اتالیق، عم وی به امارت نشست (۱۱۶۳ هـ. ق.) دانیال اگرچه ابوالغازی خان، نواده دختری ابوالفیض خان را به سلطنت برداشت و سگه و خطبه نیز به نام او کرد، اداره حکومت را در دست داشت و حکومت ابوالغازی خان اسمی بیش نبود. پس از مرگ دانیال، پسر او شاه مراد - ملقب به میر معصوم غازی - به سلطنت رسید (۱۱۹۹ هـ. ق.) و از این زمان رسماً حکومت و سلطنت به منغیته انتقال یافت. امیر معصوم اگرچه به اطراف و از جمله به مرو نیز دست اندازی کرد، در مقابل تیمورشاه دُرّانی از دَرِ اطاعت درآمد اما فتوحات خود را همچنان حفظ کرد. معروفترین امرای این سلسله پس از امیر معصوم عبارتند از امیر حیدر بن امیر معصوم (جلوس ۱۲۱۶ هـ. ق.)، امیر نصرالله بهادرخان (جلوس ۱۲۴۲ هـ. ق.)، امیر مظفر (جلوس ۱۲۷۷ هـ. ق.) پسر امیر نصرالله.

در زمان امیر مظفر دست اندازی روسها به آسیای مرکزی آغاز شد و بخارا و سمرقند و خوقند تحت تسلط روسها درآمد و امیر بخارا متحد و در حقیقت دست نشانده روسیه شد. آخرین آنان که میر عالم نام داشت و در سن پترزبورگ تحصیل کرده بود در ۱۳۲۸ هـ. ق. به امارت نشست اما انقلاب اکتبر او را به افغانستان راند و وی تا پایان جنگ جهانی دوم در کابل زندگی کرد. (دائرةالمعارف فارسی).

دوران سلطنت سلاطین منغیت به صد و پنججاه و نه سال رسید

۱۱۷۰ هـ. ق. محمد رحیم خان از سلاطین منغیت بر بخارا حکمرواست (زنباور).

۱۱۷۲ هـ. ق. دانیال بن محمد از سلاطین منغیت بر بخارا حکمران است (زنباور).

۱۲۱۵ هـ. ق. حیدر توره بن میر معصوم شاه از سلاطین منغیت حکمروای بخارا است (زنباور).

۱۲۴۲ هـ. ق. حسین بن حیدر توره بن میر معصوم از سلاطین منغیت بر تخت بخارا نشست

(زبناور).

۱۲۴۲ ه. ق. عمر بن حیدر تورد بن میر معصوم از سلاطین منغیت در بخارا حکمرانی دارد

(زبناور).

۱۲۵۸ ه. ق. نصرالله بن حیدر توره بن میر معصوم از سلاطین منغیت بر خوقند دست یافت

(زبناور).

۱۲۷۷ ه. ق. مظفرالدین بن نصرالله از سلاطین منغیت بر تخت بخارا نشست (زبناور).

۱۲۸۴ ه. ق. قشون روس سلاطین منغیت بخارا را مغلوب کرد و بر بخارا دست یافت

(زبناور).

۱۳۰۳ ه. ق. عبدالاحد بن مظفرالدین از سلاطین منغیت بر بخارا حکمروایی دارد. ظاهراً

دست‌نشانده روسها است (زبناور).

۱۳۲۹ ه. ق. (سوم محرم)، میر علیم بن عبدالاحد از سلاطین منغیت بر تخت بخارا است.

ظاهراً دست‌نشانده روسها است (زبناور).

سبک انشای کتاب

کتاب ظفرنامه خسروی از جمله کتبی است که ظاهراً در بخارا نوشته شده است و به فارسی تاجیکی به رشته تحریر درآمده است. هیچگونه اطلاعی از نویسنده آن نداریم. نویسنده نه خود را در مقدمه معرفی می‌کند و نه در آخر کتاب.

در مقدمه می‌نویسد:

«اما بعد بر ضمائر خجسته نظایر نکته‌شناسان جراید فضل و کمال و بر خاطر
کیما مآثر دقیقه‌سنگان دانش و افضال پوشیده نماند که این فقیر بی بضاعت و
حقیر بلا استطاعت را با وجودی که قابلیت نظم و نثر نبود چه جای آنکه دیباچه
دلگشای این جریده و اجزای روح‌افزای این مقدمه را در سلک تحریر و
انتظام آرد و بیان تواریخ مقدمات شهریار سپهر اقتدار، سلیمان‌جاه معدلت‌پناه
را بر صفحات اوراق شهر و ایام زیب و زینت و بها بخشد. اما بنا بر توجه
خاطر بعضی از دوستان صادق و برخی از یاران موافق قلم شکسته‌رقم طریق

جرات پیموده در میدان صفحه، قدم تکاپوی نهاده، در این جریده از آغاز سلطنت رفیع المرتبه پادشاه جم‌جاه، خورشید کلاه، صاحبقران زمان اسکندر دوران، اعنی حضرت ظلّ السبحان سید امیر نصرالله بهادر سلطان - ادام الله ظلّ سلطنته علی مفارق الدوران - مع بعضی وقایعی که در ایام سلطنت جاوید طراز، ابدد مساز آن پادشاه دوست‌نواز دشمن‌گداز رویداده شده تا فتح بعضی ممالک که به صمصام خون‌آشام مجاهدان دولت ابدار تمام مفتوح گردیده بود در عرصه بیان آورده شود؛ و بالله التوفیق».

و در آخر کتاب آمده است :

«به آخر رسید این نسخه سراسر صنای دلگشا به دستخط راقم رو سیاه. اللهم

اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات تمت ۱۲۷۹»

از این رو نه در مقدمه نه در آخر کتاب ذکرى از نویسنده به میان نیامده است.

زبان فارسی در سرزمین تاجیک‌نشین مانند زبان فارسی ایران مورد تهاجم بیگانگان قرار نگرفته ولی به مناسبت همسایگی با ترکان مفردات و واژه‌های ترکی بیشتر آن را آلوده کرده است. تاجیکان همان‌طور که آداب و سنن معاشرت و مصاحبت خود را از دست نداده‌اند، زبان خود را هم با دستور و صرف و نحو قدیم حفظ کرده‌اند. در نتیجه مصطلحات زبان فارسی تاجیکی با مصطلحات زبان فارسی ایران اختلاف پیدا کرده است. در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد:

ص ۲۸. بالای اعداء: بر سر دشمنان.

ص ۲۸. به خودها: بر خودشان.

ص ۲۸. سرآمد نموده: سر کرده قرار داده.

ص ۲۸. خودها را: خودشان را.

ص ۲۸. دودله شده: در دو صف قرار گرفته.

ص ۲۹. کلان و خورد: بزرگ و کوچک.

ص ۲۹. توره: شاهزاده.

ص ۲۹. زنده به زنده: زنده زنده.

- ص ۲۹. دارالقرار خودها ساختند: مرکز استقرار خود قرار دادند.
- ص ۲۹. طریقه ایلغر: به روش حمله و تجاوز.
- ص ۲۹. ضیقی وقت: در تنگنای زمان.
- ص ۲۹. تاز و باز: تاخت و تاز.
- ص ۲۹. خاطر خودها: خاطر خودشان.
- ص ۲۹. به سروگردن غلطیده: به خاک پای کسی افتاده.
- ص ۲۹. فراقلباق که بعضی ایشان را قراپاچ هم می گویند، تیره‌ای از ترکان آریایی نژاد که تا امروز در جنوب دریاچه آرال (دریای خوارزم) زندگی می کنند.
- ص ۳۰. قُبل: محاصره.
- ص ۳۰. استخفاف حادثات: سبک شدن سوانح و اتفاقات.
- ص ۳۰. برلیغ (مغولی): فرمان.
- ص ۳۰. فرحان گردید: خوشحال شد.
- ص ۳۱. نظر بند: تحت نظر.
- ص ۳۲. دروازه را کشیدن: دروازه را بستن.
- ص ۳۲. قبیل پیشین: قبل از ساعت ۹ و ۱۰ صبح.
- ص ۳۲. ریگستان: ریگزاری که ریگ روان ندارد.
- ص ۳۵. آکه: برادر بزرگتر.
- ص ۳۸. تارتق (ترکی): هدیه و پیشکش.
- ص ۳۹. کوکناش: سنگی به شکل مربع مستطیل با نقش و نگار که امیر تیمور روی آن می نشست.
- ص ۴۰. بیلاکات: هدایا و پیشکشها.
- ص ۴۲. حد آرائی: قدرت و توانایی.
- ص ۴۲. بالأخیر: آخر الامر، سرانجام.
- ص ۴۲. آورده بازار: بازاری که برای خرید سربازان اردو برپا می کنند.
- ص ۴۲. زمانه سازی: رسم روزگار.
- ص ۴۲. دم از دولتخواهی آن می زدند، آن به جای او.

- ص ۴۲. خودها: یعنی خودشان، یا خود که ضمیر مشترک است.
- ص ۴۲. لشکری بیرونی به جای لشکر بیرونی با اشباع کسره اضافه.
- ص ۴۲. لجام ریز: افسارها رها و آزاد.
- ص ۴۵. مملکه به جای مملکت.
- ص ۴۹. در آن ولا: در آن محل، گاهی به معنی در آن وقت.
- ص ۵۳. شبکی: شبانه.
- ص ۵۹. مایان: ما (ضمیر اول شخص جمع) در سخن عوام: ماها.
- ص ۵۲. بیلاکات خودها را: پیشکشهای خود را.
- ص ۷۴. فرخاش به جای پرخاش.
- ص ۸۴. المانیه و ص ۸۹- المان و ص ۹۲- المانیه و ص ۱۱۶. المان و ص ۱۲۵- المان و ص ۱۵۷ و ص ۱۵۸. المانیه: در تمام موارد و یا ضبطهای متفاوت از واژه المان آمده است که بیشتر ایلات ترک خصوصاً ترکمنها با کشیدن فریاد «المان» به یورت یا اوبه‌های یکدیگر حمله می‌کنند و به غارت و یغما می‌پردازند. در این کتاب بیشتر به معنی «خشر» و سیاهی لشکر است که ایشان هم پس از غارت کردن لشکریان آنچه از مال و منال مردم مانده چپاوان می‌کنند.
- ص ۸۴. نتوانیست به جای نتوانست.
- ص ۸۷. اونک و سول: میمنه و میسره.
- ص ۸۷. سر کردگان خاصه بردار. ظاهراً به معنی جاندار و حافظ و نگهبان شخص سلطان است.
- ص ۸۷. خطایچه و شمخال: دو نوع توپ کوتاه و باریک که بر شتر حمل می‌کردند و بُرد زیاد نداشت.
- ص ۸۹. بی طرحی کردند: خلاف اصول اخلاقی رفتار کردند.
- همچنین در ص ۹۰.
- ص ۹۰. ندانیست به جای ندانست.
- ص ۹۰. بوپذیرید: پذیرید.
- ص ۹۱. کینکاش به جای کنکاش.

- ص ۹۱. امروز به جای امروز.
- ص ۹۱ و ص ۷۹. لسانی منظور پیغامی است که به ایلچی و فرستاده می‌گویند و مطالب آن با متن نامه ربط دارد تا طرف متوجه شود که این ایلچی یقیناً از طرف فرستنده آمده است.
- ص ۹۲. بوبرداختند به جای برداختند.
- ص ۹۳. خدیوند به جای خداوند.
- ص ۹۴. تیار است: منظم و مرتب و مهیا و آماده است.
- ص ۱۰۰. گپله گذاری به جای گله گذاری.
- ص ۱۰۷. ایلچی گپ: ایلچیگری و سمت ایلچی داشتن.
- ص ۱۲۳. سال: قایقی که از پیزر و نی سازند. در گود زره سیستان «توتن» گویند.
- ص ۱۲۸. سراسبکی: با عجله و شتاب، سرسری.
- ص ۱۳۲. طغایه = طغای = تغای: خالو، دایی.
- ص ۱۳۳. کتابت از خانش آورده را: نامه‌ای که از طرف خان و رئیس خود آورده بود.
- ص ۱۴۰. ناندازیم: نیندازیم.
- ص ۱۴۴ و ص ۱۴۶. آبدانی: آبادی، دهکده.
- ص ۱۵۰. جَر: خندقی به عمق دو متر و عرض یک متر که دور باغ و اراضی زراعی می‌کنند تا مانع ورود جانوران وحشی باشد.
- ص ۱۵۲. کنانیده: کرده، انجام داده.
- ص ۱۵۴. طریقه آق اوپلی: طریقه جا به جا کردن یاغبان و سرکشان و دور کردن ایشان از موطن اصلی خود.
- ص ۱۵۵. حاضر بودگی: حاضر بودن، آماده بودن.
- ص ۱۵۶. رویداد شدگی: آنچه که پیش آمده بود.
- ص ۱۵۸. بی‌سرسنگی: بی‌اطلاعی و بی‌چیزی و سر رشته از کاری نداشتن.
- ص ۱۵۸. به راه آمدگی خودها گشته: از همان راهی که آمده بودند بازگشتند.
- ص ۱۵۸. حادثات واقع شدگی: اتفاقاتی که پیش آمده است.
- ص ۱۵۸. بندبهای به دست افتادگی: اسیرانی که به دست قشون مهاجم افتاده است.

ص ۱۵۹. ترکستان در این تاریخ اطلاق به بیست و دو قلعه می‌شد بر شاخه‌های راست سیر دریا و مرکز آن ایسی بود و شیخ احمد بسوی در قلعه یسی چشم به جهان گشود و در همانجا به خاک سپرده شد. امیر تیمور برگورش گنبد عظیمی ساخته و رقبات چندی وقف این مرقده کرده است.

ص ۱۵۹. بیش اریق: دهکده‌ای که از پنج نهر آبیاری می‌شود.

ص ۱۶۰ و ۲۰۵ - گاه‌ها: استعمال غلط و بیموردی است. کلمه «گاه» فارسی قبول تنوین عربی نمی‌کند. اخیراً این کلمه را از چند نفر از بازاریان تهران نیز شنیده‌ام.

ص ۱۶۵ و ۱۷۵ - بالا: بر سر، از روی. نظیر: بالای مملکت آن گذر نمی‌کرد یعنی از روی خاک کشور آورد نمی‌شد.

ص ۱۶۶. تخته گردن: پس گوش فراخ، لابلای، مسامحه کار.

ص ۱۶۶. کرسی بندی: سطحی که بالاتر از سطح زمین ساخته باشند.

ص ۱۶۷. اولاً مرتبه: نخستین بار.

ص ۱۶۷. خامه ریگ: رگه‌ای از ریگ روان که بر هم انباشته شده، تپه ریگی.

ص ۱۶۸ و ص ۱۸۱. شیلنگ به معنی شلیک.

ص ۱۷۰. می فرستانید: می فرستاد.

ص ۱۷۸. کوروک دیده: سان دیده.

ص ۱۸۱. ندانیستند: ندانستند. یاء مخفی در این گونه کلمات خوانده نمی‌شود.

ص ۱۸۶. بیلی: پهلوی در ص ۱۸۴ به شکل «پلی» آمده و به همین معنی است.

ص ۱۹۳. زراعت‌های بودگی: آنچه کشت و کار که برقرار بود.

ص ۱۹۳. گش و فرخش و فرخاش: کشمکش و آمد و رفت.

ص ۱۹۴. دیدن او را راضیگی نمی‌دادند: راضی به دیدن او نمی‌شدند.

ص ۱۹۷. بوپرداختند: پیرداختند.

ص ۲۰۰. به خدایارخان پسر آن رسیده: به خدایار خان - پسر او - رسیده. اسم اشاره به جای

ضمیر اشاره.

ص ۲۰۲. نتوانیسته: نتوانسته. این کلمه با یاء مخفی تلفظ می‌شده.

ص ۲۰۴. دانیست: دانست. با یاء مخفی.

ص ۲۰۹. سپاریدم: سپردم.

ص ۲۱۰. راضیگی طلبیده: حلائییت خواست.

ص ۲۱۰. خدیوند: خداوند.

اشعاری که در این کتاب نقل شده است

در این کتاب چهارصد و هفده بیت در توصیف شهرها و بارو و برجهای آنها و مناظر طبیعی نظیر چول و ریگزار و رودخانه‌ها همانند سیردربا و میدانهای جنگ و وضع و حال فاتحان و شکست خوردگان و مجالس عزاو مراسم بر تخت نشستن سلطان و نظایر آنها ثبت و ضبط شده است.

این ابیات اثر طبع نویسنده گمنام کتاب است و اشعاری است که به ثبت و ضبط و روایت می‌ارزد و به هیچ بیتهی از ابیات آن ایرادی از لحاظ وزن و قافیه نمی‌توان گرفت.



سنواتی که در این کتاب آمده است

ص ۲۸ - ۱۲۳۷ ه.ق.	ص ۱۲۴ - ۱۲۵۷ ه.ق.
ص ۲۹ - ۱۲۴۵ ه.ق.	ص ۱۶۵ - ۱۲۹۵ ه.ق.
ص ۳۱ - ۱۲۴۳ ه.ق.	ص ۱۷۷ - ۱۲۶۰ ه.ق.
ص ۶۵ - ۱۲۴۵ ه.ق.	ص ۱۹۳ - ۱۲۶۶ ه.ق.
ص ۶۷ - ۱۲۴۷ ه.ق.	ص ۱۹۴ - ۱۲۷۲ ه.ق.
ص ۶۹ - ۱۲۵۵ ه.ق.	ص ۲۰۰ و ۳۰۰ - ۱۲۷۶ ه.ق.
ص ۸۰ - ۱۲۵۶ ه.ق.	ص ۲۰۷ - ۱۲۷۷ ه.ق.
ص ۱۰۳ - ۱۲۵۸ ه.ق.	ص ۲۱۴ - ۱۲۷۹ ه.ق.

پیش از این سنوات تهاجم و تجاوز بر خاک و رارود (ماوراءالنهر) و خوارزم از شمال به جنوب بود و نیره‌های مختلف ترکان شمالی بر اثر سختی معیشت گله‌داری و بیابانگردی، رو به مراکز تمدن و شهرنشینی می‌آوردند و به عنوان فروش محصولات خود و خرید لوازم زندگی از شهرها، در حاشیه شهرها می‌نشستند و کم‌کم به بازارها و محله‌ها راه پیدا می‌کردند

و سرانجام با شهرنشینان می آمیختند.

سمت این تهاجم و تجاوز در این سنوات عوض می شود و به جای ترکان، روسها از غرب به این سرزمین چشم می دوزند و تحت فرماندهی سپهبدانی که خون آلمانی دارند نظیر جنرال کافمن به این صفحات حمله می کنند و به جان تاجیک و قزاق و ترک و ترکمن و قرقیز می افتند.

در این سنوات است که امواج تهاجم و تجاسر ترکان به خاک و رارود و خوارزم باز می ایستد. ولی بر اثر فشار روسهاست که ترکمنهای ساکن در شرق دریای خزر سرازیر می شوند و در دشت گرگان و شاخه های سمت چپ رود اترک ساکن می گردند.

والسلام علی من اتبع الهدی

ملوچهر ستوده

دهم دی ماه ۱۳۲۶

بنام خدا

ترجمه مقدمه روسی کتاب

ظفرنامه خسروی و نویسنده آن

در زمان نوین امکانات فراوان فراهم آمد تا روزگار مردمان آسیای مرکزی و کشورهای همسایه، از جمله افغانستان و ایران، به رشته تحقیق کشیده شود. کتابخانه‌های غنی و آرشیوها اکنون در دسترس قرار دارند، دستنویسهای بسیاری که دارای اخبار گرانبها از تاریخ، اقتصاد و ادب و فرهنگ کشورها هستند، در اختیار پژوهشگرانند. اما اطلاعات و مطالب این منابع هنوز کافی نمی‌باشد.

هر چند آن دستنویسها از طرف تاریخ‌نگاران درباری و با سپارش حاکمان زمان نگاشته شده‌اند، و از بسیاری مسائل سیاسی و اجتماعی گریز کرده‌اند، مطالب فراوان ارزشمندی را در بر دارند. این نوع تاریخ‌نامه‌ها، عادتاً با سپارش حاکمی، به ستایش و تعریف از کارنامه و پیروزی‌ها، پهلوانی و عالی‌همتی‌های آنان نوشته می‌شدند. در مرکز این تاریخ‌نامه‌ها حکایات جنگ و لشکرکشی‌ها، مناسبات میان حاکمان، روزگار دربار و درباریان قرار داشتند. روحیه تملق و خوش‌آمدگویی تقریباً همه تاریخ‌نامه‌های زمان پیشین را فراگرفته است.

و اما در این نوع کتابها گاهی حقیقت به دست قلم داده می‌شد، حقیقت‌های تلخی مانند کشتار و سوختار بیرحمانه، پخش و سرکوب شورشهای دادخواهانه خلقی؛ لیکن این کار در پرده و احتیاط کارانه صورت می‌گرفت. درباره بیان آشکارا و بتفصیل و انتقادی از نظام موجوده جای حرف هم نبود. نویسندگان در بیان حادثات و واقعات از دیدگاه خود و یا از نظر حاکم زمان نگاه می‌کردند.

از همین سبب، برای روشن شدن اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در تیمه نخست سده نوزده میلادی، ضرور است که همه منابع موجود با دقت کامل مورد بررسی و مطالعه قرار گیرند، گفته‌های مؤلفان گوناگون با همدیگر مقایسه شوند. ما تصمیم گرفتیم تا این یادگار ارزشمند، ظفرنامه خسروی، را که راجع به تاریخ سده نوزده میلادی می‌باشد و آن را نویسنده گمنامی در سال ۱۲۷۹ هجری (۱۸۶۳-۱۸۶۲ م) نوشته است، آماده چاپ کنیم. ارزش این کتاب در آن است که تاریخ فرارود و افغانستان را یکجا در بر دارد.

دستنویسهای این کتاب

ظفرنامه خسروی در گنجینه میرزایف پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان نگهداری می‌شود.

نخستین بار، دکتر احرار مختاروف، عضو وابسته فرهنگستان علوم تاجیکستان، از این دست نوشته خبر داده است.^۱ این مؤلف ضمن توضیح منابع تاریخی فرارود، به ظفرنامه خسروی نیز اشاراتی کرده است. به گفته مختاروف، این اثر در آموزش تاریخ آسیای میانه، در محدوده زمانی ۱۸۶۰-۱۸۲۶ م ارزش زیادی دارد.^۲ توصیف این کتاب در دانشنامه شوروی تاجیک نیز کاروی بوده است.^۳

اخباری از این کتاب در «فهرست دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان» نیز آمده است.^۴ در کتابنامه چ. استوری هم اخبار کوتاهی در ۵ سطر جای دارد.^۵

۱. الف. مختاروف، درباره چند منبع نامعلوم راجع به تاریخ آسیای میانه در سده ۱۹ م. - «اخبارات بخش علوم انسانی فرهنگستان علوم تاجیکستان»، سال ۱۹۵۶، شماره ۸، صص ۹۹-۹۸.
۲. همانجا، ص ۹۹.

3. Ensiklopediya Sovetii tojik, Dušanbe, j. 2, 1980, s.474.

4. Katalog Vostočnix Rukopisey Akademii nauk Tadžikskoy SSR, pod red. i pri učastii prof. A.M. Mirzoeva i prof. A.N. Boldireva, t. 1, Stalinabad, 1960, s.108.

5. Stori Ć.A. Persidskaya literatura (per. s angl., s pererab. i dopoln.), č. 2, M., 1972, s. 1165-1166.

جز از این منابع، در هیچ سرچشمه‌ای و یا پژوهشی، خبری درباره ظفرنامه خسروی به نظر نرسید.

باید گفت که در همین منابع موجود نیز اخبار درباره ظفرنامه خسروی ضد و نقیض‌اند، چنانچه مؤلفان «فهرست دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم تاجیکستان» نوشته‌اند: «نسخه با بیان حمله لشکر ایران به ولایت مرو و حمله خدایارخان به خاک بخارا و فوت امیر نصرالله خان به پایان می‌رسد»^۱. و استوری آورده است که این کتاب با «بیان واقعات پس از مرگ امیر حیدر و تلاش پسران او برای تاج و تخت، تا مرگ نصرالله خان» آغاز می‌شود.^۲

معلوم می‌شود که نویسندگان فهرست نامبرده فصل آخر کتاب را با دقت بررسی نکرده‌اند: در این بخش سخن نه درباره حمله وائی خوقند به خاک بخارا، بلکه درباره آن می‌رود که خدایارخان، پسر از معزول شدنش از تخت، توسط برادر خرد خود مله خان، به امیر بخارا نصرالله خان روی آورده و از وی کمک خواسته است.

در مقدمه ظفرنامه خسروی سببهای تألیف کتاب ذکر می‌شوند، سپس اخبار مهمی از شورش قپچاقها در دشت میانکال در سالهای ۱۸۲۵ - ۱۸۲۱ بیان می‌گردد که آن پایه‌های سلطنت امیر حیدر را (۱۸۲۶ - ۱۸۰۰) لرزاند و از طرف سربازان امیر بیرحمانه سرکوب شد. پس از این، (برگ ۸ «الف») بابی در مرگ امیر حیدر می‌آید، و پایان کتاب از فوت امیر نصرالله، دعوت وارث او مظفرخان از کرمینه و مراسم تاجگذاری وی خبر می‌دهد. تعداد پژوهشگرانی که ظفرنامه خسروی را مورد استفاده قرار داده‌اند، خیلی کم است. از این منبع بیش از دیگران دکتر مختاروف، در آثار خود: تاریخ سیاسی ولایت اوراتپه در نیمه یکم قرن ۱۹ و مختصر تاریخ ولایت اوراتپه در قرن ۱۹^۳ استفاده شایسته برده است. همچنین،

1. Katalog Vostočnix Rukopisey..., s. 108. 2. Stori Ć. A. Persidskaya... s. 1165.

3. Muxtarov A. Političeskaya istoriya Ura-tiyubinškogo vladeniya v pervoy polovine XIX v. (Izvestiya OON AN Tadž. SSR, 1957, N 15: Ego že: Očerki istorii Ura-tiyubinskogo vladeniya v XIX v.- Dušanbe. Izd-vo AN Tadž. SSR, 1964.

دکتر حق نظر ظروف در تألیف کتاب مناسبت‌های بخارا و افغانستان از میانه سده هجدهم میلادی تا ابتدای قرن بیستم^۱ به این منبع روی آورده است. نویسندگان کتاب بزرگ تاریخ خلق تاجیک نیز در جلد دوم از ظفرنامه خسروی فایده برده‌اند.^۲

سزاوار تأکید می‌باشد که همه این پژوهشگران ظفرنامه خسروی را مورد حسن توجه قرار داده و آن را از منابع ارزشمند نیمه نخست سده نوزدهم میلادی دانسته‌اند.

اشاره شده بود که پژوهشگران روسیه و اروپای غربی، و مسافرائی که از آن طرفها به این سرزمین می‌آمدند، از ظفرنامه خسروی سخن به میان نیاورده‌اند. نخستین سیاحان روسیه و اروپا، مانند: ن. خانیکوف، الف. وامبری، و. نالیوکین و دیگران که سفرها انجام داده و درباره تاریخ بخارا، خوقند و دیگر ولایات آسیای میانه، آثاری از خود به میراث گذاشته‌اند، ظاهراً با ظفرنامه خسروی هیچ آشنایی نداشته‌اند. به احتمال قوی، بنابر کم بودن نسخه‌های خطی ظفرنامه خسروی این اثر از نظر پژوهشگران توانای آسیای میانه، از قبیل: و. و. بارتولد، الف. الف. سیمیاتف، پ. پ. ایوانف نیز پنهان مانده است. این کتاب برای تذکره‌نگاران آن روزگار و نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی نیز دست‌نارس بوده است. تا این اواخر گمان می‌رفت که از ظفرنامه خسروی تنها یک نسخه خطی موجود می‌باشد^۳ اما چندی پیش، در کتابخانه ملی فردوسی تاجیکستان، نسخه دست‌نوشته دیگری پیدا شد که با شماره ۵۴۱ نگهداری می‌شود. از مقابله این دو نسخه، ما بدین نتیجه رسیدیم که هر دو نسخه به قلم یک فرد تعلق دارد، و این فرد، خود مؤلف می‌باشد، هرچند این معنی در جایی آشکارا ذکر نشده است. می‌توان گفت که نسخه ۵۴۱ کتابخانه ملی فردوسی به حکم سیاه‌نویس است و نسخه ۹۵ گنجینه دست‌نویسهای

۱. ظروف حق نظر. روابط بخارا و افغانستان از برپاشدن دولت درانی‌ها تا غلبیدن امارت بخارا. - دوشنبه، انتشارات فرهنگستان علوم تاجیکستان، ۱۹۶۳.

۲. Istoriya tadzhikskogo naroda, t.2, Kn.2 (Pod red. B.I. Iskandarova i A.M. Muxtarova). - M., Nauka, 1964.

۳. Ensiklopediyai sovetii tojik, s.474: magolohoyi nigoranda dar: "Izvestiya OON AN Tadž. SSR", 1978, N4; sb. "Molodiye obšestvovetii Tadžikistana". - Dušanbe: Doniš. 1963, s.103.

میرزایف پاکنویس از روی آن.

از جمله دلایل این خلاصه اینهاست:

۱. بعضی واژه و جمله‌هایی که در حاشیه نسخه ۵۴۱ جای داشتند، در نسخه ۹۵ به متن وارد کرده شده‌اند.

۲. گاهی اخباری در حاشیه نسخه ۹۵ موجودند که در نسخه دیگر عموماً به نظر نمی‌رسند؛ ظاهراً مؤلف آنها را به کتاب خود، پس از کتابت، افزوده است.

۳. بعضی از جمله‌های طولانی که در نسخه ۵۴۱ هستند، در نسخه ۹۵ در شکل کوتاه آورده شده‌اند؛ مؤلف واژه و عباره‌های برزباد [بلند] را اختصار کرده است؛ «سیاهنویس» ۳۳۳ صفحه دارد، اما پاکنویس متشکل از ۳۱۵ صفحه می‌باشد.

۴. هر دو نسخه با یک دست و یک خط نوشته شده است.

نسخه‌ها از نگاه شکل و آرایش تفاوت دارند. چنانچه نسخه ۹۵ با دقت کامل انجام یافته است، عنوانها با رنگ سرخ نوشته شده‌اند، خط خوانا و زیباست؛ و اما در نسخه ۵۴۱ دقت صرف نشده است، عناوین هم با رنگ سیاه نوشته شده و گاهی با متن متصل آمده‌اند. بعضی از برگها تا پایان پر شده‌اند؛ خط خوانا نیست، واژه و ترکیباتی نیز هستند که خواننده نمی‌شوند.

هیچ یک از این نسخه‌ها نام کاتب را در بر ندارد؛ این حال بر نفع آن عقیده است که هر دو نسخه را متعلق به مؤلف می‌داند. این که تاکنون نسخه‌ای دیگر از این کتاب پیدا نشده است نیز آن عقیده را تأیید می‌نماید.

می‌توان تخمین زد که نویسنده نیت داشته، کتاب را پس از انجام، به امیر نصرالله پیشکش نماید، ولی موفق نشده است؛ از آن پس وی می‌خواسته که پس از پاکنویس کردن ظفرنامه خسروی، آن را به یکی دیگر از شخصیت‌های مهم و یا شاید مظفرخان (۱۲۳۹/۱۸۶۰ - ۱۲۶۴/۱۸۸۵)، جانشین امیر مظفر، ببخشد.

به طوری که گفته شد، نام مؤلف در جایی ذکر نشده است. یگانه سرچشمه‌ای که از نویسنده حکایت می‌کند، اشاره‌های خیره‌ایست که در خود ظفرنامه خسروی به نظر

می‌رسند.

مؤلف در مقدمه از هدف کتاب سخن به میان می‌آورد:

«پوشیده نماند که این فقیر بی بضاعت و حقیر بلا استطاعت را با وجودی که قابلیت نظم و تشر نبود، چه جای آنکه دیباچه دلگشای این جریده و اجرای روح افزای این مقدمه را در سلک تحریر و انتظام آرد (...). اما بنابر توجه خاطر بعضی از دوستان صادق و برخی از یاران موافق قلم شکسته رقم طریق جرأت پیموده در میدان صفحه قدم تکاپوی نهاده در این جریده از آغاز سلطنت رفیع المرتبه پادشاه جم‌جاه خورشید کلاه صاحبقران زمان اسکندر دوران اعنی حضرت ظل السبحان سید امیر نصرالله محمد بهادر سلطان ... در عرصه بیان آورده شود» (برگهای ۲ «ب» - ۳ «الف»).

مؤلف، ضمن مقدمه، عنوان کتاب را رقم می‌زند و می‌گوید که آن، سراپا به بیان زمان حکومت امیر نصرالله بخشیده می‌شود:

«بناءً علیه این ذره بیمقدار و خاکسار بی اعتبار مانند قلم سر بر خط قدر نهاده و امید از کرم عمیم بی منتها نموده غواص وار در بحر تفکر فرورفته خزف پاره‌ای چند فراهم آورده بر ساحل ظهور رسانیده این مجموعه را ظفرنامه خسروی نام نهاده شد» (برگ ۴ «الف»).

نویسنده اشاره‌هایی از دور درباره خود به عمل می‌آورد که نسخه را به دست خود نوشته است، چنانچه در جایی گوید:

«به اتمام رسید این نسخه سراسر صفای دلکشا به دست خط راقم روسیاه ...» (برگ ۱۵۸ «الف»).

متأسفانه، برگ پایانی نسخه ۵۴۱ گم شده است و سخنان آخرین آن را پیدا کردن میسر نمی‌گردد.

در برگ دوم آستر بدرقه (forzas) کسی با مداد نوشته که:

«کتاب تاریخ امیر نصرالله بهادر تا دور خان خوقند خدایارخان».

این یادداشت که به خطی غیر از خط نویسنده متن می‌باشد، ظاهراً متعلق به یکی از

صاحبان نسخه بوده که با متن خوب آشنایی نداشته است. در فوق از نظر گذشت که عنوان کتاب صریحاً در مقدمه آمده است. از سوی دیگر، معلوم است که حکومت خدایارخان، والی خوقند، سه مرحله داشته است:

۱. سالهای ۱۸۴۵/۱۲۲۴ تا ۱۸۵۸/۱۲۳۷، ۲. سالهای ۱۸۶۲/۱۲۴۱ تا ۱۸۶۳/۱۲۴۲، ۳. سالهای ۱۸۶۶/۱۲۴۵ تا ۱۸۷۵/۱۲۵۴.

شاید منظور نویسنده یادداشت فوق، دوره دوم حکومت خدایارخان (۱۲۴۱ تا ۱۲۴۲) بوده که این تصور نیز به طور کامل صادق نمی آید، چرا که در کتاب بیان واقعات تا سال ۱۸۶۰/۱۲۳۹ محدود شده است.

نویسنده کتاب کیست؟

دکتر مختاروف او را یک تاریخ نگار امیر نصرالله دانسته است.^۱ مؤلفان تاریخ خلق تاجیک نوشته اند که: «وی از مقربان دربار بوده است، چرا که لشکرکشی های امیر نصرالله را به کشورهای همسایه مفصل به دست قلم داده و اخباری از قراردادها آورده است.»^۲

دکتر نظروف در پیشگفتار کتاب خود مناسبتهای بخارا و افغانستان از میانه سده هیجدهم میلادی تا ابتدای قرن بیستم گفته است: «گمان می رود که این اثر به دست یک نفر منشی دربار امیر نصرالله خان (۱۸۲۶-۱۸۶۰) نوشته شده است، چونکه وقایع و کارنمایی های دوره سلطنت نصرالله را بسیار مفصل ذکر کرده است.»^۳

دلیل اینکه پژوهشگران، نویسنده ظفرنامه خسروی را «تاریخ نگار»، «منشی امیر»، «از مقربان دربار» نامیده اند، این بوده است که وی رخدادها را دقیق قلمداد کرده است. در نظر ما، این عقیده را قطعی دانستن درست نیست، چرا که در آن روزگار، بجز از تاریخ

1. A. Muxtarov. Politicheskaia istoriya... s. 109,112,113; Ego žizn: Očerki istorii... s. 37, 173.

2. Istoriya tadžikskogo naroda... s.9.

3. H. Nazarov. Ravobiti Buxoro va Afjoniston... s.9.

نگاران و منشیان، دیگران همچون شاعران و نویسندگان و دوستداران تاریخ و در یک سخن، اهل قلم بودند که با سپارشی و یا خواهشی چنین کارهایی را انجام می دادند. مثال فراوان موجود است که حاکمان زمان سپارشها داده اند و کتابهایی نیز نوشته شده است. به طور مثال، میرزا عظیم سامی که چند اثر ارزشمند در تاریخ بخارا به یادگار گذاشته است، یک «واقعه نگار» بود که خود در جنگ روسیه و بخارا (سالهای شصتم و هفتادم قرن نوزدهم میلادی) شرکت داشت^۱.

بدین طریق، به علت نبودن دلایل و اسناد کافی درباره نویسنده ظفرنامه خسروی و مشخصات وی، به ذکر حدس و تخمینهای پژوهشگران بسنده می کنیم. دشواری کار در این است که مؤلف نه تنها از خود و کسب و کارش نامی نمی برد، بلکه درباره حضورش در جنگها و مشورتها، چیزی نمی گوید، در هیچ جای اثر منابع اخبار خود را هم نیاورده است. اما بدون شک این است که وی از اشراف زمان خود بوده و از روزگار امیر اطلاع کامل داشته است، در ظفرنامه خسروی دیدارها و ملاقاتهای فراوان امیر نصرالله با لشکریان و فرماندهان ذکر یافته اند، اخبار مهمی از نقشه های عملیات جنگی، اطلاعات قبل از محاربه از طرفین، مناسبات و روابط خصوصی امیر بخارا با سران کشورهای همسایه، و در نهایت، موضوع و مضمون بسیاری از صحبتها و امثال اینها درج گشته اند. بی گمان، کسی از عهده این همه برمی آمد که مورد اطمینان کامل و صاحب اختیارات زیادی باشد. اشاره مؤلف که وی این کتاب را «بنابر توجه بعضی از دوستان صادق و بعضی از یاران موافق» نوشته است، از اهمیت زیادی برخوردار می باشد. متأسفانه، وی درباره شخصیت این «دوستان» و «یاران» خاموش مانده است. تنها حدس می توان زد که آنان از عملداران والا باشند.

هر چند این کتاب سرچشمه مهمی از تاریخ آسیای میانه و افغانستان، در محدوده زمانی نیمه اول سده نوزدهم میلادی محسوب می شود، قسمت های آن، چه از نگاه

1. Mirzo Abdul Azim Somi. Ta'rixi salotini mang'itiya, izdaniye leksta, per. s pers. i prim. L.M. Epifanovoy. - M., Izd-vo Vost. lit., 1962, s.15.

حجم و چه از لحاظ ارزش، یکسان نیستند. این کتاب را می‌توان به دو بخش جدا کرد. بخش نخست که اعظم کتاب را تشکیل می‌دهد، جنگهای میان بخارا و خوقند، محاربه‌های خوقند و خجند و اوراتپه و جیزخ و یام و زامین و ... را در بر گرفته است. این بخش از ظفرنامه خسروی در نظر ما، از دقت و اعتبار فراوان برخوردار می‌باشد، چراکه هیچ یک از منابع معلوم دیگر، واقعات محدوده مزبور را به این اندازه کامل و دقیق فرانگرفته است.

در بخش دوم از ظفرنامه خسروی سخن درباره واقعات کنار چپ جیحون - بلخ، آنچه، اندخوی، کندز، خلم، بدخشان، مزار شریف می‌رود؛ کوششهای متعدد حاکمان افغانستان، بخصوص دوست محمد خان (۱۸۲۶/۱۲۰۵ - ۱۸۳۹/۱۲۱۸ - ۱۸۴۳/۱۲۲۲؛ ۱۸۴۳/۱۲۲۲ - ۱۸۶۳/۱۲۴۲) برای تسخیر این نواحی، همچنین نخستین جنگ انگلیس و افغانها (۱۸۳۸/۱۲۱۷ - ۱۸۴۲/۱۲۲۱) بیان یافته‌اند. ذکر مفصل تلاشهای حاکمان «کنگس» ولایت «شهر سبز» با امیران «منغیت» بخارا، مناسبات و روابط بخارا و خیوه و قاجاریان ایران جدالهای این کشورها برای صاحبی کردن مرو و سرخس و نواحی دیگر که قبایل ترکمنهای «تکه»، «ساریق»، «سالار» مسکون بودند، از محتویات دیگر این کتاب به شمار می‌آیند.

از روی دقت بیان حادثات تاریخی، عمق و اطمینان اسناد، ضمن تصویر مناسبتهای بخارا و خوقند، می‌توان گفت که مؤلف، خود در یورشهای امیر نصرالله به ولایت خوقند شرکت داشته است. به جمله دلایل این تخمین می‌توان آورد: اخباری که درباره نواحی خوقند درج یافته است، بسیار کامل و دقیق می‌باشد، و اما اخبار از نواحی دیگر، به این اندازه کیفیت ندارد، چنانچه ضمن بیان مناسبتهای بخارا و خیوه و جنگ افغان و انگلیس ناروشنی (ابهام) و حتی اشتباه دیده می‌شود. سبب این حال، در مورد آخر، شاید این بوده است که مؤلف در واقعات حضور نداشته و اخبار را از کسان دیگر دریافت کرده است.

درونمایه ظفرنامه خسروی

این نسخه از آغاز تا انجام یکدست بوده و با خط نستعلیق زیبایی کتابت شده است؛ زبان نسخه فارسی تاجیکی است. کاغذ آن هم کیفیت خوبی دارد که ظاهراً محصول آسیای مرکزی است.

کتاب احیاناً واژگان و ترکیبات نامفهوم دارد، تشبیه و مجاز در آن فراوان به کار رفته است، گاهی سجع هم دیده می‌شود.

اثر بجز از پیشگفتار، ۲۸ حکایت (باب) جداگانه دارد^۱. به طوری که اشاره شد، در مجموع ۳۱۵ صفحه دارد.

واقعات در کتاب، موافق با ترتیب رخداد خود بیان شده‌اند.

تعداد سطرها در هر برگ گوناگون است:

صفحه یکم (برگ ۱ «ب») - ۱۲ سطر،

صفحه آخرین (برگ ۱۵۸ «الف») - ۸ سطر،

چهار صفحه (برگهای ۲۸ «الف» و «ب»، ۱۴۶ «الف» و «ب») ۱۴ سطری، بقیه ۱۵ سطری.

اندازه کتاب: عرض ۱۵/۵ سانتیمتر، طول ۲۶ سانتیمتر.

نسخه سرایا «حافظه» دارد (یعنی نخستین واژه صفحه پسین در صفحه پیشین یاد شده است).

متن با رنگ سیاه نوشته شده است، در درون جدول راست گوشه که با دو خط سرخ انجام یافته است؛ عنوانها با سرخی ضبط شده‌اند.

در بخش پایانی کتاب حسن خط مقداری خلل دار شده و احساس می‌شود که کاتب به شتابکاری راه داده است.

نویسنده ظفرنامه خسروی سنت کتابهای تاریخی فارسی را در نقل شعرهای مناسب،

۱. در «ادبیات فارسی» استوری (ج ۲، ص ۱۱۶۵) سهواً آمده که این کتاب سی باب دارد.

رعایت کرده است.^۱ این قطعه‌های شعری از سوئی، جنبه تأثیر بخشی حکایت را تقویت می‌کند، و از سوی دیگر، برای درک روش‌تر واقعه کمک می‌رساند، یعنی که این شعرها اهمیت تاریخی نیز دارند. چنانچه ضمن تفسیر محاربه بزرگ لشکرهای بخارا و خوقند که سال ۱۲۲۰/۱۸۴۱ در نواحی اوراتپه^۲ به وقوع پیوست و با شکست سنگین طرف خوقند انجامید، این پاره شعری نقل شده است:

فراوان ز خوقندیان کشته شد، بیابان همه پشته در پشته شد
نه چندان غنیمت به لشکر رسید، که اندازه‌ای نباید آن را پدید
ز سیم و زر و زیور لعل و دُر منازل کسران ناگران گشته پُر

بعضی از اقتباسات شعری در کتابهای دیگر نیز به نظر می‌رسند، چنانچه این شعر (در برگ ۲۴ «ب»):

خدایا، تو این شاه درویش دوست، که آسایش خلق در ظل اوست،
بسی بر سر خلق باینده دارا! به توفیق طاعت دلش زنده دارا!
غم از دشمن ناپسندش مباد! وز اندیشه بر دل گزندش مباد!

در کتاب میر عالم بخارایی فتح نامه سلطانی نیز موجود است.^۳

مؤلف ظفرنامه خسروی نام صاحب شعر را ذکر نمی‌کند؛ ولی گمان می‌رود که اکثر آنها متعلق به خود او باشد.

متن ظفرنامه خسروی نشان می‌دهد که نویسنده آن صاحب فضل و کمال بوده است. جز اینکه نثرش پخته و روان است و جاجا از شعر آرایش یافته است، نامهای زیادی، چه از تاریخ و فرهنگ خودی و چه بیگانه، در تشبیه و کنایه آمده است؛ مانند: «رستم دستان»، «زال زر»، «اسکندر ثانی»، و ... به عنوان مثال، توصیفی را می‌توان آورد که نویسنده در

۱. در مجموع، قریب یک هزار مصراع شعر به نظر رسید.

۲. ناحیه‌ای است با همین نام در شمال تاجیکستان.

۳. این نسخه به شماره ۱۸۲۸ در گنجینه دستنویسهای «بیرونی» تاشکند نگهداری می‌شود. شعر مورد نظر در برگ ۸۷ «الف» مذکور است.

حق رستم بیک، دست نشاندۀ خدایارخان در اوراتپه، روا داشته است:

«آن بدبخت نکبت نشان خود را رستم دستان انگاشته به هر جانب دست درازی کرده سلسله جنبان فتنه و فساد گردید» (برگ ۱۴۵ «ب» - ۱۴۶ «الف»).

ارزش علمی ظفرنامه خسروی از جمله در آن است که مؤلف تاریخ رخداد را دقیقاً ذکر کرده است. چنانچه، در تاریخ پیروزی بخارا در نبرد مذکور، نویسنده گفته است: «و این فتح نامدار بعون عنایت پرودگار در سنه ۱۲۵۷ در سال بقر در روز سه شنبه در اخیر شعبان المعظم بود؛ که روز جمعه خطیب رطب اللسان نصرت بیان خطبه این فتح نامی به نام خجسته فرجام اقبال فرخنده مآل امیر صاحبقران ظفر قرین بخواند» (برگ ۸۱ «ب»).

یقین است که پس از پاکنویس شدن کار، مؤلف آن را با دقت خوانده است، گاهی واژه‌ای و یا مصراعی از شعر دو بار تکرار شده باشد، یکی را نازک خط زده است.^۱ گاهی دیگر، واژه ناصحیح را با شکل سالم و روان تصحیح نموده است، چنانچه:

«سرداران نامدار با جماعه خاصه بردار به امتثال امر عالی شاه ظفر کردار مبادرت نموده سنگرها برپا نموده در مورجل‌ها قرار گرفتند» (برگ ۷۳ «ب»).

در این جمله دو «نموده» هست که دوم خیلی هم بی موقع صادر شده، لذا نویسنده آن را با واژه «کرده» عوض نموده است.

متن کتاب گاهی نواقص هم دارد که معنی از آن آسیب دیده است. چنانچه در برگ ۱۱۴ «ب» ضمن بیان جنگ بخارا در منطقه خجند، نام حاکم جدید خجند که به حکم امیر نصرالله تعیین شده بود، ذکر نیافته است. پس از قسمت خالی ابتدای سطر سوم واژه «یوز»^۲ می‌آید که اشارتی است به قوم حاکمی که آن زمان والی اوراتپه بود. منتخب التواریخ

۱. چنانچه، در برگ ۲۳ «ب» در جمله‌ای دوبار «هرکدام» آمده است که یکی حذف شده. بار مراجعه شود، به برگهای: ۲۱ «الف»، ۴۲ «الف»، ۱۴۸ «ب» و ...

۲. درباره قوم «یوز» و آغاز حکومت نمایندگان این قوم در حصار و اوراتپه معینی در کتاب خود تاریخ اوایل و اواخر (که نسخه خطی آن به شماره ۶۲۹ در گنجینه «میرزایف» نگهداری می‌شود) خبر داده است (برگهای ۵۹ «الف» تا ۶۲ «ب»). به گفته معینی، یوزها در منطقه «آق مسجد» (قول آورده) در کنار

محمد حکیم خان تأیید می نماید که این حاکم خدایاربی^۱ بوده، پسر بیک مرادبی، حاکم اسبق اوراتپه^۲. مؤلف، پس از این هم نام او را به زبان نیاورده است، بلکه با «حاکم خجند» قناعت کرده است (چنانچه در برگهای ۱۲۴ «ب»، ۱۲۵ «الف»).

این خلأ در برگهای ۲۱ «ب» و ۲۳ «ب» نیز هستند. سبب چنین رفتار نویسنده برای ما روشن نشد.

لحظه‌هایی از این کتاب با آثار مؤلفان دیگر قرابت دارند و یا شباهت پیدا می کنند. به عنوان نمونه به یک مثال اشاره می شود: هم در ظفرنامه خسروی و هم در کتاب تاریخ نگار امارت بخارا، عالم خواجه مشرف بخارایی، خواب بد دیدن محمد علی خان، والی خوقند، قبل از حمله امیر بخارا ذکر یافته است: «در دلش بی اختیار خوف و هراس مستولی گردیده بود زیرا که از این پیشتر خواب شوریده دیده بود» (برگ ۶۸ «ب»). همین معنی با تفسیری بیشتر در تاریخ امیران منغیت بخارا نوشته عالم خواجه مشرف که در ابتدای سده بیستم میلادی، در عهد امیر عالم خان منغیت صورت گرفته است، تکرار یافته است^۳. این مؤلف گفته که هنگام لشکر کشیدن امیر بخارا به خوقند محمد علی خان

←

سبحون سکونت داشتند و در نیمه سده هیجدهم میلادی حکومت اوراتپه را تسخیر نمودند. معینی می گوید که یوزها نفوس زیاد داشتند و از ساحلهای سبحون کشیده تا نواحی حصار و بایسون و شیرآباد سکونت داشتند. تیره‌هایی از آنان حتی در کندز و بلخ و دیگر نواحی کنار چپ جبجون دیده شده‌اند. درباره این قوم نک:

A. Grebenkin. Soobšenie v sb. Ežegodnik. Materiali dlya statist. Turkestanskogo kraja, vip.3.-Sph,

1874. s.331; Muxtarov A.Očerki istorii..., s.17; Fgo že: Političeskaya istoriya..., s.97.

۱. محمد حکیم خان. منتخب التواریخ، به اهتمام احرار مختاروف. - دوشنبه، دانش، ۱۹۸۳. بخش یکم. ص ۳۵۲.

۲. بتابر تحقیق دکتر مختاروف، بیک مرادبی، پسر خدایار دیوانیگی، حکومت اوراتپه را تنها یک سال، یعنی ۱۲۱۵/۱۸۰۰ اداره کرد: در ۱۲۱۷/۱۸۰۲ بدست امیر حیدر گشته شد. - نک:

Muxtarov A.Očerki istorii..., s. 24-25; Političeskaya istoriya..., s. 104.

۳. عالم خواجه مشرف بخارایی. تاریخ امیران منغیت بخارا. نسخه خطی شماره ۲۳۵۲/۴ گنجینه دستنویسهای «مبرزایف» فرهنگستان علوم تاجیکستان.

در خواب دیده بود که ناشناسی در کاخ او پیدا شد و آمد و سیلی به روی وی زد، از ضربه سیلی به چاهی افتاد که در قعر آن شیر بود؛ و شیر وحشی به جان او درافتاد و پاره پاره کرد.^۱

این لحظه گواه از آن است که عالم خواجه مشرف با ظفرنامه خسروی آشنایی داشته و آن را مورد استفاده قرار داده است. تا آنجا که اطلاع داریم، مشرف یگانه مؤلف است که از ظفرنامه خسروی فایده برده است.

در ظفرنامه خسروی گاهی واژه‌هایی به نظر می‌رسند که بی مورد و یا نادرست آورده شده‌اند. چنانچه، ضمن بیان شکست خرقند و فرار محمدعلی خان به سوی مرغینان، امیر بخارا در دستور خود گفته است:

«از تعاقب آن رفته هرکجا که به دست افتد دستگیری نموده مراجعت می‌نمایند» (برگ ۱۰۳ «ب»).

روشن است که اینجا مراد «دستگیر» است، و اما «دستگیری» معنی غیر آن را دارد. همچنین در برگهای ۱۷ «ب»، ۱۰۴ «ب»، و ... «دستگیری» به معنی «دستگیر» آمده است.

ضمن بیان شخصیت نصرالله، نویسنده «ظفرنامه خسروی» کمال احتیاط را به کار بسته است. وی امیر را اکثر با عنوانهای: «امیر پاک دین عدالت آیین»، «امیر صاحبقران ظفر قرین» یاد کرده، احیاناً نامش را به زبان آورده است. وی لشکر و فرماندهان را با توصیفهای بلندی، مانند: «لشکر ظفریگر»، «امارت پناهان شجاعت آگاهان» نام برده است.

به طوری که معلوم است، امیر نصرالله می‌کوشید تمام خاک بخارا را در زیر یک دولت گیرد آورد و در این هدف خود تا اندازه‌ای موفق هم بود. و مؤلف ظفرنامه خسروی هم از دولت توانا و بزرگ گرم جانبداری می‌نماید.

و اما مؤلف، ضمن ستایشهای فراوان امیر نصرالله، از ظلم و بی‌عدالتی‌ها نیز خاموش

نمانده است. وی در بسیار جای از کتاب بخود، چنانچه برگهای ۶ «الف»، ۱۷ «ب»، ۷۲ «ب»، ۹۸ «ب»، و ... از غارت و تاراجهای لشکر بخارا سخن به میان آورده است. وی گاهی این را هم به قلم داده که چنین تاراجها به دستور خود امیر صورت می‌یست، چنانچه لشکر بخارا هنگام یورش خود به خوقند در ۱۸۴۱ م، کان‌بادام را اشغال نمود. توجه فرمائید به پاره‌ای از بیان آن اشغال:

«شهنشاه با تمکین در آن سرزمین تا به سه روز توقف نموده استراحت فرمود و بعضی از لشکریانی که بر حسب الفرمایش عالی به اطراف جوانب آن حدود از برای تاخت و تاراج رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نام‌محصور از اشتر و اسب و گاو و گوسفند فراوان از حیز امکان بیرون به لشکرگاه رسیدند و در آن منزل چندان مال و مواشی به دست افتاده بود که پای تقریر و تحریر اصلاً به سرحد آن نرسد» (برگ ۸۶ «ب»).

اخبار فراوانی از خراب کرده شدن شهرها و روستاها و حصارها و باغات، از کشتار و سوختارها، از فرو نشاندن بیرحمانه عصیانها، به اسارت بردن آنها، از انواع مالیات سنگین درج یافته است.

نویسنده کتاب واژه‌های ترکی و مغولی را نیز به عنوان اصطلاح فراوان به کار برده است، به مانند: «آق اوبلی»، «کنگاش»، «تارتوق»، «یورش»، «ایل»، «ایل و اولوس»، «ایلچی»، «یسو» (صف)، «یغما»، و ...

گاهی جمله و حتی پاره‌هایی در حاشیه نوشته شده‌اند. این حال در بخش پایانی

۱. ل. بدگوف واژه «آق اوبلی» را «دارای خانه سفید» ترجمه کرده است (نک):

L. Budagov. Sravnitelniy slovar turetsko - tatarskix narečiy. - Snb, t. 1, 1869, s. 66).

و اما ویلیویاتکین این اصطلاح را به معنی «تبعید» دانسته است (نک):

V.L. Viyatkin. Karšinskiy okrug, organizatsiya v niyom voyska i sobitiya v period 1215-1217 (1800-1803). godov. - Taškent i. 1928, s. 24-25. _____

از نظرنامه خسروی نیز چنان برمی‌آید که این قوم تبعیدشدگانند. و اما بعضی مؤلفان دیگر آن را به معنی گروگان هم استفاده کرده‌اند. نک: میرزا عظیم سامی. تاریخ سلاطین منینیه ... ص ۴۲، ۴۳:

Materiali po istorii torkmen i Turkmenii. - M.- L., 1937, t. 2, s. 600.

کتاب بیشتر به نظر می خورد، چنانچه در برگهای ۱۳۹ «الف»، ۱۴۵ «الف»، ۱۴۶ «ب»، ۱۴۸ «الف»، ۱۴۹ «الف»، و ... از جمله مرثیه در مرگ نصرالله (برگهای ۱۵۴ «الف» - ۱۵۵ «الف») سراپا در حاشیه درج یافته است.

بنابر آنکه هم حاشیه و هم متن کتاب با یک دست و یک خط نوشته شده اند، به یقین می توان گفت که حاشیه ها نیز به خود مؤلف متعلقند. احتمال می رود که حواشی، پس از انجام کتاب، افزوده شده باشند. امکان دارد که بعضی از حواشی را هنگام نوشتن کتاب هم افزوده باشد.

در مجموع، کیفیت نسخه را می توان «خوب» ارزیابی کرد، مگر اینکه در بعضی جایها، چنانچه برگهای ۷۹ «الف»، ۱۳۳ «ب»، ۱۳۸ «ب»، و ... گاهی واژه ای و یا بخشی از جمله با سیاهی مالیده شده اند. در برگ پیش از پایانی کتاب این بیت معروف مذکور می باشد:

هر که خواند، دعا طمع دارم، زانکه من بنده گنه کارم
در ادامه، مؤلف به خواننده خطاب می نماید: «رجا از کرم نامتناهی آلهی آنست که چون این جریده شرف از نام با فرجام پادشاه ممالک اسلام گرفته هرگاه که به مطالعه و به مشاهده اهل فضل و کمال در آید در اصلاح آن کوشند و دیده عاطفت از عیب آن پوشند.
نظم:

خط تقدیر است خالی از غلط، از غلط خالی نباشد هیچ خط^۱
در برگ پایانی کتاب - ۱۵۸ «الف» - این بیت آمده است:
خط در ورق دهر بماند صد سال، بیچاره نویسنده که در خاک رود
در همین صفحه رقم «۱۲۷۹» ثبت یافته که تاریخ انجام اثر است. می توان حدس زد که مؤلف در سالهای پایانی سلطنت نصرالله به نوشتن آغاز کرده و اما در زمان حیات وی

۱. این بیت در بسیاری از کتابهای سده های ۱۷-۱۹ میلادی دیده شد، از جمله: فتح نامه سلطانی میر عالم بخارایی، نعمة خانی (با تاریخ رحیم خانی) محمد وفای کرمانگی، تاریخ بدخشان فضل علی بیگ سرخ انسر، و ...

به انجام نرسیده است. کتاب هنگامی به پایان می‌رسد که مظفرخان در بخارا بر مسند امارت تکیه زده بود.

این نسخه در کجا نوشته شده است؟ معلوم نیست. در کجا، کی و از طرف کی پیدا شده است؟ اینها نیز معلوم نیستند. کارمند ارشد علمی پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان، دکتر امین جان احمد جان زاده می‌گوید که نسخه خطی ظفرنامه خسروی را کتابخانه دولتی ملی فردوسی سالهای ۱۹۳۲-۱۹۳۳ م. دریافت کرده است، در ابتدا زیر شماره ۳۲۹۸، بعد با شماره ۲۱۹ در همانجا تا سال ۱۹۵۳ م. نگهداری شده است. سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ کل دستنویسهای کتابخانه ملی فردوسی به گنجینه فرهنگستان علوم انتقال یافتند؛ و ظفرنامه خسروی شماره ۹۵ را به خود گرفت.

ارزش تاریخی ظفرنامه خسروی

به طوری که اشاره شد، ظفرنامه خسروی از منابع دست اول راجع به تاریخ آسیای میانه و افغانستان در نیمه یکم سده نوزدهم میلادی به شمار می‌آید. در این منبع، هم اخبار فراوان است، و هم این اخبار از درجه اعتبار بالایی برخوردار است. واقعات در این کتاب خیلی مفصل و مکمل بیان شده‌اند، هر حادثه از چندین جنبه و با جزئیات به قلم آمده است. اخباری که در ظفرنامه خسروی درج یافته‌اند، سزاوار آن هستند که با دقت تمام آموخته شوند، چرا که این اخبار جهت روشن کردن روابط خلقهای آسیای میانه و افغانستان (و مردمان کشورهای دیگر نیز) حایز اهمیت بسیار می‌باشند.

هر منبع تاریخی پیش از همه از آن نقطه نظر جالب توجه می‌باشد که آن منبع ما را از کدام رخداد ناشناخته‌ای آگاه می‌سازد، یا اینکه درباره حادثه‌ای مشخص و معین چه خبر تازه‌ای می‌گوید. طبیعی است که ظفرنامه خسروی نیز از همین نگاه مورد توجه قرار می‌گیرد.

کتاب ظفرنامه خسروی از همه منابع دیگر که درباره تاریخ آسیای میانه و افغانستان حکایت می‌کنند، به طور برجسته متمایز می‌باشد، بدین دلایل:

۱. مؤلف، بنا بر موقع بلند اجتماعی خود، به همه گونه مواد رسمی دسترسی داشته و از آنها در کتاب خود فایده برده است؛

۲. در بسیاری از حادثات که در زمان امیر نصرالله رخ داده‌اند، خود حضور داشته و شاهد بوده است؛

۳. می‌توان گفت واقعات اساسی آسیای میانه و افغانستان، در کتاب مورد نظر، بی‌طرفانه قلمداد شده‌اند؛

۴. در کتاب اسناد و ارقام و سنوآت و نامهای اشخاص و اصطلاحات سیاسی و دولتی فراوان درج یافته‌اند.

برای تشخیص کامل اهمیت ظفرنامه خسروی واجب است که اخبار آن با اخبار منابع دیگر با دقت تام مقایسه و مقابله کرده شوند.

همین کار را تا قدر امکان باید انجام داد.

ظفرنامه خسروی در ابتدا اخباری دارد که گاهی باعث شبهه می‌شوند. و از جمله همین لحظات، یکی قبل از مرگ خود، نصرالله را ولیعهد تعیین کردن امیر حیدر می‌باشد.

از روی اخباری که در دسترس هستند، امیر حیدر در تاریخ ۴ ربیع‌الاول سال ۱۲۴۲ (۶ اکتوبر سال ۱۸۲۶ م) درگذشته است. وی شش پسر داشته است^۱: حسین خان، نصرالله خان، عمر خان، زبیر خان، حمزه خان و صفدر خان (برگ ۸ «الف»). حسین خان در بخارا بود، نصرالله حکومت قرشی را و عمر خان حکومت کریمینه را در اختیار داشتند، پسران دیگرش هنوز خردسال بودند و در بخارا به سر می‌بردند.

مؤلف می‌گوید که حسین خان، پسر بزرگ امیر، در بخارا، در محله «بازار خواجه» خانه بند (حبس خانگی) بود (برگ ۸ «ب»). و اما بنا بر دلایلی، این خبر مورد شبهه قرار

۱. محمد یعقوب نوشته است که امیر حیدر هفت پسر داشت. اما نام پسر هفتم را ذکر نکرده است؛ شاید وی در خردی فوتیده باشد. - نک: محمد یعقوب، گلشن الملک، نسخه خطی شماره ۲۶۶۳ گنجینه دستنویسهای «میرزایف» فرهنگستان علوم تاجیکستان. برگ ۹۵ «الف».

می‌گیرد.^۱

با وجود این همه، بر خلاف رسم و سنت، اگر امیر می‌خواست پسر دوم خود را ولیعهد تعیین کند، می‌بایست در ایام بیماری خود که طولانی هم بود^۲، حسین خان را از قرشی به بخارا می‌خواند. با در نظر داشت این حال که حسین خان در بخارا حضور داشت، دعوت نصرالله واجب بود. و اما در این مورد شخصیت این حسین خان جالب توجه می‌باشد. باید تذکر داد که معاصرانش او را همچون یک شخص دانشمند ستوده‌اند، چنانکه علامه احمد مخدوم دانش نوشته است: «این امیر (حسین) حدّ فضل و کمال را پیموده و انواع علوم را از خود نموده (فراگرفته) است؛ وی شاعر بود، پزشکی و کیمیاگری و رمل می‌دانست»^۳. میرزا شمس بخارایی که حسین خان را خوب می‌شناخت، نوشته است: «... تمام ساکنان میرحسین را می‌خواستند، چرا که در مدت صد - دو صد سال گذشته فردی با فضل و کمال، مانند میرحسین را در بخارا ندیده بودند»^۴.

۱. این حال که حسین خانه‌بند بود، چنین معنی ندارد که وی از امکان تخت و تاج (ولیعهدی) محروم شده باشد. پژوهشگران می‌گویند که در روزگار امیران منفیتی، خانه‌بندی خویشاوندان نزدیک آنان یک حادثه عادی محسوب می‌شد. چنانچه، آ.آ. الف، سخاریا نوشته که خویشاوندان امیران منفیتی که در بخارا بسر می‌بردند، اکثر خانه‌بند بودند، گاهی سالهای متمادی حق بیرون رفتن و با بیگانگان معاشرت کردن را نداشتند، تنها با اعضای خانواده خود بودند. پسران امیر، اگر در خارج از بخارا بسر می‌بردند، بدون رخصت امیر نمی‌توانستند به بخارا وارد بشوند، بنابر همین پسران سالها با پدر دیدار نمی‌کردند. امیران بخصوص با ولیعهدان خود روی خوش نداشتند. - نک:

Suxareva Ā.A. Buxara v 19-načale 20 vv. M.: Nauka, 1966, s. 267.

۲. میرزا شمس بخارایی تأیید می‌کند که «امیر حیدر بستری شد و هیچ‌ده روز بیماری سختی داشت» (نک: Mirzā Šams Buxāri. Ā nekātarix sābitiyax v Buxare, Kākande i Kāšgare. Zapiski Mirzā (Šamsa buxāri). -Kazan, 1861.s.18) و اما صاحب ظفرنامه خسروی نوشته است که امیر حیدر هنگام سفر از قرشی به بخارا بیمار شد و یک هفته بستری بود (برگ ۸ «الف»).

3. Traktat Axmada Dāniša "Istāriya mangiľskāy dinastii", per. , pred. i prim. I.A. Nadžafāvāy. Dušanbe: Dāniš, 1967, s.37.

4. Yusufāv Šams. Dva rasskaza Šamsa Buxāri.-SpB, 1864. s.6.

به عقیده ما، خبر ولیعهدی نصرالله، توسط محمد حکیم قوشیگی انتشار یافته است، چرا که وی از تمام اشراف و درباریان به امیر نزدیکتر بود. از سوی دیگر او از نصرالله بشدت جانبداری می کرد و با حسین خان بسختی مخالفت می ورزید. قوشیگی که از اسرار دربار خوب آگاه بود و احتمالاً احساس می کرد که اگر ولیعهد اصلی، یعنی حسین خان، بر تخت نشیند، منصب خود را از دست خواهد داد. از این رو جای نشینی فرزند دیگر امیر، یعنی نصرالله، را به نفع خود دانست.

همین نوع اخبار در مورد مهلت حکومت پسر بزرگ امیر حیدر، حسین خان، موجود می باشد. طبق نوشته مؤلف ظفرنامه خسروی «امیر حسین قریب چهار ماه حکومت داشت» (برگ ۱۰ «الف»). ظاهراً مؤلف در این مورد دوره حکومت حسین خان را با امارت برادر خرد او، عمرخان، آمیخته است که وی پس از مرگ امیر چهار ماه و شش روز بر تخت امارت نشست.

دوره حکومت حسین خان ۷۵ روز است. پس از مرگ وی، قاعدتاً پسر دوم امیر حیدر باید صاحب تخت و تاج می شد؛ و با همین معنی وی نامه دریافت کرد که از قرشی به بخارا مراجعت نماید. و اما جانبداران پسر خرد امیر حیدر که والی کریمینه بود، به وی هم با همین معنی نامه نوشتند (برگ ۱۰ «ب»). بنابر آنکه عمرخان به پایتخت نزدیکتر بود، زودتر رسید و همان شب بر تخت جلوس کرد. نصرالله نیز عازم بخارا شد و اما در راه خبر بر تخت نشستن عمرخان را شنید، ناچار به قرشی برگشت.

این خبر که درباریان در زمان حکومت فرزندان امیر حیدر: عمرخان و نصرالله، به دو گروه مخالف یکدیگر تقسیم شده بودند، به حل بسیاری از مسائل کمک می کند. مؤلف در این مورد نام آن درباریان را مشخص ذکر نکرده است، اما ضمن بیان واقعه بعدی - محاصره بخارا توسط نصرالله - نام همه آنان را به زبان آورده است: گروه جانبداران نصرالله عبارت بوده است از محمد حکیم قوشیگی، رجب بیک، دونمس دادخواه و ...، و گروه جانبداران عمر خان را عصمت الله بی، طوغای خان و عبدالرسول پانصد باشی سرداری می کرده اند. سردار گروه جانبداران نصرالله محمد حکیم قوشیگی بوده است (برگهای ۱۵ «ب» تا ۱۶ «الف»). پس از کوششهای ناموفق در نشاندن نصرالله بر

تخت، قوشبیگی سخت ناراحت بود، او که از آرزوی خود نمی‌توانست دست بکشد، با اوضاع پیش آمده نیز نمی‌توانست آشکارا مخالفت کند. وی بناچار موقتاً دم فرو بست. عمرخان وارد بخارا شد، و قوشبیگی وی را «امیر بخارا» اعلان نمود^۱. حکومت امیر عمرخان، به طوری که گفته شد، جمعاً چهار ماه و شش روز ادامه داشته است.

در کتاب مورد بررسی ما، دوره حکمرانی این شاهزاده ناکام، خیلی منفی قلمداد شده است. به گفته مؤلف، وی حکومت کرده نمی‌توانست و شوق و رغبت به کارهای دولتی هم نداشت. در زمان عمرخان، مردم به انواع و اقسام ظلم و جبر گرفتار آمدند، مالیات را به اندازه‌ای ستانند که از جمله ساکنان پایتخت به حد بینوایی رسیدند. این امر موجب گرانی و قحطی شد. اما امیر برای بهبود احوال مردم هیچ چاره‌ای نیندیشید. میان درباریان گروه مخالفی تشکیل یافت که می‌خواست عمرخان را واژگون کند. این حال نصرالله را وادار نمود که به بخارا لشکر کشد^۲. در مدت کوتاهی وی توانست لشکری بزرگ سازمان دهد و به محاصره بخارا پردازد که پنجاه روز ادامه یافت و به پیروزی نصرالله انجامید. در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۲۴۲ (۲۴ آوریل ۱۸۲۷) نصرالله تخت و تاج پیشینیان خود را صاحب شد و به عنوان «امیر بخارا» اعلام شد (برگ ۱۶ «الف»).

برای ما خیلی مهم است که در کتاب مورد بررسی ما، تاریخ دقیق آغاز سلطنت امیر نصرالله ثبت شده است. در منابع و پژوهشهایی که در این زمینه موجود هستند، سنوات گوناگون ذکر یافته است. بیشتر مؤلفان دوره حکومت امیر نصرالله را سالهای ۱۸۲۶ تا ۱۸۶۰ دانسته‌اند. همین سنه در آثار معتبر علمی، مانند تاریخ خلقهای ازبکستان^۳، تاریخ جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان^۴ و تاریخ خلق تاجیک^۵ نیز به نظر می‌رسد. حتی دکتر

۱. جلوس امیر عمرخان: ۱۹ دسامبر ۱۸۲۶.

۲. ن. خانیکف چیزی دیگر گفته است: نصرالله، در زمان حکومت امیر حسین لشکر می‌آراست، تا حکومت را از دست وی بگیرد. - نک: Xanikāv N. Āpisanic Buxarskägā xanstva. - SpB, 1843. s.225.

3. Istāriya Narādāv Uzbekistana. t.2.- Taškent, 1947, s.166.

4. Istāriya Uzbekskāy SSR, t.1.- Taškent: fan. 1967, s.658.

5. Istāriya tadžikskägā narāda, t.2, kn.2.- M.: Nauka, 1964, s.60.

پ.پ. ایوانف که دانشمند برجسته تاریخ آسیای میانه می باشد، در این معنی تاریخ های گوناگون را ضبط کرده است: تاریخچه آسیای میانه «۱۸۲۶ تا ۱۸۶۰»^۱، شورش خطای قیماقها در خانی بخارا «۱۸۲۷ تا ۱۸۶۰»^۲. در مجموعه ای که چندی پیش به طبع رسید، دوره حکومت امیر حسین سائهای ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ و دوره سلطنت امیر نصرالله سائهای ۱۸۲۸ تا ۱۸۶۰ گفته شده است^۳ که اشتباه می باشد.

در برخی از منابع آمده که نصرالله پس از فتح بخارا، در حق جانبداران برادرش ظلم نکرده است، بلکه فرموده است، بر مردم بخارا هیچ آسیبی رسانده نشود. چنانکه این معنی را میر عالم بخارایی تاریخ نگار تأیید نموده است^۴.

اما اخباری که در ظفرنامه خسروی آمده است، عقیده میرعالم بخارایی را رد می کند. اینجا گفته شده که نصرالله جانبداران برادر معزول خود را بیرحمانه مجازات کرد، بخصوص سران نظامی را از دم تیغ گذراند. مؤلف آورده که بسیاری از هواداران عمرخان و ارتشیان در میدان ریگستان کشته شدند، بعضی ها را از منار کلان به پایین انداختند (برگ ۱۷ «ب»).

پس از استقرار بر تخت بخارا، امیر نصرالله برای تحکیم حکومت مرکزی چاره ها می اندیشد. نویسنده می گوید که در این هنگام برادران دیگر وی: زیرخان، حمزه خان و صفدر خان - بزرگ شده و مایه خوف و بیم امیر شده بودند. امیر منبع اصلی خطر را در وجود آنها می دید و لذا راه نجات از خطر آنها را جستجو می کرد. اما منابع دیگر درباره سرنوشت شاهزادگان اخبار مختلف درج کرده اند.

محمد یعقوب نوشته است که: «برادران خود میرزبیر و میرحمزه توره را برای

1. Ivanāy P.P. Āčerki pž istārii Sredney Azii (XVI-seredina XIX v.).- M: Vāst. lit., 1958. s.138.

2. Eǵā že: Vāsstanie Kitay-Kipčakāy v Buxarskam xanstve (1821-1825 gg). Trudi Instituta Vāstākāvedeniya, XXVIII.-M.L., 1937. s.27,49.

3. Strani Srednegū Vāstāka (istāriya, ekānāmika, kultura). -M.: Nauka, 1980. s.182.

۴. میرعالم بخارایی، همانجا، برگ ۱۶ «الف».

حکومت «نرزم»^۱ فرستاد و میرصفدر توره را در نزد خود نگاه داشت. در ماه محرم میرصفدر توره نیز نزد برادرانش به نرزم فرستاده شد^۲. درباره آینده این شاهزادگان محمد یعقوب خاموشی اختیار کرده است.

میرزا شمس نوشته است که امیر در ابتدا اداره حصار نرزم را به برادرانش سپرد و سپس آنها را گشت^۳.

بیشتر مؤلفان پیشین تأیید کرده‌اند که شاهزادگان حکومت نرزم را در اختیار داشتند. و اما نویسنده ظفرنامه خسروی آشکارا نوشته است که: «با مصلحت خیرخواهان و پیشگیری عاقبت ناخوش» شاهزادگان برای حبس ابد به نرزم تبعید شده بودند (برگ ۱۸ «الف»). به فکر ما، گفته این مؤلف با حقیقت بیشتر موافقت می‌کند. احتمال دارد که در پایتخت اعلام داشتند که شاهزادگان برای حکومت حصار مذکور روانه شده‌اند، و اما در اصل آنها به عنوان زندانی به آنجا فرستاده شده‌اند.

در کتاب مورد نظر ما، اوضاع سیاسی همه ولایتهای آسیای میانه، در دوره پایانی حکومت امیر حیدر، هرچند کوتاه، اما به اندازه کافی روشن بیان یافته است. همین نوع اخبار درباره حکومت کوتاه مدت حسین خان و عمرخان، و نیز آغاز حکومت نصرالله نیز درج یافته‌اند. درباره بی نظمی و نابسامانی‌ها که پس از مرگ امیر حیدر، در نتیجه تشکیل گروهها و اختلاف آنها، رخ داده‌اند معلوماتهای مهمی به تصویر درآمده‌اند.

ضمن بیان اوضاع سیاسی امارت بخارا، نویسنده عبارت «پادشاه گردشی» را به کار برده است (برگ ۱۸ «ب») که جالب توجه می‌باشد. مؤلف گفته که خانهای خوقند و خیوه، همچنین حاکمان شهر سبز و اوراتپه، با سوء استفاده از اوضاع موجود دست به حمله‌هایی زدند و پاره‌هایی از خاک بخارا را به مرزهای خود افزودند. نیروهای

۱. نرزم: ولایتی بود واقع در وسط مجرای رود آمو؛ در ابتدای سده نوزدهم میلادی بر اثر طغیان آب رودخانه، بخش اعظم نرزم نابود شد و تنها دو روستا: چلگنا و بیکی جان باقی ماندند که سال ۱۹۰۴ به ولایت «چارجوی» ملحق کرده شدند. ۲. محمد یعقوب. گلشن الملوک، برگ ۹۸ «ب».

مرکزگریز در قلمرو «چارولایت»^۱ که رسماً در تابعیت بخارا بودند، به اعمال خود شدت بخشیدند.

همسایه بسیار ناآرام بخارا ولایت شهرسبز بود^۲. جزئیاتی از این حکایت در منتخب التواریخ محمد حکیم خان مندرج است. نویسنده ظفرنامه خسروی برای بیان مناسبات شهرسبز و بخارا و افغانستان صفحات جداگانه اختصاص داده است. حاکم شهرسبز دانیال آنالیخ و جای نشینان وی که تنها از ناچاری حکومت مرکزی بخارا را به رسمیت می شناختند، در عمل هوادار تمام مخالفان امارت بودند، آنها را در خاک خود جای می دادند و پشتیبانی می کردند.

ظاهراً در آن روزگار میان بخارا و شهرسبز حوادث بسیار به وقوع پیوسته است. تاریخ نگاران، بدون آنکه ترتیب زمانی واقعات را رعایت کرده باشند، درباره چند لشکرکشی امیر نصرالله به شهرسبز سخن به میان آورده اند.

و اما نویسنده ظفرنامه خسروی اساساً درباره سه لشکرکشی امارت بخارا که عاقبت به بخارا پیوستن شهرسبز انجامید مفصل حکایت کرده است.

مؤلف می گوید که امیر نصرالله، پس از جلوس خود، در مدت یک سال به تنظیم کارهای درون حکومت مشغول شد (برگ ۱۸ «ب»). بعد از گذشت یک سال، در آغاز بهار، (پنجشنبه، ۱۵ حمل)، امیر برای نخستین بار در مقابل «شهرسبز» لشکر کشید^۳ (برگ ۲۰ «ب»). و این نخستین کار جنگی امیر جوان بود. این نبرد گواه از آن است که امارت بخارا به شهرسبز چه اندازه توجه داشته است.

بهانه یورش این بوده که شهرسبز قصبه چراغچی را ضبط کرده و به خاک خود افزوده است (برگ ۱۸ «ب»). در حوالی چراغچی جنگ به وقوع پیوست که سه روز ادامه

۱. «چارولایت» نواحی کنار چپ رودخانه آمو را که اکنون «شمال افغانستان» نامیده می شود، در بر می گرفت.

۲. تاریخ این ولایت تاکنون درست تحقیق نشده است.

۳. میرعلی بخارایی تاریخ این یورش را سال ۹۸۲۷ دانسته است (فتح نامه سلطانی، برگ ۱۲۵ «ب») که اشتباه می باشد.

داشت. شهر سبزیان دیدند چون حریف تیروی زیاد دارد و مخالفت بی معنی است، درخواست صلح کردند. در عوض، امیر بخارا طلب کرد که چراغچی آزاد کرده شود. شهر سبزیان این طلب را قبول کردند، و امیر نصرالله چراغچی را به ملک بخارا علاوه نمود و به بخارا برگشت (برگ ۲۴ «الف»).

لشکرکشی دیگر امیر نصرالله به شهر سبز طبق نوشته ظفرنامه خسروی در سال ۱۸۴۲/۱۲۶۰ به وقوع پیوسته است (برگ ۱۲۶ «الف»). این بار، امیر بخارا، حاکم شهر سبز را برای آن مجازات کردن خواست که وی با دشمنان بخارا روابط دوستانه برقرار کرده و عامل فتنه در درون بخارا شده بود. پس از این هم، امارت بخارا بارها به شهر سبز لشکر کشیده است.^۱

در ادبیات این عقیده حاکم است که امیر نصرالله تنها در آخرین سال از عمر خویش، یعنی ۱۸۶۰ توانست شهر سبز را بر ملک خود همراه نماید.^۲ اما به نوشته مؤلف ظفرنامه خسروی، این کار سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲ به وقوع پیوسته است (برگهای ۱۴۰ «الف» تا ۱۴۱ «الف»). نویسنده آورده است که لشکرکشی های بسیار و ناموفق، آبروی امارت بخارا را ریخت، پس امیر نصرالله تصمیم گرفت تا با آمادگی کامل و جدی این مسئله را به یکبار انجام دهد. نتیجه این لشکرکشی همین بود که حاکم شهر سبز اسکندر دادخواه و تمام اعضای خانواده وی و نزدیکانش به اسارت رفتند، و شهر سبز و «کتاب» به بخارا همراه کرده شدند. تاریخ تسخیر شهر سبز و کتاب که در ظفرنامه خسروی ذکر یافته است، از سوی منابع دیگر هم تأیید می شود.^۳

در موضوع تاریخ مناسبات امارت بخارا و خانی خوقند در نیمه نخست سده ۱۹،

۱. پ. پ. ابوانف بر اساس حکایات اسیران نظامی روسی، می گوید که امیر بخارا چهارده پانزده بار بر شهر سبز ناخت آورده است (نک: Ivanāv P.P. Āđerki pā istārii... s.140). سامی نوشته است: «نصرالله خان به شهر سبز لشکر کشید، اما آن را [...] در ناخت سی و دوم، در ظرف بیست سال تصرف نمود»... میرزا عظیم سامی. تاریخ سلاطین منقبیه... ص ۵۵.

2. Ivanāv P.P. Āđerki pā istārii... s. 140.

3. Mirzā Azimi Sāmi. Ta'rixi salātini manğitiya. s.55.

ظفرنامه خسروی یکی از ارزشمندترین و معتمدترین سرچشمه‌ها به شمار می‌آید. تلاشهای این دولتها برای تصاحب مناطق سرحدی اوراتیپه، دیزک، یام، زامین، و ... مبارزه مردمان این نواحی در مقابل ظلم حکومت‌های بخارا و خوقند، تاختن امیر بخارا به خوقند، آمد و رفت سفیران، قراردادهای و امثال اینها در صفحات این کتاب بتفصیل بیان یافته‌اند.

باید گفت که در منابع مختلف، تاریخ فتح خوقند، بنا بر بسیاری لشکرکشی‌ها، به طور گوناگون ذکر یافته است. حتی در تاریخ چنین حادثه‌های مهم مانند فتح پایتخت خوقند، کشته شدن محمد علی خان و تمام اعضای خانواده او، و به بخارا همراه کرده شدن خوقند، اختلاف موجود می‌باشد.^۱

بنابر گفته نویسنده ظفرنامه خسروی، امیر نصرالله در مدت سه سال (۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲) چهار تاخت خرابی آور به عمل آورده است. نخستین بار وی در سال ۱۸۴۰ به خوقند تاخت. این جنگ ناموفق بود، و او به سمرقند برگشت. و اما امیر در سمرقند با فرماندهان و درباریان به مشورت نشست و گفت که وی به قوت و ثبات عهدنامه صلح شک و تردید دارد. پس پیشنهاد کرد که برادر خرد محمد علی خان - سلطان محمود - را که چند سال پیش برادرش وی را از خوقند تبعید کرده بود و اکنون در شهرسبز به سر می‌برد، دعوت کرده و حکومت یکی از ناحیه‌های هم‌مرز با خوقند، به وی داده شود. در واقع، پس از چندی سلطان محمود دعوت شد و حاکم اورمیتن تعیین گشت (برگ ۵۹ «الف»).

طبیعی است که این رفتار باعث قهر و غضب محمد علی خان شد. محمد علی خان در نامه‌ای به نصرالله، از آشتی دوستانه یاد آور شد و توضیح خواست که هدف از حاکم اورمیتن تعیین کردن سلطان چیست؟ امیر پاسخ داد که، اولاً، از هر فردی که از وی

۱. چنانچه تاریخ شناس قرغیز، دکتر ک. حسین بایف نوشته است که امیر بخارا در سال ۱۸۴۱ خوقند را اشغال نمود و حاکم نشاند و وی در ماه اکتبر همان سال وازگون شد. (نک: Usenbaev K. Ālbščstvennā ekānāmičeskie ātnāšeniya kirgizāv v periād Kākandskagā xanstva.-Fronze, 1961.s.39.);

دکتر عثمان کریم تاریخ این واقعه را سال ۱۸۴۳ دانسته است. (نک: Karimāv U. Nāzili Xujandi.- نک: Dušanbe: Dāniš, 1978, s.15.).

خواسته است، پشتیبانی خواهد نمود، ثانیاً، اورمیتن متعلق به بخارا است و خان حق ندارد به کارهای داخلی دولت وی دخالت کند. پس از این، مناسبت‌های دو دولت باز به تیرگی گرایید.

در یورش دوم که پائیز سال ۱۸۴۱ به وقوع پیوست، بخارائیان خجند را تصرف نمودند. پس از پیمان صلح، امیر سلطان محمود را حاکم خجند تعیین کرد و به بخارا برگشت (برگ ۸۹ «ب»).

شایسته ذکر است که امیر نصرالله تجربه خوب جنگی داشت و عملهای سودآور می توانست انجام دهد. هنگام یورش به اوراتپه و خوقند، امیر، بردی یار یوز و سلطان محمود را در خط پیش لشکر جای داد (برگ ۷۶ «الف»). به دنبال آنان، دسته‌های حاکمان سمرقند: ابراهیم بی دادخواه، و «اورگوت»: عادل دادخواه، حرکت می کردند؛ از پس آنها جنگاوران بخارا، قرشی، میانکال، و ... جای داشتند. هدف نصرالله، از پیش گذاشتن بردی یار یوز این بود که حاکمان اوراتپه، که از قوم یوزها بودند، و ناراضیان را از صف محمد علی خان به سوی خود جلب کرده باشد. در واقع، در خوقند هواداران برادر محمد علی خان - سلطان محمود - موجود بودند. به هر حال، این نقشه نیروی محمد علی خان را به اندازه قابل توجهی ضعیف کرده بود. بعد از شکست جنگاوران خوقند در جوی لنگر، اوراتپه بدون جنگ تسلیم شد^۱. مردم امیر را با هدایا پیشواز گرفتند. محمد شریف^۲، سرلشکر خوقند و کریم قلی، حاکم اوراتپه که اسیر شده بودند، به بخارا فرستاده شدند (برگ ۸۱ «الف»). در این جنگ خجند نیز بدون مقاومت تسلیم شد (برگ ۸۵ «الف»).

بعد از بازگشت سپاه بخارا، عملداران عالیمقام محمد علی خان را با برادرش سلطان

۱. دکتر مختاروف که سرچشمه‌ها را مدقتانه بررسی کرده است، می‌گوید که: «هنگامی که سپاه امیر به

وراتپه نزدیک شد، مردم از مدافعه دست کشیدند.» (نک: Muxtarov A. Āčerk istārii..., s.35.)

۲. محمد حکیم خان در این فکر است که سبب شکست سپاه خوقند، در خیانت برخی لشکرکشان است (محمد حکیم خان، همان، ص ۳۲۴). به هر حال، بعد از لشکرکشی چهارم و تسخیر پایتخت خوقند، محمد شریف لشکرکش، همان که در «اسارت» بود. پس از این جنگ حاکم ناشکند تعیین شد.

محمود که در آن هنگام حاکم تاشکند بود، آشتی دادند. بدین وسیله تمام جایهای از دست رفته دوباره به تابعیت خانی خوقند برگشت. این حال امیر را وادار نمود که از زمستان سال ۱۸۴۱ برای سومین جنگ با خوقند مهیا و آماده شود. و این جنگ در بهار سال ۱۸۴۲ به وقوع پیوست.

در ظفرنامه خسروی این جنگ با جزئیات تمام بیان یافته است. سپاه بخارا بیرحمی بی نظیر را از خود ظاهر نمودند. پنج هزار تن از خوقندیان کشته شدند (برگ ۹۸ «ب»). ساکنان محل خود را ترک کردند. چنانچه، در کان بادام فردی پیدا نشد که از وضع حریف خبر دهد (برگ ۹۹ «ب»).

پس از شکست در نزد خوقند، محمد علی خان، با دسته‌ای یک هزار نفره به سوی مرغینان فرار کرد. سپاه بخارا مظفرانه وارد پایتخت شد. (برگ ۱۰۱ «ب»).

امیر امر به تاراج پایتخت داد. سپاهیان بخارا، با استفاده از رخصت رهبر خود، تاراج و غارت را به عالی‌ترین حد رساندند. همه مال مردم را به یغما بردند (برگ ۱۰۲ «الف»). یغماگری تا شب ادامه داشت، پس امیر دستور به قطع آن داد.

امیر به دنبال محمد علی خان، یکی از لشکرکشان خود، اسحاق بیک را همراه با پنج هزار جنگاور راهی نمود (برگ ۱۰۳ «ب»). خان خوقند که این هنگام در مرغینان قرار داشت، از طرف ساکنان محل دستگیر و به اسحاق بیک سپرده شد (برگ ۱۰۴ «ب»).

باید گفت که این منظره نیز در منابع به شکلهای مختلف درآمده است. طبق اخبار محمد حکیم خان، امیر نصرالله بعد از لشکرکشی به خوقند، با منصبدار شهرسبزی که مسئول اسیران خان خوقند و برادر و پسر وی بود، صحبت داشت؛ باز گفته می‌شود که محمد علی خان به سوی مرغینان فرار کرد و امیر به دنبال وی دسته‌آوراتپه را با سرداری بردی یار و همراه با محمود خواجه - منصبدار اسبق خوقند که محمد علی خان در زمانش نوازشها کرده بود - راهی نمود. محمد علی خان با کمک محمود خواجه دستگیر شد. محمد حکیم خان، در ادامه، واقعه قتل محمد علی خان و برادر و پسر را مفصل نقل

می‌کند.^۱

به طوری که به نظر می‌رسد، اخبار محمد حکیم خان از اخبار ظفرنامه خسروی تفاوت دارد. در این کتاب آمده که بردی یار، حاکم اوراتپه، پس از انجام محاربه، برای خدماتش پیش امیر، منصب ایشیک آقاسی را دریافت نمود (برگ ۹۰ «الف»). و اما در همین جنگ، اسحاق بیک، یکی از نزدیکان سابق امیر و سرلشکر صاحب تجربه، نیز حسن توجه نصرالله را به دست آورد. دیرتر، هنگام چهارمین لشکرکشی امیر بخارا به خوقند (پائیز سال ۱۸۴۲)، وی - اسحاق بیک - حاکم سمرقند که دومین شهر امارت بخارا به‌شمار می‌آمد، تعیین شد (برگ ۱۲۵ «الف»).

می‌توان حدس زد که این هر دو: هم بردی یار و هم اسحاق بیک، برای تعقیب مأمور شده بودند: یکی برای دستگیری محمدعلی خان، و دیگری برای دستگیری برادر وی، سلطان محمود، که سوی تاشکند گریخته بود (و خوف این کمتر از خان نبود).

ارزش ویژه ظفرنامه خسروی این است که اخبار مهمی را درباره روابط امارت بخارا و افغانستان را در نیمه یکم قرن نوزدهم، دربر کرده است. صحنه درگیری‌های دو دولت، نواحی کنار چپ رودخانه آمو - چار ولایت - بود. چار ولایت که ساکنانش تاجیکان و ازبکها بودند، رسماً تابعیت امارت بخارا را اعتراف کرده اما به طرز نیمه مستقل به سر می‌بردند.

به طوری که معلوم است، بنیاد سیاست امیر دوست محمد خان^۲ را از نو برقرار کردن مرزهای امپراتوری احمد شاه درانی (۱۷۷۳ - ۱۷۴۷) تشکیل می‌داد. وی با این هدف، تاخت‌هایی به ساحل چپ آمو انجام داد. مؤلف ظفرنامه خسروی از کوششهای متعدد حاکمان کابل برای کندن نواحی چپ آمو از بخارا، خبر داده است.

از جمله، دوست محمد خان در سال ۱۸۳۴/۱۲۵۰ جاسوسان خود را به چارولایت

۱. محمد حکیم خان، همان، ص ۳۴۱-۳۴۰. ۲. وی در سال ۱۸۲۶ بر سر حکومت کابل آمده بود.

فرستاد تا میان مردم مخالفت با امیر بخارا ایجاد کنند. وی توانست توجه حاکمان تاش قورغان و مزار شریف را جذب کند. در پائیز همان سال، دوست محمد خان لشکری عبارت از ده هزار رزمنده آراست و زیر فرماندهی پسرانش محمد اکبر خان و محمد افضل خان، برای تسخیر آن نواحی فرستاد. آنها این وظیفه را نیز داشتند که حاکم بلخ - نقیب خواجه - را جلب نمایند.

از این خبر، امیر بخارا ناراحت شد (برگ ۳۸ «الف») و با لشکری بزرگ روانه چارولایت شد. سر لشکران افغانستان خبر حرکت قاطع لشکر بخارا را شنیده، از منطقه بیرون شدند و به کابل برگشتند (برگ ۳۸ «ب»).

از حکایت نویسنده ظفرنامه خسروی برمی آید که شاهزادگان افغانی سپارش پدر خود را تا اندازه‌ای بجای آورده‌اند، یعنی حسن توجه نقیب خواجه - حاکم بلخ - را جلب کرده‌اند. امیر نصرالله چون به بلخ رسید، فوری نقیب خواجه را معزول نمود و به جای وی عبدالجبار بی قارلیق را نشانند، و حاکم معزول را با هر دو پسرش به بخارا فرستاد (برگ ۳۹ «ب»).

لازم به تذکر است که در هیچ یکی از منابع موجود سبب‌های عزل نقیب خان و زندانی شدن وی، ذکر نیافته‌اند^۱. اما بر اثر بررسی با دقت اخبار کتاب مورد نظر، می‌توان به این نتیجه رسید که امیر بخارا از تحکیم مناسبت‌های حاکم بلخ با امیر افغانستان نگران شده بود.

ظفرنامه خسروی راجع به تاریخ‌کنندگی اخباری منحصر به فرد را داراست. قندوز در ابتدای قرن نوزدهم استقلال یافت، بر سر حکومت آن محمد مراد بیک قطفن قرار داشت. با وجود آنکه این ولایت، در تاریخ سیاسی آسیای میانه تأثیر مهمی داشته است، تاریخ آن هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است.

طبق اخبار ظفرنامه خسروی، محمد مراد بیک در مدت کوتاهی نواحی اطراف قندوز را

۱. تاریخ این حادثه را محمد حکیم خان سال ۱۲۵۳/۱۸۳۷ دانسته است. - محمد حکیم خان، همان.

تابع نمود، از جمله بخشی از بدخشان و حتی نواحی کنار راست رود آمو را، «نظم» قاطع این حاکم عبارت بود از تاخت و تاراج و ظلم و اسیر کردن و به غلامی فروختن و ... مورد ظلم و بیرحمی های بی نظیر قرار گرفتن اقوام غیر ازبک.

در زمان حکومت مراد بیک شورشهای زیادی، بخصوص در بدخشان، سرزده اند، و همه را حاکم بیرحمانه فرونشانده است.

طبق اخبار ظفرنامه خسروی، حاکمان طالقان، رُستاق و شغنان که از ظلم حاکمان قندوز به جان آمده بودند، اتحاد بستند و عمل کردند و بخشی از قندوز را رها کردند. حاکم قندوز خطر جدی را احساس کرد و از امیر بخارا کمک خواست. و امیر لشکر متحده ای از قرشی، خُزار، بایسون، شیرآباد، حصار و قبادیان آراست و زیر فرماندهی عبدالکریم، حاکم خُزار، فرستاد. سپس، در کتاب آمده که از خبر به قندوز رسیدن لشکر بزرگ کمکی، متحدان از عصیان دست کشیدند و پریشان شدند، و «تاجیک و ترک، خُرد و بزرگ، همه به فرمانبرداری محمد مراد خان سرانقیاد فرود آورده ...» (برگ ۴۱ «ب»).

معلومات درباره اتحاد میان طالقان و رُستاق و شغنان نادر است و جای دیگر دیده نشد. باید تذکر داد که تاریخ قندوز و از جمله دوره حکومت مراد بیک چندان روشن نیست. تاریخ نگاران آسیای مرکزی و افغانستان توجه به این موضوع ظاهر نکرده اند. به گفته مؤلف ظفرنامه خسروی مرزهای ولایت قندوز در شمال و شرق تا «چترار» و «شغنان» دامن گسترده است و در غرب تا حدود تاش قورغان (برگ ۴۲ «الف»).

موضوع دیگری که از اهمیت بسیار برخوردار است و مؤلف ظفرنامه خسروی بدان توجه کرده است، عقب نشینی امیر دوست محمد خان به چارولایت، حضور وی در بخارا و مناسباتش با امیر نصرالله می باشد. مؤلف می گوید که امیر دوست محمد خان چون به تاش قورغان فرار کرد (پس از شکست در جنگ با انگلیسها - ر.ق.)، دعوت امیر نصرالله را برای تشریف به بخارا دریافت نمود و عازم بخارا شد.

به طوری که معلوم است، امیر نصرالله در ابتدا دوست محمد را با طنطنه استقبال کرد؛ و اما بعد برای عملی نمودن نقشه هایش او را یاری نکرد، برای دفع استیلاگران

انگلیسی سعی نمود، زیاده از این، امیر فراری را به انواع تحقیر مواجه ساخت. تاریخ‌نگاران به سببهای گوناگون روی خوش نشان ندادن امیر نصرالله به امیر افغانستان اشاره‌ها کرده‌اند. مؤلفان افغانستانی، سبب را در جهالت، کوتاه اندیشی و سبکباری حاکمان منفیتی بخارا دیده‌اند.^۱

و اما نویسنده کتاب مورد نظر ما، عامل رفتار ناشایسته را در جای دیگر دیده است. به گفته این مؤلف، سبب اصلی سردی برخورد امیر نصرالله با امیر دوست‌محمد، رفتارهای کوتاه اندیشانه پیشین وی بود. امیر نصرالله نمی‌توانست اقدامهای دشمنانه امیر دوست محمد در حق بخارا را از یاد ببرد (برگ ۴۳ «الف»).

در نتیجه مقایسه اخبار ظفرنامه خسروی با منابع دیگر، مجموع سببها را می‌توان پیش نظر آورد که موجب پذیرایی شایسته نیافتن امیر فراری شده‌اند.

در همین رابطه، می‌خواهم اشاره‌ای به خبری انجام شود که با منابع دیگر اختلاف دارد. این در مورد تعداد همراهان امیر دوست‌محمد می‌باشد که هنگام فرار او از کابل و عزیمتش به بخارا وی را همراهی کرده‌اند. تاریخ‌نگاران افغانستانی این تعداد را تا سه هزار تن به قلم داده‌اند^۲ و اما پژوهشگران انگلیسی تعداد همراهان را اندک ذکر کرده‌اند^۳. دانستن دقیقتر این تعداد چند موضوع را بازگو خواهد کرد، چنانچه: اقشار گوناگون جامعه چه اندازه از وی جانبداری می‌کردند؟ وی نزد پشتون‌ها چه اعتباری

۱. فیض محمد کاتب. سراج التواریخ. - کابل، ۱۳۳۱، ص ۱۵۷؛

Rištīya S.K. Afganistan v 19 veke. Per. s pers.-M.: IVI., 1958, s.160-161.

۲. غلام کوهستانی گفته که دوست محمد خان را سه هزار نفر همراهی می‌کردند (غلام کوهستانی. جنگ‌نامه. - کابل، ۱۳۳۶، ص ۶۸-۶۷)؛ کاتب این تعداد را دوهزار دانسته است (فیض محمد کاتب، همان، ص ۱۵۲). و اما تاریخ‌نگار خوقندی محمد حکیم خان، رقم یک‌هزار را ذکر کرده است (محمد حکیم خان، همان، ص ۲۹۷).

۳. دکتر بابا خواجه‌بف، ظاهراً در زمینه اخبار منابع انگلیسی، نوشته که «دوست محمد خان را ۳۵۰ نفر از جانبدارانش همراهی می‌کردند»

(Bābāxādžāev M.A. Bārba Afganistana za nezavisimāst (1838-1842).-M., 1960, s.54).

داشت؟ و... از سوی دیگر، این رقم می‌تواند به شکست زود رس امیر کابل از استیلاگران انگلیسی نیز کمک رساند.

در ظفرنامه خسروی گفته شده که هنگام وارد شدن دوست محمد خان به تاش قورغان، سیصد تن از خوبشاوندان و خادمانش با او همراهی می‌کردند (برگ ۴۲ «الف»). می‌توان گفت، همین رقم مطابق با واقعیت و یا به آن نزدیک باشد، چرا که همراهان بیشتر مشکلات غذایی را در بر خواهد داشت. از سوی دیگر، امارت بخارا هم نمی‌توانست سلاحداران بسیار را تحمل کند.^۱

بدین طریق، روشن می‌شود که ظفرنامه خسروی دارای اخبار مهم و گاهی ناتکرار می‌باشد و بدین وسیله از منابع پیشین افضلیت پیدا می‌کند. مطمئن هستیم که چاپ و نشر این سرچشمه مفید و معتبر برای پژوهشگران تاریخ سرزمینهای آسیای میانه و افغانستان، در محدوده زمانی نیمه یکم قرن نوزدهم میلادی، کمکی جدی خواهد رساند.

اسماعیل رحمت‌آف

(ترجمه رحیم قبادیانی از روسی)

۱. در همین رابطه، به یاد آوردن نقل دیمیزان که سال ۱۸۳۵-۱۸۳۴ در بخارا حضور داشته است، مفید می‌نماید. به گفته وی، در ژانویه سال ۱۸۳۴، سفیری از خوقند به بخارا می‌آید که حامل نامه خان خوقند می‌باشد. در این نامه درخواست شده است که برای عبور دو هزار سواره از خاک بخارا، به مقصد شهرسبز رخصت داده شود. این کاروان برای دختر حاکم شهرسبز می‌رفت که به محمدعلی خان، خان خوقند، نامزد شده بود. امیر نصرالله پاسخ داد که نمی‌تواند این خواهش را اجرا کند. وی گفته است: «اگر خان از اعزام لشکر خود به شهرسبز هدفی دیگر ندارد، برای انجام آن کار دویست سواره کافی است و این تعداد می‌تواند بدون هیچ مانع از ملک ما عبور کند». و سفیر با همین پاسخ به خوقند برگشت. باید افزود که آن هنگام میان بخارا و خوقند مناسبات و روابط دوستانه برقرار بود. (نک: Zapiski ā Buxarskām Xanstvc. Ātčyāti P.I.Demežana i I.V. Vitkeviča.-M., 1983, s.69.

بسم الله الرحمن الرحيم	سنة ١٢٠٠	راکب
------------------------	----------	------

سپاس بپیش از حضرت مالک ملک ثناء و تهنیت شایسته و علم
بین ملک طراوت و نزکت به چشمه سار معانی دین مزاد و شاد
بازگشای مروی عطا باد که چشمه سار دین را به زلال مسکین
و ایام و غایت در پناه بخشیده به بهر سبزی ناسا
بیاع ملک به رتبه عیون شرایح طمع مدارد اما زلال چشمه
کاشعه رویم به یار غایت شایان نامداره تهنیت سر
غایت و تمامه از و سزاوار فیه غلت و کامکار صاحب و
حسنت که پیش غایت چاه تهنیت مقوی دین زمین و زمین
نیمه پیشرفت احاطه سواد و هدایت علیه و سلم سعادت
چون دولت از کف سلطت با کشید بهترین میوه شایسته
در تمام امور و توان مکر نمود و بزودت که چون مال شایسته

از جویدار

نه جان نه تن ماند و خاطر و دستان دهند یاد مرا
 خلق که یاد کار از حد ماند حضرت طالق و اولاد که قادر
 بر کمال تو ز شیب سعاد و اقبال و کوبت بهت و جلال این
 نیکو خصال از و مکتب مویز و وبال معون و مامون طارون
 بحق حرمت محمد و آل او امین امین امین امین بارک العالین
 با تمام رسید این نسخه ثم امر صفای و کتبت بدت خط
 روضیه اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات
 مستقر ۱۲۶۹
 خط در ورق دهم یا نهم
 حاج میرزا محمد باقر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

سپاس بی قیاس مر حضرت مالک الملک - تعالی و تقدس شأنه و عظم برهانه - را که
چمن ملک را طراوت و نراکت بی چشمه سار میامن دین نداده، و ستایش با آرایش
مرواهب العطایا را که چشمه سار دین را بی زلال حسام سیاست و الیان دیانت آیین جریان
نبخشیده.

نظم

سرسبزی نهال سعادت به باغ ملک بی رشحه عیون شرایع طمع مدار
اما زلال چشمه دین کی شود روان بسی یاری عنایت شاهان نامدار

شایسته سریر خلافت و جهانداری و سزاوار افسر عظمت و کامگاری مر صاحب
دولتی را ساخت که پیشنهاد همت عالی رتبتش به تقویت دین مبین بوده و نصب العین
ضمیر منیرش تمشیت احکام سید المرسلین - صلی الله علیه و سلم - سعادت مندی که چون
درخت از گلشن سلطنت بالا کشید، بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و نهی
منکر نمود و برومندی که چون نهال اقبالش از جویبار نصفت سرسبز گردید، تازه ترین
میوه اش ایصال خیر و نفع و انقطاع شر و ضرر گردید. زبردستی از آن جُست که
زیردستان جهان را حمایت نماید و سرافرازی از آن خواست که از پای افتادگان را
دستگیری کند. نهال دولت را در باغ کامگاری از برای آن نشانید که تا در بهار معدلت
گلهای مکرمت بشکفاند و گلین پادشاهی را در بستان سرای عدل از آن سیراب گردانید

که با دست مرحمت خار بیداد از پای مظلومان ستم رسیده بردارد. ذوالجلالی که تیغ امرش صد لک هزار لشکر جوشن گسل را از آدم تا به این دم به یک دم از پای درآورده و سنان قهرش بسیار از بسیار دلاوران کوهدل را به یک حمله از جا روده.

نظم

خدایی که شاهان گردن فراز به خاک درش مانده روی نیاز
نگارنده نقش دیهیم و جاه گذارنده تاج بر فرق شاه

تُحَفَّ نَحِيَّاتٍ و درود کبیر و صلوات طیبات و دعوات کثیر نثار روضه منوره
سید اولاد آدم و ایثار حظیره مُطَهَّرَةٌ مفخر امجاد عالم حضرت محمد مصطفی سید اصفیا
سند انبیا خاتم رسل، هادی سُبُل، راهبر کُلِّ - صلی الله علیه و علی آله و سلّم.

قطعه

رسول کریم قریشی لقب پناه عجم پادشاه عرب
سپهر شرف مهر اوج هدی امسام ازل امی مقتدا
چه عرش و چه فرش و چه بالا چه پست طفیل وجودش بود هر چه هست

شعر

ای مفتخر به ذات تو مجموع کاینات اصل محبت تو کلید در نجات
وان چار بار او که بر آن جمله سرور است بوبکر دان و عمر و عثمان و حیدر است

صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه و ذرّیاته اجمعین.

اما بعد، بر ضمائر خجسته نظایر نکته شناسان جراید فضل و کمال و بر خاطر کیمیا -
مآثر دقیقه سنجان دانش و افضال پوشیده نماند که این فقیر بی بضاعت و حقیر
بلا استطاعت را با وجودی که قابلیت نظم و نثر نبود چه جای آنکه دیباچه دلگشای این
جریده و اجزای روح افزای این مقدمه را در سلک تحریر و انتظام آرد و بیان تواریخ

مقدمات شهریار سپهر اقتدار، سلیمان جاه، معدلت پناه را بر صفحات اوراق شهور و ایام
 زیب و زینت و بها بخشید. اما بنا بر توجه خاطر بعضی از دوستان صادق و برخی از یاران
 موافق قلم شکسته رقم طریق جرأت پیموده در میدان صفحه، قدم تکاپوی نهاده درین
 جریده از آغاز سلطنت رفیع المرتبه پادشاه جمجاه، خورشید کلاه، صاحبقران زمان،
 اسکندر دوران، اعنی حضرت ظلّ السبحان سید امیر نصرالله محمدبهادر سلطان - ادام
 الله ظلّال سلطنته علی مفارق الدوران - مع بعضی وقایعی که در ایام سلطنت جاوید طراز
 ابد دمساز آن پادشاه دوست نواز دشمن گداز رویداد شده تا فتح بعضی ممالک که
 به صمصام خون آشام مجاهدان دولت ابد ارتسام مفتوح گردیده بود، در عرصه بیان
 آورده شود و بالله التوفیق. حضرت خالق بر کمال و قادر ذوالجلال، خورشید سعادت و
 اقبال و کوکب اُبّهت و جلال این پادشاه معدلت خصال را از وصمت هبوط و وبال مصون
 و مأمون داراد بحرمة اشرف العباد و بالنبی و آله الامجاد.

نظم

چو عسید همایون به فصل بهار	گسزیده ترین روزی از روزگار
نمودار دولت پدیدار بود	به روزی که نیک اختر یار بود
قضا گفت او را که الملک لک	ز هجرت هزار و دو صد چهل و یک
جهان سر به سر شد مر او را رهی	کمر بست با فر شاهنشهی
جهان را جوان کرد از عدل و داد	چو بر تخت دولت نشست آن جناب
بدان را ز بد دست کوتاه کرد	به نیکان سوی نیکویی راه کرد
عُطارِد کمر بند جوزا بسوخت	فلک شمع اقبال او بر فروخت
بیاموخت با زهره خنیاگری	جهان بخت او را چو شد مشتری
بر او شمع خورشید پروانه شد	دمش با مسیحا چو همخانه شد
رعسیت نوازی و دین پروری	بُدی مدعایش از آن برتری
جهان یکسر آباد دارد به داد	به احسان کند خاطر خلق شاد

کزو افسر خسروی سربلند کزو پایه تسخت شد ارجمند
 درین باغ هر شاخ کو سرکشید سرش زد به شمشیر و بیخش برید

چون فیض فضل الهی و کرم نامتناهی اختر اقبال جناب امیر کامیاب عالی جناب از افق رحمت ذوالجلال طالع و لامع شد، سلاطین زمان و خواقین دوران، غاشیه اطاعت او بردوش فرمانبرداری کشیدند و گردنکشان جهان سر انقیاد از گریبان موافقت او پیرون آورده، سر مویی از حکم جهان مطاع او انحراف نورزیدند و سرکشان ولایت ماوراءالنهر به تیغ قهرش از پا درافتادند و مفسدان مملکت ترکستان از دستبرد سیاستش نگونسار گردیدند و سحاب عدل شامل او باران رأفت بر مفارق مظلومان ستم کشیده باریدن گرفت و کف دریا نوالش تخم رعایا پروری در مزرعه ضمیر ساکنان بلاد و امصار این دیار افشاندن آغاز نهاد. رونده و آبنده را از شرّ اشرار و از نهیب قطع الطریق نابکار، صیانت اموال حاصل گردید و معمار همتش خلایق را به آبادی ویرانه‌ها امر می فرمود و سرکاران دولت را به آراستن و احداث کردن باغات متنوعه الاشجار میوه‌دار دلالت می نمود. لاجرم لازم آمد که مقدمه‌ای چند از آغاز انجام ترقّع و اقتدار از آن شهریار عالی تبار نیکو کردار مسطور رقم بیان گردد. بناءً علیه این ذره بی مقدار و خاکسار بی اعتبار مانند قلم سر بر خط قدر نهاده و امید از کرم عمیم بی منتها نموده، غواص وار در بحر تفکر فرو رفته، خزف پاره‌ای چند فراهم آورده، بر ساحل ظهور رسانیده، این مجموعه را «ظفرنامه خسروی» نام نهاده شد. والله الهادی الی سبیل الرشاد.

گفتار در بیان ذکر انساب آبای عظام و اجداد کرام شهریار
 سپهر احتشام صاحبقران عالی مقام اعنی امیر جمجاه
 خورشید کلاه سید امیر نصرالله محمد بهادر سلطان ابن
 حضرت امیر سعید غفران نشان امیر حیدر سلطان ابن
 امیر کبیر جنّت مکان امیر معصوم سلطان ابن خاقان نیکو
 خصال امیر محمد دانیال - نور الله مرقد هم.

بر ضمائیر سخن سنجان و نکته رسان اهل دانش و بینش پوشیده و مستور نماند که
 جناب مستطاب معدلت مآب حضرت اعلیٰ مکان امیر حیدر سلطان را شش فرزند
 دلپسند ارجمند بود. اول آن میر محمد حسین خان، دوم امیر جلالت نشان صاحبقران
 زمان سید میر نصرالله محمد بهادر سلطان، سیوم آن میر عمر خان، چهارم میر زییر خان،
 پنجم میر حمزه خان، ششم میر صفدر خان. این هر شش شهزاده والا گهر در حالت حیات
 حضرت امیر صافی ضمیر معدلت نظیر والد خودها به سرحد رشد و کمال رسیده از علوم
 عقلی و نقلی و احادیث و کلام بهره تمام یافته بودند. اگر چندی که میر محمد حسین خان
 چاشنی گیر حدایق فضل و علم و هنر بود، اما در ایام دولت والد خود به حکم «الصحبة
 مؤثره» از تأثیر صحبت همصحبتان ناجنس و از کثافت رفاقت رفیقان ناموافق به نشئه بنگ و
 کوکنار آغشته گردیده همیشه اوقات گوشه نشین زاویه خمبول و معتکف خلوتخانه بوده و
 از خیر و شرّ بشری و از قانون سپاهیگری بی خبر می نشست و لیکن توره تورانیان
 امیرزاده جلالت نشان سید میر نصرالله محمد بهادر سلطان از صغر سن بین الناس به
 ذکاوت ذهن و به صافی طبع بالطبع اظهر من الشمس مشعوف بوده، در هر امور مقبول

خاص و عام می بود و نیز حضرت امیر سعید سعادت نشان مرحوم از وفور فراست و کیاست او رقم رشد بر ناصیه احوال این فرزند خجسته خصال نیکو فعال مطالعه نموده، از این وجه بی اهمال دایماً به خدمت اکسیر خاصیت خود دلالت فرموده، ساعتی از دوری نمی جست و در حالت عرض داد فقرا و رعایا و در وقت آمد و شد ایلچیان و تواجیان اطراف و جوانب خبرداری نموده، این شهزاده نیکو سیر همه را دست به سر می نمود. حضرت امیر سعید - انارالله برهانه - اکثر اسفار، قدوم میمنت ملزوم این فرزند ارجمند را مبارک دانسته، سرآمد لشکر ظفرپیکر گردانیده، به هر جانب در بالای اعدا می فرستاد، از آن سفر فیروزی اثر مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت می نمود. چنانچه که در سنه ۱۲۳۷ بود که جماعت خطای قیچاق و ایلاتیه قراقلیاق به یکدیگر متفق گردیده، از بالادست میانکال و اطراف ولایت سمرقند ویرانی نموده سرکشی و عناد را پیشنهاد خاطر خودها گردانیده «آدینه قل بی» را از جماعت خطای و «معمور بی» را از جماعت قیچاق و «حکیم خان» را از جماعت قراقلیاق و این هر سه نامور را آن مفسدان بد اختر به خودها خان و سرور برداشته، با جنود نامعدود که از حد قیاس بیرون، هجوم نموده، اولاً مرتبه قلاع چلک و دوشنبه قورغان و لایش را از دست گماشتگان حضرت امیرحیدر سلطان گرفته، اهالی و موالی هر سه حصن حصین را یغما و تاراج نموده، از آنجا به همان نسق خروج کرده، آمده ولایت کته قورغان و پنجشنبه را محاصره نموده، به دست درآورده، به دیگر قلاع میانکال مزاحم گردیدند. بعد از آنی که از گردش فلکی این انقلابات در عرصه میانکالات رویداد شد، چنانچه که این خبر موحش اثر به مسمع همایون حضرت امیرحیدر سلطان مغفرت نشان رسید، فی الفور فرزند ارجمند خود شهزاده عالم پناه - سید میر نصرالله - را به لشکر بخارا سرآمد نموده، مع امرای نامدار ذوی الاقتدار، به جانب مفسدان بدکردار روانه نمود. جماعت لشکری حسب الفرمایش عالی عازم راه گردیده به سرعت تمام طی مراحل فرموده، خودها را به «ضیاءالدین» رسانیدند. جماعت ایلاتیه دیگر که همه دودله شده ایستاده بودند، در این هنگام نیکو انتظام، دوراندیشی که به خاطرها داشتند وقت را غنیمت دانسته، به اتفاق تمام، در اثنای راه به لشکر بخارا ملحق گردیده، کلهم اجمعین آمده، به جماعت مفسد غالب گردیده،

ولایت پنجشنبه و کته قورغان را محاصره کرده، به قهر و غلبه گرفته، از جماعت خطای قپچاق، کلان و خورد، مقدار هزار و پانصد نفر را اسیر نموده، به فرموده توره تورانیان، شهزاده خسرو نشان، مفسدان اسیر شده را در هر کوچه پس کوچه و در رسته‌های بازار به قتل آورده، کلانان آن جماعت را از بالای اشجار، و از بلندیهای دیوار، زنده به زنده سرنگون آویخته، به هلاکت رسانیدند. بقیه آن جماعت اشرار از لشکر جرّار فرار نموده، دوشنبه قورغان و چلک و لایش را دارالقرار خودها ساختند. نوید خرسندی این مقدمه سراسر سرور را شاهزاده صاحبقران ظفر توأمان به امیر جلالت نشان والد خود عرضه داشت نموده به دربار گردونمدار عالی فرستاد. در همین مورد به فرموده والد خود مقدار دوهزار لشکر نامور را از درون لشکر بخارا جدا کرده، به طریقه ایلغر به سوی سمرقند روانه نموده، خود به همراهی امرای ذوی الاقتدار به فتح و فیروزی تمام به جانب بخارای شریف مراجعت فرموده، آمده به دیدار پسر انوار پدر خود فایض و مشرف گردید.

خلاصه کلام اینکه به سبب فساد جماعت مفسدان بدنهاد تا به انقضاء پنج سال هرج و مرج به ولایت سمرقند و به سایر قصبات میانکال به یک منوال می بود و نیز در اثنای این حادثه محمد رحیم خان اورگنجی که عرق دشمنی خود را در حرکت آورده و ضیقی وقت را غنیمت دانسته، اطراف ولایت محروسه را آنآ فآنآ تاخت و تاراج نموده، فقرای توماتات را مع متوطنان لب آبی به تنگ آورده بود و جماعت «قرقیوز» نیز از جانب اوراتیپه و دیزق و جماعت کنگسیه مفسد شهرسبزی اینها نیز دشمنی جبلّی خودها را اظهار نموده، از هر جانب تاز و باز می نمودند. بعد از آنی که مدت فتنه و فساد و بغی و عداوت ایلاتیه مفسد به طول انجامیده، از بدکرداری خودها به مطلبی نرسیدند فی سنه ۱۲۴۵ بود که اولاً مرتبه جماعت میتن و قراقلیاق طریقه ایلی و انقیاد را پیش نهاد خاطر خودها گردانیده، اشراف قبایل خودها از وجه معذرتخواهی برآورده، شَم تکاور حضرت امیرسعید سعادت نشان را بوسه داده، از صمیم قلب معذرتخواهی نموده، کلان و خورد این هر دو جماعت به سر و گردن غلطیده، از کرده کردار خودها استغفار نمودند.

شهنشاه مرحمت دستگاه ملتمس آنها را مبذول داشته، از خطاهای گذشته اینها در گذشته، همه را قلم بر جراید خطاکاری اینها درکشید، و نیز سرمنشأ صاحب نفاق جماعت خطای قپچاق در این مدت پنج سال که از کثرت محاصره و قتل بسیار به تنگ آمده، نانی به جانی در میان آنها موجود نمی شد، آنها نیز از بد افعالی خودها پشیمان گردیده، چندی از علمای شریعت شاعر و مشایخ کبار از وجه مصالحه و معذرتخواهی میانجی کرده، به پادشاه عالم پناه عذرخواهی نمودند.

حضرت امیر شفقت پناه دیانت آگاه نیز خط عفو بر جرایم آنها کشیده، برات آزادی هر دو جماعت را به مهر عالی مزین نموده، همه را به مراحم خسروانی سرافرازی بخشیده، نوازش فرمود. بعد از استخفاف حادثات سراسر آفات بر اطراف و اکناف ولایات یک چندی خاطر جمعی رویداد شده، صغیر و کبیر و برنا و پیر به شکرگزاری ایزدی مشغول گردیدند.

در همین تاریخ حضرت امیر حیدر سلطان مغفرت نشان به مشورت دولتخواهان نامدار و به صوابدید وزرای عالی مقدار، توره تورانیان، شهزاده عالی مکان، سید میر نصرالله محمد بهادر سلطان را از میان اولاد و اسباط خود برگزیده به یرلیغ ولایت «نسف» و «کاسان» و «کسبی» سرافرازی بخشیده، حکومت قصبه چراغچی و پرتی تپه و فمی و ولایت بایسون و شیرآباد و کلف و خزار تا به سرحد ولایات حصار به قبضه اقتدار و تصرف اختیارش تفویض فرمود و نیز میر عمرخان را که ولد سیوم شاه والجاه است، او را نیز در همین تاریخ به حکومت ولایت کرمینه و ینگگی قورغان و قرچغای و هزاره مفتخر و مسرور گردانیده، سرافرازی بخشید.

و نیز در همین تاریخ از صلب شهزاده سکندر نشان ظفر توأمان سید میر نصرالله محمد بهادر سلطان فرزند ارجمندی به عرصه ظهور آمد که تا فلک دوار با هزار دیده در اطراف عالم گردیده نظیرش در هیچ قرن به اینچنین در شاهوار نیفتاده. از جهت تفاؤل و تیامن نام نامی آن خجسته فرزند گرامی را «سید میر مظفر سلطان» نام نهاده سور موفورالسرور آراسته، فرحان گردیدند.

گفتار در بیان ارتحال شهنشاه دوران معدلت‌نشان حضرت
امیرحیدر سلطان نورالله مرقدہ و رسیدن خبر وحشت‌اثر به
سمع همایون شهزادگان نیکوسیر

در تاریخ سنه ۱۲۴۳ بود که امیر جم‌جاه معدلت‌آگاه شریعت‌جایگاه اعنی سلطان عالم‌پناه حضرت امیرحیدر پادشاه در بازگشت از سفر نَسَف در اثنای راه ثقلی در طبیعت مبارکش عارض گردیده به همین حالت ناگوار طی مسافت نموده آمده داخل پایتخت مستقر سریر سلطنت گردیده به سپاه یک‌بار کورنش داده بعد از یک هفته روح پاکش از نشیمن خاک به صوب افلاک صعود نموده از دار‌المحن ملک فانی به سوی اعلیٰ علیین باقی رحلت فرمود. و در آن روز همچنان این حادثه هایلہ را به سپاه فقرا شهرت ناکرده خفیتاً وزارت‌پناه ایالت‌آگاه - محمد حکیم قوش‌بیگی - که مهم وزارت دولتخانه عالی در کف کفایت او بود، خبر وحشت‌اثر را به عرضه مندرج نموده، به دست قاصد تیزرو داده، به جانب ولایت «قرشی» روانه نمود.

بعد از آنی که شاهزاده عالی‌نشان سید میرنصرالله محمد بهادر سلطان خیر وفات امیر مغفرت‌طراز والد خود را به یکبار شنیده از سر حیرت به همراهی هواخواهان دولت و جانسپاران ذی‌شوکت بی‌اهمال در گمیت استعجال سواری نموده، اراده پایتخت بخارای شریف کرده، روانه گردید. تا به رسیدن امیرزاده ظفرتوآمان فرصت گنجایش ناکرده میرمحمد حسین‌خان که پسر کلان حضرت امیر فردوس‌مکان است عمری به درون شهر به «گذر بازار خواجه» به طریقه نظر‌بند مستقیم می‌بوده از این مقدمه خبر یافته به جماعت فقرای درون شهری مجتمع گردیده، قبیل عصری همان روز به ریگستان شهر در جلوخانه ارگ عالی فراکتک شده حاضر گردیدند. این حالت پر ملالت را به یکبار

دیدبانان و حاجبان دیده، دروازه ارگ عالی را به روی میر محمد حسین خان مع جماعت آن کشیدند و جماعت مرکنان از بالا و پایان دروازه به شبه تیر گرفته چندی را از پای درانداختند. جماعت فقرا و ارباشان بی سر و پا هجوم نموده بی محابا به تبرها و زیچه دروازه را شکسته غلبه نموده به درون ارگ عالی داخل شده، دروازه را به روی میر محمد حسین خان گشادند. میر محمد حسین خان به درون ارگ عالی داخل شده طوعاً و کرهاً به تخت شاهی جلوس فرموده، شب را گذرانید. اول پگاه سران سپاه و امرای حشمت آگاه مع شهزادگان جمع گردیده از آن واقعه قیامت اثر سیل خونها از دیده‌ها جاری گردانیده به جهت تعزیه حضرت امیر خفران نشان ناله و افغان تا به آسمان رسانیده سادات عظام و قضات کرام و امرا و علما و فضلا و سپاه و کافه رعایا و برایا خلعت شکیبایی را قبا ساخته، ارکان دولت گریبان جان دریده، خاک حسرت بر سر پاشیده جیب تأسف تا به دامن چاک می کردند.

شعر

شهنشاه ملایک پاسبان کو؟	سلیمان شوکت یوسف نشان کو؟
کجا شد شاه اقلیم سخاوت؟	به همت خاتم دور زمان کو؟
کجا شد خسرو مظلوم پرور؟	به ملک معدلت نوشیروان کو؟
کجا شد حامی اهل شریعت	مشایخ را محبّ قدردان کو؟
رعیت را شه مشفق کجا رفت	سپاهی را خدیو مهربان کو؟
میان این همه شاهان توران	نشان حضرت جنت مکان کو؟

القصه جنازه امیر مغفور مغفرت طراز را قبیل پیشین برآورده در بالای حوض ریگستان تکبیرات صلوة جنازه را ادا نموده نعش مبارکش را از آنجا بر سر دوش ادب گرفته در سر مزار قطب السالکین، مرشد المحققین، طایر عالم بالا، حضرت مولانا علیہ الرحمة - برده، به مدرسه عالی به حظیره‌ای که بنا کرده اوست در آن دخمه به خاک سپرده به روح پُرفتوحش بخششها نمودند، سن مبارکش به چهل و هفت سال رسیده،

بیست و هفت سال در تخت سلطنت پادشاهی کرده، ودیعت حیات را به مقتضای اجل موعود، به جان آفرین سپارید. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، چنانچه در همین مورد شاهزاده عالمیان امیر زاده میر نصرالله محمد بهادر سلطان ارتکاب پای تخت بخارای شریف نموده به همراهی دولتخواهان خود چول قرشی را در یک شب طی نموده، آمده بی محابا به مضافات بخارا داخل شده به زیارت مزار فیض الانوار حضرت خواجه بزرگ مشرف گردیده، از آنجا واقعه جلوس میر محمد حسین خان را شنیده، از همانجا به مشورت دولتخواهان خود بازگشت کرده، بی نیل مقصود به سوی دارالحکومت قرشی مراجعت فرمود. از بس که دلیری و پردلی شاهزاده نیکو اساس بین الناس معروف و مشهور بود از این جهت کسی از سپاه بخارا از دهشت و هراس، تعاقب ننموده، مزاحم نگردید.



گفتار در بیان وفات میر محمد حسین خان و جای نشین شدن میر عمر خان اندک فرصت بر تخت شاهی و ناپایداری دولت آن

بر خاطر خاطر خورده بینان جراید دانش و بینش پوشیده نماند که چنانچه که
میر محمد حسین خان طوعاً و کرهاً بر تخت حکمرانی مدت چهار ماه کمابیش به جای
پدر خود نشست، گیر و دار شاهی را بلند آوازه گردانیده به امور سلطنت اشتغال نمود،
بعد از انقضای مدت مذکور به تقدیر ازلی و به تقاضای قضای لم یزلی او نیز شربت
زهراب جام اجل را آشامیده، ندای «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» را به سمع رضا شنیده، از این دار
پر ملال دنیا به سوی ملک بی زوال عقبی خرامید.

نظم

کسی که تاج مرصع صباح بر سر داشت نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم

بعد از وقوع این واقعه هایلۀ جانکاه نمک خوران و هواخواهان امیرزادگان خبر وفات
میر محمد حسین خان را شنیده، فی الفور به جانب ولایت قرشی و ولایت کرمینه
عرضه داشت نموده فرستادند. از جهت قرب مسافت کرمینه، میر عمر خان که خبر وفات
اکه خود را شنید دفعتاً به همراهی دولتخواهان خود سواری نموده به یک شبگیر خود را
به بخارای شریف رسانیده، بی مزاحمت سپاه فقرا برآمده، به ارگ عالی قرار گرفته،
کوس شاهی را فرو کوفت.

وقت عصری آن روز درستی تکفین و تجهیز اکه خود را کرده صلوة جنازه را در بالای
حوض ریگستان به همراهی اعیان مملکت و ارکان دولت خوانده او را نیز در جوار

شریعت‌شعار معدلت‌آثار جناب مرحومی پدر خود دفن کرده، گشته آمده به مستقر سریر سلطنت قرار گرفت.

درین مورد نیز توره تورانیان، شهزاده عالی‌مکان، امیرزاده سید میرنصرالله محمد بهادر سلطان به مجرد شنیدن خبر وفات اکه خود را او نیز مع ارکان دولت و بهادران ذی شوکت سوازی نموده، به راه بخارا درآمده، به حد استعجال طی مراحل کرده، می‌آمد از جهت بعد مسافت، بعد از گذشتن یک روز از وقت وعده به پشته کوراک رسیده بود که خبرچی از پیش برآمده، خبر جلوس میر عمرخان را رسانید. در این مورد نیز شهزاده سعادت‌نشان به مشورت دولتخواهان خود عمل نموده به بهبودی خود نگاه کرده، از راه آمده خود معاودت فرموده، بی نیل مقصود رفته به دارالمحکمه خود قرار گرفت.

ذکر خروج امیرزاده دوران صاحبقران زمان سید امیرنصرالله
محمد بهادر سلطان از ولایت نسف به جانب سمرقند
فردوس مانند و فتح آن بلاد مع قلاع میانکالات و آمده
محاصره نمودن بخارای شریف و فیروزی شهر آن در این
سفر خیریت اثر به عون عنایت ملک داور

عرض این داعی به سمع همایون عالی رسیده باد چنانچه که میر عمرخان را بعضی
رغبتهای بعضی کره‌ها بر تخت سلطنت نشانیدند او از جهت حماقت جبلی که بر طبیعت
خود مرکوز داشت، ازین جهت علی‌الدوام به همراهی ساقیان گلفام لب بر لب جام
شراب مدام داشته، از حراست ملک و محافظت احوال سپاه و رعایا غافل ماند و از کمال
بی‌باکی که داشت اکثر اوقات به افعال شنیع اقدام می‌نمود چنانچه که گفته‌اند:

نظم

بنای دولت خویش آن کسی خراب کند که شام می‌خورد و صبحگاه خواب کند
چنانچه از کارهای ناشایسته آن اهالی و موالی بخارا به تنگ آمده، در اندیشه و فکر
کار او شده، به دفع او کوشیدند. مجاری حالات و کوائف اخبارات قباحت‌علامات او را
امیرزاده معدلت آثار ظفرکردار در ولایت نسف شنیده، این کردارهای ناصواب برادر را
باعث رونق و رواج دولت خود فهمیده به حکم «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» سران سپاه و امرای
حشمت جایگاه را جمع نموده به صوابدید آنها به حکام ذوی الاحترام قصبات اطراف و
جوانب تا قلاع حدود سمرقند و میانکالات خط و وعده سرافرازی نوشته به مهر مبارک

مزین نموده فرستاد و کلان‌شوندگان بخارا و سمرقند را خفیه محظوظ اکرام و عواطف خسروانی گردانیده، باید شاید، خاطر مبارک خود را از هر جانب جمع ساخته، در اول فصل بهار که خوشی و خرمی فصل ربیعی است، به فرمان واجب الاذغان، قشونات ولایت قرشی و خزار و بایسون و شیرآباد و چراغچی را مع توابع و لواحق آن جمع نموده مضمون این کلمات را به خاطر خود مصمم گردانید:

شعر

یا برآیم به چرخ گردنده یا شوم زیر پا سرافکننده

توکل به ذات پاک تعالی و تقدس نموده، پای سعادت فرسای در ساعت نیک و در زمان سعد در دیده رکاب ظفر انتساب نهاده، سر رخسار ارادت به جانب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته عزم تسخیر ولایت سمرقند و بخارا را به خود جزم کرده، لشکر صاحبقرانی آراسته گردانیده به صد شأن و شوکت و حشمت کوس و گورکه و نای و نفیز شاهی را در صدا درآورده راهی گردید. به دو منزل به قصبه جام نزول اجلال ارزانی فرمود. چنانچه که در آن اوان خیریت نشان در ولایت سمرقند فردوس مانند امارت پناه ایالت آگاه محمد صفر بی حاکم بالاستقلال بود، به شنیدن این خبر بهجت اثر به همراهی امرای عظام و سادات کرام و کلان‌شوندگان ذوی الاحترام اتفاق نموده، از ولایت سمرقند برآمده به طریقه استقبال تا به قصبه جام رسیده، رکاب ظفر انتساب صاحبقران کامیاب را بوسه داده، به شرف قدوم میمنت ملزومش مشرف گردیده، فراخورد شاهانه تارتوها کشیده دعا نمودند.

امیرزاده صاحبقران ظفر توأمان نیز این جماعت را به مراحم و عنایات سلطانی سرافرازی بخشیده، از قصبه جام کوچ کرده، پگاهی آن روز به مضافات سمرقند فردوس مانند داخل گردیده، اولاً مرتبه، مزار فایض الانوار حضرت خواجه احرار - علیه الرحمه - را زیارت کرده، نذورات و تصدقات به سگان آن عالی مکان اکرام نموده، استعانت از روح پرفتوح آن بزرگوار درخواست فرموده، پگاه آن روز از آنجا به فر دولت

سواری نموده، در اسعد ساعات به شهر سمرقند فردوس مانند داخل گردیده، به شهر اندرون که قرارگاه خسروانی و مستقر سریر سلطنت سلطانی است نزول اجلال ارزانی فرمود. علمای عظام، سادات کرام، امرای ذوی الاحترام، همه اتفاق نموده، به دستور سلاطین پیشین و به رسم خواقین حشمت آیین، امیرزاده صاحبقران ظفر قرین را تبرکاً تیمناً بر بالای سریر سلطنت کوکتاش که پایتخت تیمور است برآورده نشانیده، زر و جواهر بی شمار بر فرق فرقدسای شهریار کامکار شهنشاه عالی تبار نثار کرده، مبارکبادی نمودند، شهرزاده عالم‌پناه از فضل و کرم حضرت اله به درجه امیری و به مرتبه سلطانی رسیده، زبان به حمد و سپاس ایزدی برگشاد. جمهور سکنه و عموم متوطنه، زبان نیازمندی به دعا و ثنای پادشاهی گشاده می‌گفتند که:

نظم

خداوندا تو این شاه جوان بخت	که آمد سایه‌اش پیرایه تخت
شهنشاه جوان بخت فلک رخس	جهانگیر و جهاندار و جهانبخش
ظلال چتر دولت بر سرش دار	مراد هر دو عالم در برش دار

القصه امیر صاحبقران گیتی‌ستان، یک هفته در پایتخت سمرقند فردوس مانند قرار گرفته، اهالی و موالی و جماعت لشکری را بخشش نموده، به انعام موفور السرور مسرور گردانیده، از آنجا حکم جهان‌مطاع عالم مطیع خاقانی صدور یافت که سران سپاه و امرای حشمت‌آگاه، مقدمه جنود با خیمه و خرگاه به صوب بخارای شریف کشیده، طی مراحل نمایند.

حسب فرمان عالی سرادقات دولت را به جانب بخارای شریف معطوف ساخته، لوای گردون‌سای شاهنشاهی را بر اوج فلک اقبال برافراشته، با اثاثیه و دبدبه از حیث امکان بیرون، عزیمت راه نموده، متوجه بخارا شده راهی گردیدند.

حکام ذوی الاحترام قصبات میانکالات بی اهمال، منزل به منزل با عشایر و قبایل و اولوس اوزبکیه گروه گروه استقبال نموده، به استسعاد شرف رکاب بوسی صاحبقرانی

مشرف گردیده، جماعت جماعت تارتق و بیلاکات خودها را از نظر انور عالی گذرانیده، به لشکر ظفر بیکر ملحق می شدند. چنانچه که آوازه صلابت آمد آمد امیر صاحبقران ظفرتو امان عالم را فرو گرفته بود.

از شنیدن این خبر وحشت اثر بی ضابطگی تمام به میر عمرخان رویداد شده، از حد افزون و از اندازه بیرون اندوهناک و هراسمند گردیده، از روی کم فطرتی، به مصلحت کوتاه اندیشی هواخواهان خود عمل نموده، از راه راست اطاعت و انقیاد که صلاح دولت در آنست منحرف گردیده، سپاه بخارا را جمع نموده مع امرای عظام ولایت از شهر برآمده چار ناچار اراده راه نموده، تا به رباط ملک رسیده بود که الامانیه بخارا آوازه آمد آمد لشکر قیامت اثر پادشاه ذی شوکت را شنیده، وقت را غنیمت دانسته از هر ایل و اوروق فوج فوج، قبیله قبیله از لشکر بخارا جدا شده اراده استقبال شهنشاه نیکو خصال را به خودها جزم نموده، راهی شدند.

این حالت پر ملالت را میر عمرخان مع دولتخواهان خود فهمیده بلکه به چشم خودها مشاهده فرموده، ضرب المثل «علاج واقعه قبل از وقوع» را پیش نهاد خاطر خودها گردانیده، خفیتاً نصف از شب، میر عمرخان با جماعت هواخواهان خود از راه مراجعت نموده در هیچ جا نایستاده آمده داخل بخارای شریف گردیده، محاصره و قبیل را با خود جزم نموده، به دروازه های شهر از دولتخواهان معتمد خود سرآمد گذاشته، برج و باروی شهر را به توپ و تفنگ استحکام فرموده، به مورجلها مرکنان تعیین کرده منتظر حوادث آسمانی شده، به مستقر سریر سلطنت قرار گرفت.

القصه بعد از گریخته رفتن میر عمرخان امرای بخارا امثال توره خواجه نقیب و بیگ اوغلی دیوان بیگی بهرین و رحیم بیگی بی منقت و دیگر امرای نامدار بخارا که قبل از این به خدمت اکسیر خاصیت جناب پادشاه والجاه، ضمناً عرایض و پیغامهای سرافکنندگی فرستاده، اظهار اطاعت و انقیاد نموده بودند. اینها نیز به استقبال امیر جلالت نظیر شتافته به شرف رکاب بوسی همایون فایض گردیده، کمر بندگی و هواخواهی بر میان جان بسته، غاشیه فرمانبرداری بر دوش جان افکنده، هادی طریق

گردیده راهی شدند.

جناب امیر و الاجاه خورشیدکلاه، استقبال نمودن این جمع امرای عظام را سبب فتح و فیروزی و محض موهبت الهی دانسته، از کمال خوشدلی که داشت منزل و مراحل طی نموده به مضافات بخارای شریف داخل شده. در آن روز اولاً مرتبه زیارت حضرت شاه نقشبند - علیه الرحمه - را کرده از باطن روح پرفتوح آن بزرگوار استعانت طلبیده، بعد از آن مع قوشون مبارک مشحون در مجانسی موضع «غریبون» در لب شاهرود خیمه و خرگاه برپا نموده، نزول اجلال ارزانی فرموده، در آنجا یک شب استراحت نموده روز دیگر خبر رسانید که میر عمرخان از کمال دهشت و هراسی که داشت دروازه‌های شهر را خاکریز کرده، برج و باروی قورغان را مستحکم نموده، راه آمد و شد مردم را به روی خود بسته حصاری شده نشسته است. به شنیدن این خبر بهجت‌اثر، امیر نیکو سیر از آن سرزمین به فرّ و اقبال کوچ کرده، ظفر در رکاب، نصرت همعنان، راهی شده آمده در مقابل شهر در موضع بازارچه، لشکرگاه کرده، فرود آمده، اطراف لشکر منصور را سنگر فرموده، قرار گرفت.

بعده پادشاه زمان صاحبقران دوران به مشورت دولتخواهان از وجه مصالحه ایلچی به اندرون شهر به جانب میر عمرخان فرستاده، هرچند به زبان شیرین و به الفاظ رنگین نصایح نمود به میر عمرخان قبول نیفتاد. آن بد باطن بخت برگشته به اغوای چندی از مفسدان بد نهاد، راه صلح را گذاشته، قدم در جستجوی جنگ و بوادی و غا نهاد.

بالآخر جناب حضرت ظلّ اللّهی را غیرت صاحبقرانی گریبانگیر گردیده به فرمان لازم الاذغان میران نامدار و امرای ذوی الاقتدار، میمنه و میسر و قلب و جناح لشکر ظفر پیکر را آراسته گردانیده از هر جانب شهر مورجلها مقرر نمودند. چنانچه که هر روزه طبل جنگ و نای رزم در صدا درآورده، بهادران ضرغام کین شیرافکن و سالاران بهرام‌آیین صف‌شکن از طرفین محاربه اقدام نموده جنگ تلاش و قتال و فرخاش را [خوانده نشد] از هر طرف صدای توپ و تفنگ بلند آوازه گردیده، به سامعان عالم بالا اضطراب و اضطرار می‌افکندند. چنانچه که بدین دستور مدت محاصره به دو ماه کشید.

به درون شهر قحط عظیم واقع شده، نانی به جانی میسر نمی شد و بالأخیر کسی را حد آرائی نبود که سر از دروازه شهر بیرون کند ولیکن در بیرون، به آورده بازار لشکر ظفر پیکر ناز و نعمت، شیر و شربت از حد افزون و از اندازه بیرون مهیا بود.

نظم

بیرون چو بهشت جاودانی	در شهر به تنگ زندگانی
بیرون به هیاهوی دل افروز	در شهر نفیر و ناله و سوز
بیرون به ترله و ترلا	در شهر فتاده شور و غوغا
بیرون به ترانه و غزل خوان	در شهر فتاده در غم جان

و از جهت مصلحت و دوراندیشی چندی از سپاه اندرونی امثال محمد حکیم قوش بیگی و رجب بیگ دیوان بیگی و ایاز بی ایرانی و دونمس دادخواه ترکمن ضمناً به هواخواهی امیر صاحبقران مقید بوده، ظاهراً از روی زمانه سازی به راه رفته میر عمرخان اقدام نموده، دم از دولتخواهی آن می زدند.

و نیز چندی از امرای نامدار دیگر امثال عصمت الله بی قلماق و طوغان خان قزاق و خدای نظر شقاول منقت و عبدالرسول پانصدباشی این نامبردگان در درون شهر ایستاده، از روی کور باطنی خودها ظاهراً و باطناً به هواخواهی میر عمرخان اقدام نموده، از یک گریبان سر بر آورده شب و روز به جهد و جد تمام کوششها نموده، همیشه اوقات آهن سرد را به جای پتک به مشت خودها می کوفتند. جماعت امرائی که به جهت دوربینی و مصلحت اندیشی به درون شهر یک نوع زمانه سازی کرده، میل خاطر آنها به جانب بیرون بود، شب سه شنبه بیست و هفتم رمضان المبارک بعد از آنی که حالت سختی و قحطی از حد گذشته، کارد به استخوان مردم و سپاه فقرا رسیده بود، امرای بیرونی را خبردار کرده، سحری شب مذکور مترصد وقت بوده، مردمان متردد را در غفلت گذاشته، دروازه مرور راه سمرقند را گشادند. همانا لشکری بیرونی چون بلای ناگهانی که از سوی آسمان نازل شود، یکباره لجام ریز، بدرون شهر داخل شده سورن انداختند. از این حالت پر

ملالت سپاه شهری خبردار گردیده، از هر جانب رسیده به سیلاب بلا مبتلا شده، هرچند که سعی و کوشش نمودند، علاج پذیر نگردید. و در اثنای گیر و دار، سپاه نصرت پناه عصمت الله قلماق و طوغان خان قزاق مع چند نفر از هواخواهان میر عمرخان به شاهراه درون شهر به سپاه ظفر انتباه ملاقی شده، در اثنای جنگ کشته شدند. و دیگر امرا و سپاه اندرونی تاب مقاومت نیاورده، روی پنهان کرده، چون بنات النعش به هر جانب پراکنده گردیدند. بعد از آنی که گیر و دار سپاه طرفین بالکلیه تسکین یافت، جناب امیر صاحبقران ظفر قرین پای دولت و تمکین در دیده رکاب ظفرانتساب نهاده، عنان کُمت جهان پیمارا به مرکز دولت معطوف داشته، بی‌گزند اغیار به درون شهر بخارا داخل شده، ارگ عالی از وجود وافر الجود سلطان عاقبت محمود زیب و زینت یافته، آراسته و پیراسته گردید. ذات خجسته صفات متعالی درجات، امیر کامیاب عالی جناب، چون آفتاب عالمتاب بر طارم تخت خلافت قرار گرفته، طنطنه کوس خسروی را به طاق لاجوردی به آهنگ شادبانه، بلند آوازه گردانید.

نظم

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش افکند خسرو غازی

و جمهور طوایف انسان از خورد و کلان سرانقیاد بر خط فرمان نهاده کمر خدمت در میان جان بسته و زبان تهنیت و ثناگری گشوده می‌گفتند:

که ای لایق عزّ و اقبال و جاه تو را زبید آیین تخت و کلاه
دل ما یکایک به فرمان تست همه جان ما زیر پیمان تست

بعد از آنی که شاهنشاه عالی شان و سلطان رفیع مکان، امیر صاحبقران بر مستقر دولت و اقبال و متکای جاه و جلال، فارغ‌بال به رسم سلاطین پیشین و خواقین سلطنت قرین جانشین گردیده، ملک را آیین تازه و رونق بی‌اندازه بخشیده، از پیشتر بیشتر نشاط و خرّمی افزود. جناب عالیحضرت سلیمان منقبت تفقّادات و نوازشات

پادشاهانه را فراخورد احوال هر یک از امرای نامدار و سپهسالاران ذوی اقتدار و بهادران رزم آزمای و جانسپاران دشمن ربای داشته، به انعامات بی کران و به عواطف و احسان، ممنون و مسرور گردانیده، سرافرازی بخشید.

فرمان لازم الامتثال شد که یوم جمعه سیوم جلوس میمنت مانوس خطبای عصر در منبرهای اسلام برآمده از بخارا تا سمرقند و میانکالات و قرشی و خزار و سایر بلاد قلمرو، خطبه کامگاری و القاب شهریاری به نام نامی گرامی نیکو انجام مبارک فرجام خسرو زمان و صاحبقران دوران خوانده، ستایش سلطان جوان بخت کامیاب بجای آورند. بعد از آن فرمان قضا جریان چنان نفاذ یافت که هواخواهان و نمک خوران میر عمرخان را که از هر یک به ذات رفیع درجات جناب عالی صاحبقرانی بی حرمتی و بی ادبی وقوع یافته بود همه را دستگیری کرده آورده، بعضی را از بالای نقاره خانه ارگ عالی به زیر انداخته و برخی را در میدان ریگستان شهر به قتل آورده، جزا در کنار آنها گذاشتند.

و نیز به وساطت حقایق پناه شریعت جایگاه استاد الاستاد محمد شریف خواجه مولوی میر عمرخان را مع چندی از خدمتکاران آن از شهر بر آورده از خون آنها گذشته بدرقه کرده فرستاد و میر زیرخان و میر صفدرخان و میر حمزه خان، این هر سه برادر که به سرحد رشد و کمال رسیده بودند به صوابدید دولتخواهان درآمده از روی دوران دیشی و از آمد و شد سپاهیگری روز ناآمده را اندیشه کرده هر سه امیرزاده را جانب قصبه نرزم که در لب آب آمویه واقع است در آن حصن حصین فرستاده به محاکم آنجا سپارش عالی شد که شهزادگان را به قصبه مذکوره حبس مؤبد نموده به احتیاط تمام به نگاهبانی اینها مشغول باشند.

چون به میامن حضرت رحمان، امیر صاحبقران سعادت توأمان به مستقر سریر سلطنت تا به یک سال فارغبال بی ملال به یک منوال قرار یافته، همواره در اعلا و ترفیع دین محمدی و به ترویج آیین سنن احمدی اشتغال پذیرفته، پیوسته در انهدام ارکان بدعت و ضلال، آن شاه نیکو خصال به جد و جهد به سر بردی. ایزد تعالی هیچ فضلی از

فضایل انسانی را از دریغ نداشته با ضمّ دلاوری و بهادری، ذات خجسته صفات او را مجمع الفضایل و الکمالات می خواندند. در عنفوان دولت و کامرانی و آغاز سلطنت و کشور ستانی تخم سعادت و توفیق در زمین دل بی غلّ او جای یافته، اکثر اوقات عزم صحبت کیمیا خاصیت مشایخ کبار و صاحب نفسان باوقار نموده، از دعای اجابت اثر آنها بهره ور و بانصیب می بود. بناءً علیه روز به روز افزونی دولت به آن پادشاه ذی شوکت رویداد شده، یوماً فیوماً فیروضات غیبی و فتوحات لاریبی به جناب سعادت مآبش استقبال می نمود.

نظم

فتح و ظفر در پی حکمش روان	دولت و اقسبال ورا در عنان
مملکه را زینت و زین آمده	زانکه نجیب الطرفین آمده
مرتبۀ افزای نشان و علم	جسلوه نماینده تبیغ و قلم
ناوک قهرش پی قصد غنیم	تیر شهاب است به دیو رجیم
تا شده از عدل و کرم چاره ساز	یکدل و یکرو شده گنجشک و باز
از کف دُرپاش شه کامیاب	در عرق شرم نشسته سحاب
دارم امیدی ز خدای کریم	آنکه کریم است به فضل عمیم
چشم بد از حضرت او دور باد	دشمن او خسته و مهجور باد

چون آرامش و قرار به دارالسلطنه بخارا ظهور یافته، خاطر انور معدلت گستر امیر صاحبقران نیکوسیر را من کل الوجوه از هر امور جمعیت تمام حاصل آمد، بعد از گذشتن یک سال کامل به خاطر خورشید تظیرش محافظت اطراف و اکناف مملکت محروسه جلوه نما گردید. پوشیده نماند که در حالات انقلابات پادشاه در مابین یک سال وقت را مغتنم دانسته، دانیال اتالیق کنکس قصبه چراغچی را از وجه محمولیت آن از دست جماعت منقیه گرفته، متصرف شده بود و از جماعت قرق یوز، محمدرحیم اتالیق و محمدصادق بیگ - برادر او را - که حضرت امیر سعید - انار الله برهانه - به حکومت

ولایت اوراتپه مع توابع و لواحق آن سرافرازی بخشیده بود از روی کور نمکی و بدبختی اینها نیز آمده ولایت دیزق و سنگزار و سای بویی مع توابع و لواحق آن از دست گماشتگان حضرت امیر مغفور مرحوم گرفته به سراپای ایلاتیه جماعت قرق یوز و جماعت کپلچی و جماعت ترک فرمانفرما شده از این وجه نیز خللی در مملکت محروسه وقوع یافته بود.

و نیز سید پارسا خواجه نقیب میرحیدر را که جناب پادشاه والاشان مغفرت نشان، حضرت امیرحیدر سلطان به دارالسلطنه ام البلاد بلخ حاکم بالاستقلال نموده از جانب خود نیابتاً والی گذاشته امور مملکتهای چار ولایت را مع ضبط و نسق آن مفوض به رأی آن فرموده بود. خواجه مشار الیه دیرباز بر اطراف و اکناف ام البلاد از سرحد ولایت میمنه و شبورغان تا به حدود بلاد قندوز و بدخشان فرمانفرما و کامروا بود. از بس که نفس سرکش آدمی که سبب عناد و باعث قتنه و فساد است، خلاف صورت انقیاد از نقیب حکومت آگاه به وقوع آمده او نیز از جاده اطاعت انحراف ورزیده راه فرمان برداری و رضاجویی را مسدود نمود.

و نیز ولایت مرو شاهجهان که دیر وقت باز در تحت حکومت حضرت امیر سعید مرحوم بود او را نیز جماعت تراکمه آن حدود به جانب خوانین خوارزم راجع نمودند. ازین صورت حادثات هایلله که نقص دولت شاهنشاهی است امیر صاحبقران ظفر اقتران را عرق غیرت و حمیت صاحبقرانی در حرکت درآمده، به جهت مصلحت و کنکاش، سران سپاه و امرای حشمت آگاه را به بارگاه سپهر اشتباه طلبیده از هر امور گفت و شنود نموده، مصلحت را در یکجا قرار داده، به صوابدید دولتخواهان به جمع نمودن لشکر فرمان داد.

گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفر قرین اولاً مرتبه از
قبة الاسلام بخارای شریف به جانب ولایت شهر سبز و فتح
قصبة چراغچی و معارضه و جنگ و جدال و اظهار ایللی و
انقیاد دانیال اتالیق کنکس و یادگار بی یکه باغی و افتادن
هراس در دل گردنکشان اطراف و جوانب مملکت محروسه

چون اول فصل بهار که اعتدال لیل و نهار است، آفتاب عالمتاب به امر خالق وهاب،
فیض رسان مزاج عناصر و موالد گشته، جنبش صبا جانهای آرمیده را سلسله جنبان شوق
آمده، طراوت هوا، تازگی بخش دلهای ارباب ذوق شده، صدای آب هزار معنی آبدار به
گوش هوش سامعان در بادل رسانیده و آسمانیان را با زمینیان انظار رحمت تازه و آثار
تربیت بی اندازه شامل گردیده بود که درین اوان خیریت نشان فرحت توأمان فرمان
واجب الاذعان شهنشاه زمان صادر شد که تواچیان سریع البال و یساولان کفایت خصال
احضار عساکر منصوره را از اقصی ممالک محروسه اصفا نمایند و در روز مقرری با
کثرت آلات رزم و پیکار و وفور شرایط عزم و اقتدار مهیا شوند.

و نیز حکام ذوی الاقتدار اطراف و جوانب را فرمان لازم الامثال نفاذ یافت که در
وقت مقرری هر کدام با سپاه کینه خواه به منزلهای معین به رکاب قمرانتساب مشرف
گردیده به قوشون ظفر مشحون ملحق شوند بعد از آنی که لوازم و اساس حشمت مرتب
گردید، جهت انتظام و حصانت و محافظت مملکت در بلده فاخره بخارای شریف اولاً
مرتبه به درون شهر به جهت حل و عقد مرافعه جماعت فقرا، قاضی القضاة، دیانت
آگاه، شریعت جایگاه، ایشان قاضی ابوالحسن خواجه مولانا شریفی متصدی شده و به

جهت پاسداشت ارگ عالی و حراست آوردوی معلی اعتماد الدوله و نظام ایالت وزارت پناهی محمد حکیم قوش بیگی را تعیین فرموده مهام ولایت و تقابل طبقات رعیت را در قبضه تساوی و رفاهیت او نهاده، یوم پنجشنبه به تاریخ مذکور در پانزدهم حمل بود که سرادقات اقبال و رایات اجلال در حرکت آمده، امیر عالی جاه ظفر پناه، خاقان جم جایگاه، نصرت انتباه، بر کرسی زرین زین ابرش صرصر شتاب چون خسرو گردون یعنی مهر جهانگیر عالمتاب قرار گرفت. افواج معسکر چون تعداد کواکب و اختر و یا چون هاله به دور قمر در ظل لوای خورشید انجلا مجتمع شدند.

نظم

چو آمد به برج حمل آفتاب	امیر فلک رتبه کامیاب
بیاراست لشکر به صد زیب و ساز	به عزم سفر قامت افراخت باز
به گردون فروهشته با صد اساس	سمندش چو خورشید زرین قطاس
عساکر همه پردل و پهلوان	به جنبش درآمد چو کوه روان
ز سسم سواران محشر نهیب	فراز بیابان شدی در نشیب

آن روز جناب شهنشاه و الاجاه صاحبقران سکندر دستگاه مع ائانه کریاس فلک اشتباه، و به همراهی سپاه ظفر پناه، در قرب جوار روضه مزار فایض الانوار حضرت امام المسلمین قطب المحققین حضرت شاه نقشبند بهاء الحق و الدین استقرار یافته، در آن آستان قدسی نشان، امیر سعادت اقتران جبهه فراغت و نیاز و ناصیه اطاعت و خضوع نهاده، استمداد همت از باطن حضرت خواجه بزرگ طلبیده، نثار و نذورات و بیلاکات و تصدقات به اهل استحقاق و مجاوران آن سده علیا ارزانی فرموده، بعد از آن از آن قبله آمال، موکب فلک مثال، در حرکت و جنبش آمده و صحرا و بیابان را در زلزله و ستوه آورد.

نظم

ز افواج گردان لشکر شکن بیابان چو دریا شده موج زن
 ز گرد سواران کشور گشا سحاب دگر زد تُتُق بر هوا

و چون قطع طریق عزیمت به حصول پیوست، احشام ایالت شکوه، منزل «قراول» را مضرَب اوتاد سرادقات دولت ساخته، استراحت فرمود. چون از آنجا کوچ کرده، منازل و مراحل معروف را به قدوم میمنت ملزوم مسارعت طی فرموده، به سه منزل دیگر ولایت «نَسَف» مرکز اعلام ظفر فرجام گردید. اهالی و موالی و سادات و قضات ولایت مذکور استقبال موکب همایون عالی نموده، بیلاکات لایق و تنسوقات مناسب گذرانیدند.

و نیز امارت پناه جلالت آگاه [در اصل سفید است] که حکومت آن ولا تعلق به او داشت او نیز با همراهی سپاه حشمت جایگاه به شرف رکاب بوسی فایز گردیده، رسوم پای انداز و قانون پیشکش بجای آورده، از الطاف پادشاهی و از مرحام خسروانی سرافراز گردیده.

و در آن ولا از بقایای سپاه از هر سمت و از قلاع میانکال و قصبه نور و میغ و از سراپای لب آب و شیرآباد و بایسون و حصار و خزار به صد گیر و دار در آن ولا رسیده، جناب ظلّ اللّٰهی را دعا نموده، به معسکر همایون ملحق گردیده، به رکاب ظفر ایاب مشرف شدند.

بعد از الحاق سپاه اطراف و جوانب مملکت محروسه، مهجه رایت اقبال و عنان توسن اجلال با بدرقه عظمت و سیاست به جانب قصبه چراغچی در حرکت آمده، شکوه لشکر قیامت گروه را به ترتیب اونک و سول و قلب و جناح زیب و زینت داده، طومار طریق درنوردیده، بعد از طی مراحل با جنود نامعدود با کوبه حشمت و سرپرده دولت در مقابله قصبه چراغچی رسیده، نزول اجلال ارزانی فرمود. و نیز درین سرزمین نزهت آیین لشکر سمرقند و اورکوت و ماغیان و کیش توت و اورمیتن و پنجه کنت و از قصبات اطراف و جوانب آن آمده به لشکر ظفر پیکر ملحق گردیده، جناب عالی ظلّ اللّٰهی را دعا نمودند.

قبل از این دانیال اتالیق کنکس آمد آمد لشکر قیامت‌اثر را شنیده از ایل و اولوس اطراف و جوانب و نواحی ولایت شهر سبز لشکر انبوه جمع نموده آمده قصبه چراغچی را باید و شاید استحکام کرده به بالای شاهراه قرشی سد راه شده، لشکرگاه کرده تشسته بود. چنانچه که از دور گرد سپاه ظفر پناه را دید آوازه ائانه و دبدبه را شنیده از کمال خوف و هراسی که در دل آن طاری گردیده بود و قوت ضعف و انکسار که از چهره اقتدار خود ظاهر و هویدا یافته، دست مقاومت سُست و پای مصادمت را لنگ دیده به قصبه چراغچی هزار نفر ایلغر گذاشته، از آنجا کوچ کرده یک فرسنگ راه تعاقب رفته فرود آمده، در راهها قراول تعیین فرموده قرار گرفت.

القصة امیر جلالت‌نشان، صاحبقران دوران، آن روز را به استراحت و به آرامیدگی گذرانیده، شب را جماعت چنداول به پاس داشت به سر برده، علی الصبح فرمان واجب الاذغان امیر صاحبقران از مکمن قهر و سیاست ظهور یافت که سپهسالاران لشکر و امرای صاحب اقتدار نامور تسویه صفوف و تعبیه مآت و ألوف نموده، اطراف قلعه چراغچی را چون حلقه نون تنگ گرفته، از هر جانب مورجل پخش کرده به انداختن توپ و تفنگ مقید باشند.

حسب‌الفرمایش عالی اولاً مرتبه محمدشریف بی توپچی باشی مع جماعت ایرانی و زورآبادی، توپهای قلعه گشای را به کار برده چندان توپ و زنبورک بیایی گشادند که گله‌های توپ قلعه کوب و خرمن نطف به درون قلعه افتاده خانه‌های اندرونی از صاعقه برق و التهاب شرار درگرفت و از جهات اربعه عساکر نصرت‌مآثر غوغاو سورن می‌انداختند. کثرت هجوم و غلبه افواج و صدای غلغل به نهجی انتشار یافت که اهل قصبه چراغچی و ایلغار کنکسیه کینه‌خواه را عنان اختیار از قبضه اقتدار رها گشته از هر طرف ندای الامان به گوش هوش سامعان می‌رسید و نیز دانیال اتالیق و دیگر امرای کنکسیه از وقوع این حادثات جانکاه آگاه گردیده دانست که کار از دست رفته، علاج پذیر نیست. توقف ناکرده فی الفور به مشورت دولتخواهان خود یکی از سادات نجابت علامات را به طریقه ایلچی گی به رکاب همایون عالی مع عرایض بندگی به چندین عجز و

آداب سرافکنندگی فرستاده استغفار جرایم و عذرخواهی بی اندیشگی خود نموده از حد افزون الحاح فرمود که پادشاهی نموده غبار تقصیرات مرا به زلال عفو معفو فرمایند. امیر صاحبقران سکندر نشان ایلچی آمده را به بارگاه فلک اشتباه بار داده محاصره مضمون مندرجه عرایض آن را به گوش هوش استماع فرموده، معذرت‌های دانیال اتالیق را به سرحد تلقی پذیرفته، حکم عالی صادر شد که ایلغر گذاشته دانیال اتالیق قصبه چراغچی را به ملازمان دربار گیتی مدار سپاریده، خود آنها بی مصائب هراس برآمده به وطن مألوف خودها روند.

حسب فرمان عالیحضرت سلیمان منقبت ایلغر کنگس قصبه چراغچی را به گماشتگان خسرو کامکار سپاریده، خود آنها به صد اضطراب از جانب دروازه آب برآمده به راه شتاب درآمده رفته به لشکر کینکاسیه ملحق گردیدند.

امیر صاحبقران ظفرقرین یکی از امرای نامدار به ولایت چراغچی حاکم بالاستقلال نموده، از آنجا نقره مراجعت فرو کوفته، حکام ذوی الاحترام، اطراف و جوانب را رخصت انصراف ارزانی فرموده، خود به دولت و به فیروزی تمام مظفر و منصور بازگشت نموده، بعد از طی مراحل به ولایت قرشی داخل گردیده، آن را به یمن مقدم والا، رشک دهنده جنت اعلیٰ گردانید. دانیال اتالیق کینکس شهرسبزی و یادگار بی اباغلی یکه‌باغی بعد از بازگشت قوشون ظفرمشحون هر کدام به مستقر ایالت خودها قرار گرفته به فراخورد احوال خود تحفه و هدایای مناسب پادشاهی از اسب و اسباب و از اصناف اقمشه و امتعه از هر باب تیاری نموده یکی از معتمد الدوله خودها را همراه فرزند ارجمند خودها به رکاب همایون عالی فرستادند.

ایلچیان بعد از قطع مسافت به ولایت قرشی رسیده به خدمت هما خاصیت جناب عالی قایز گردیده، تارتق و تنسوقات خودها را از نظر انور عالی گذرانیده، عرایض اطاعت و انقیاد و بندگی را رسانیده، مخصوص عوطف پادشاهی و محظوظ عنایات نامتناهی گردیده، مفتخر و مسرور به اجازت عالی مراجعت نمودند.

چون خاطر انور ضیاء گستر امیر نیکو سیر از قضیه قصبه چراغچی و از اطاعت

جماعت کینکسیه و اباغلی بالکلیه جمعیت تمام یافت، سرانجام کار به فتح و فیروزی به انتظام انجامید، مع نصرت و بهروزی عزم راه را به خاطر کیمیا مآثر خود جزم نموده، عنان تکاور جهان‌پیما را به صوب مستقرّ سریر خلافت‌مصیر معطوف ساخته، منزل و مراحل طی نموده در نیکوترین هنگام به دارالخلافت بخارای شریف داخل شده، فقرا و رعایا و جمهور سکنه و عموم متوطنه را از شرف قدوم میمنت‌ملزوم خود مسرور و مبتهج گردانید.

نظم

خدا یا تو این شاه درویش دوست	که آسایش خلق در ظلّ اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار	به توفیق و طاعت دلش زنده دار
غم از دشمن ناپسندش مباد	وز اندیشه بر دل گزندش مباد

گفتار در نهضت نمودن امیر جم‌جاه عالم پناه خورشید کلاه
به جانب ولایت دیزق و به دست آوردن آن حصن حصین را
به تأیید حضرت رب العالمین

بر ضمیر منیر نکته‌شناسان دهر پوشیده نماند که چنانچه که قبل از این به زیان
تحریر قلم اشارات به تقریر پیوسته یکی آن بود که بعد از انتقال حضرت خلیفة الرحمن
پادشاه غفران‌نشان حضرت امیر حیدر سلطان - نور الله مرقدہ - از جماعت قرق‌یوز محمد
رحیم اتالیق در آن اوان حکومت ولایت اوراتپه به دست او بود در حینی که بحار تذبذب
در جوش تلاطم امواج بود وقت را غنیمت دانسته، به ایلاتیه اطراف و جوانب ولایت
دیزق، پنهانی خط خبر رسانیده، مردم را به وعده‌های دروغ بی فروغ به خود گرفته،
شبکی آمده ولایت دیزق را به دست درآورده حاکم آن را برآورده فرستاده بود. از این
جهت غباری به خاطر معدلت‌مآثر پادشاه جهانگیر طاری گردیده، مترصد فرصت
می بود. بعد از آنی که از قضیه قصبه چراغچی خاطر مبارک را جمع گردانید، آینه اندیشه
را بر جانب ولایت دیزق پرتوافکن ساخته سران سپاه و امرای حشمت‌جایگاه را جمع
نموده در این امور مشورت فرمود. ارکان دولت و امرای ذی شوکت کلهم اجمعین
انگشت قبول به سر و چشم نهاده، بدین امر ساعی گردیدند. بناءً علیه جناب مستطاب
کامیاب صاحبقران، قمررکاب در هنگام جوش بهار و طلوع رنگ و بوی ازهار که موسم
اردیبهشت است به جهت عزیمت گوشمال جماعت قرق‌یوز استدعای فتح بلاد دیزق را
از حضرت واهب العطا یا درخواست نموده، حکم جهان‌مصاب عالم مطیع به جهت
تجهیز جیوش ظفرائر، سعادت‌یار، به وقوع پیوسته تواچیان را به اطراف ممالک محروسه
فرستاد تا که حکام ذوی الاحترام هر بلاد با قشونات خود به روز وعده در ولایت

سمرقند فردوس مانند به رکاب همایون عالی مشرف گردیده، به لشکر ظفرپیکر ملحق شوند.

یوم دوشنبه دهم ماه که آفتاب جهانتاب در درجه هشتم از برج ثور بود که در اسعد ساعات و در ایمن اوقات به فرمایش عالی ائنه خسروی را فرآشان صبا اقتدار به گردونه‌های دوار و به اشترهای قطار بار کرده رایات نصرت سیمای از مرکز دولت در حرکت آمد. امیر کامکار سعادت یار، با رؤسای عالی مقدار در اثنای راه زیارت مزار فیض آثار، حضرت خواجه بزرگ را به تقدیم آورده قوانین تصدقات و هدایای آن آستان ملک پاسبان را مراعات کرده، علی الصبح از آن مقام، با فتوح و فیروزی تمام، به صد اکرام، ذات اشرف عالی، راکب کمیت جهان پیمای عالمگیری شده بر صدر زین زراندود مرصع نشسته، افواج سپاه محشر شکوه قیامت گروه، امواج تزلزل در ارکان زمین و زمان انداخته کوس و گورکه رحیل به آهنگ فتح و نصرت در صدا درآورده، مسافت مراحل به قدم مسارعت طی نموده، در اخیر روز مذکور، موضع «خان رباطی» که در دامنه ولایت واقع است، آن موضع را مضراب اوتاد خیم قریح انجام نموده، پگاه روز از آنجا کوچ کرده، به «رباط ملک» رسیده در آن زمین به جهت آب و علف دواب ساعتی استراحت نموده، از آنجا نوای فلک فرسا در حرکت آمده، چار باغ سر مزار فیض الانوار حضرت قاسم شیخ، محل قرار آن شاه والاتبار گردید. آداب زیارت و مراسم صدقات را بجای آورده سواکن آن بقعه متبرک را به عطایای شاهانه مستظهر گردانید.

روز دیگر احشام ظفر فرجام از آنجا در جنبش آمده، اوتاد سرپرده کیوان اساس را پگاه آن روز به قلعه «دبوس» استحکام دادند. گردان گردنکشان ایلاتیه و سرداران نام‌آوران اوزبکیه از هر قصبات و میانکالات در هر منزل با سورین و بیلاکات رسیده به رکاب ظفرایاب همایون عالی مشرف می شدند و حکام ذوی الاحترام هر ولایت بساط مهمانداری به روی امیر عالیجاه و سپاه ظفر آگاه گسترده، وفور ناز و نعم و مایده عطا و کرم به ظهور می آوردند. روز سیوم جناب عالی، شارع طریق مقصود گردیده، شقایق اعلام نصرت فرجام، سایه وصول بر سر ساکنان ولایت «کته قورغان» انداخت. اهالی و

موالی آن و لا را به تفقّدات خسروانه سرافرازی بخشید.

روز چهارم نیز از آن عرصه صبور فرموده در موضع «داول» نزول فرمود. در آن سرزمین فرح آگین سادات عظام و علمای کرام و رؤسای ذوی الاحترام تا خاصّ و عام از ولایت سمرقند فردوس مانند به طریقه استعجال به استقبال شاه دریا نوال برآمده غبار موکب همایون فرح مشحون را سرمه وار به دیده ها کشیده، به رکاب قمرانتساب فایز گردیده، زیان به دعای امیر صاحبقران ظفر تو امان گشادند.

روز پنجم از موضع «داول» رایات خورشید آیات، در حرکت آمده، لمعات مهجه مهر اقتباس از افق ولایت سمرقند فردوس مانند درخشان شد. غبار سُم سمند جهان پیمان روشنی بخش دیده متوطنان آن و لا گردید. ارگ عالی دار السلطنه سمرقند به وجود همایون عالی زیب و زینت یافت. حکم لازم الاتباع از موقف فرمان عزّ صدور یافت که سران سپاه و امرای حشمت آگاه مع من تبع خودها گذشته به بالای قبر «چوپان اتا» خیمه و خرگاه برپا نموده، لشکرگاه کرده، فرود آیند.

حسب الفرمایش عالی جماعت لشکری فوج فوج، بیرق بیرق، از درون و از بیرون باروی شهر سمرقند گذشته، در لب دریا به بالای قبر «چوپان اتا» فرار گرفتند. امیر کامکار عالی تبار ذوی الاقتدار تا به سه روز با جمعی از خاصان و مقربان خود راکب ابرش خلوص نیت گردیده، متوجه زیارت بزرگان گردید، اولاً مرتبه به عتبه علیای حضرت قطب چهاردهم جبهه سا گردیده، بعد از آن به زیارت مرقد مطهر منور حضرت شاه زنده اقدام نمود.

ثانیاً مرتبه احرام طواف مزار پر انوار قطب الابرار حضرت خواجه احرار بسته، روی نیاز بدان آستان ملایک پاسبان مالیده، در بازگشت راه به دخمه صاحبقران غفران مکان امیر تیمور گورکان رسیده، روح آن پادشان جهانگیر را شهنشاه صافی ضمیر به فاتحه فایحه یادآوری نموده.

بعد از آن بر سر مزار مرشد اهل رشاد حضرت زوج آباد فرود آمده، استمداد همت عالی نهمت در حصول فتح و نصرت از روح مقدسه آن مقتدای اصحاب طریقت طلبیده،

به همین دستور زیارت بزرگان کرام و مشایخ عظام را به تقدیم رسانیده، مراسم طرف
حظیره بزرگواران به جای آورده، نذورات بسیار و خیرات بی شمار به اهل استحقاق کرم
فرموده، جمع غربا و مساکین آن ولا را از احتیاج برآورد.

انقصه بعد از گذشتن سه روز امر عالی صدور یافت که نفیر سواری در صدا درآورده،
کوس دولت و طنطنه حشمت بر سامعه افواج و افراد سپاه ظفر دستگاه رسانند. پس
به فرموده گرامی عمل نموده ماهجه لوای مهر تنویر را شقه ارتفاع گشاده گردید. خدیو
کامکار صاحبقران ظفراقتدار بر ابرش نصرت شعار نشسته، عزم جزم راهنوردی را بر
خود قرار داده، در حرکت آمد. جماعت سادات خواجه احراری و خواجگان مخدوم
اعظمی به رکاب ظفر مآب همکاب گردیده استعانت از ارواح طیبه در حصول فتح و
نصرت طلبیده، عزم راهنوردی کرده، منزل اول را به قبر «چوپان اتا» مقرر فرموده،
سرپرده بارگاه فلک اشتباه را در آن سرزمین برقرار و استوار نمودند.

علی الصباح روز دیگر به فرمان شهنشاه نیکو سیر لشکر دریاخروش از هر سمت در
جوش آمده، از دریای کوهک عبور فرموده لجه اضطراب در عرصه صحرا و بیابان
انداخته روان گردید. بعد از طی مسافت به «ینگ قورغان» و «سای بویی» رسیده، نزول
اجلال ارزانی فرمود.

محمد رحیم اتالیق و محمد صادق بیگ یوز از آمد آمد لشکر قیامت اثر خبردار
گردیده یک هفته پیشتر مردم ایلاتیه را از کوه و دشت جمع نموده، بعضی را به قتل جبال
امر فرموده و برخی را به درون ولایت دیزق درآورده، برج و باروی قلعه را به آلات حرب
استوار نموده، خود محمد صادق بیگ یوز به همراهی قول جماعت قرق یوز مع دوهزار
ایلغر فرستاده محمد علی خان خوقندی به دهنه دره «ایلان اوتی» لشکرگاه کرده
فرود آمده، در راهها قراول گذاشته بود.

امیر جلال نشان ظفراقتران روز دیگر از ینگ قورغان به طبقات جنود و به دسته های
قوشونات، فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که همه سپاه سلاح مبارزت در بر کرده یسال
آراسته، شکوه و سطوت و کثرت و شوکت خودها را در نظر اعدای پریشان روزگار

نمایند.

حسب فرمان عالی اولاً مرتبه امارت پناه ایالت آگاه مؤمن دادخواه حاکم سمرقند به همراهی لشکر خود به ایراولی لشکر ظفر اثر متصدی شده راهی گردید. از تعاقب آن حکومت آگاهان قصبات میانکالات بی‌اهمال پیروی نمودند و نیز عسکریه قرشی و چراغچی و قول‌خزار و بایسون و شیرآباد از تعاقب سواری نموده، پی در پی رسیدند. امرای بخارا نیز دسته‌های خود را به آرایش صفوف زیب و زینت داده، علم تهوّر افراشته عازم شدند. نورمحمدی توپچی باشی عراده‌های توپ و زنبورک را در صدا درآورده به صد آیین و حشمت و تذبذب در بنیاد کوه و هامون انداخته، روان گردید. افواج جزایرچی با شترهای قطار، علمهای رنگانگ برپا نموده، پیرو صفوف سابق گردید، و اینچنین سرهنگان هر صده و یوزه به قانون عجب یسون و آیین بسته رایت تهوّر افراختند. آنگاه امیر صاحبقران سعادت نشان پای مصادقت سیما به دیده رکاب نهاده، سمند هامون نورد جهان‌پیما را از جا برانگیخته، به چندین گیر و دار فتح و ظفر دریمین و یساره، نهضت فرموده به درون دره «ایلان اوتی» درآمده راهی گردید.

دستجات خاصه بردار به رکاب جلال آثار چون کواکب ثوابت و نجوم سیار صف کشیده در حرکت آمدند. قراولان طرفین در میان دره به یکدیگر ملاقی شده مزاحم شدند. همانا لشکر سمرقندی یکباره بی‌تحمل لجام ریز رسیده قراول دشمن را برداشته تا به لشکرگاه آن رسانیده، چندی از بهادران نامی را از اعدا، بندی برده، به رکاب همایون امیر کامیاب رسانیده دعا کردند.

محمدصادق بیگ حاکم دیزق و دیگر سرهنگان و نام‌آوران از جانب اعداء لشکریه قرق‌یوز را ترغیب به جنگ نموده، سر راه بر مقدمه سپاه ظفر پناه گرفته، بی‌محابا به دهنه ایلان اوتی رسیده، پنجه جلادت گشاده، کما حقّه سعی و کوشش نمودند از سرکه آن جماعت ضالّ برگشته اقبال، مدت یک قرن قطع طریق و بیراهی به اطراف و اکناف عالم نموده، احدی دست تغلب و تسلط آنها را نیافته بود. معترف به عجز و قصور ناشده از کمال شدت جهل و غرور مع جماعت ایلغریه خوفندی به مقدمه لشکر سمرقند رو به

ستیز آورده، خواستند که راه امواج چنین دریای لشکر ظفر بیکر را بسته دارند که به بیرون دره مجال راه مرور نماند. هر چند که جدّ و جهد تمام و سعی و کوشش مالا کلام نمودند، این خیال محال فاسد موافق تردد آن مفسدان بدنهاد صورت پذیر نگردید، بالأخیر لشکر نصرت اثر غلبه نموده، بسیاری از اعدا را از پشت زین بر زمین فرو افکندند. شکست بر لشکر اعدا رویداد شده همه به یکبار رو به فرار نهاده به هزار تردد خودها را به درون قلعه دیزق کشیده حصار می شدند. مبارزان فیروزی اساس مظفر و منصور با غنائیم نامحصور کس بسیاری از میرکنان تفنگ انداز را از جماعت مفسد به دست آورده با سرهای مقتولان منظور نظر انور عالی گردانیده، جناب عالی را دعا نمودند.

در آن زمان حسب الفرمایش شاه کامران فراشان دولت دستگاه خیمه و خرگاه و اثاثه بارگاه خسروانی را به به یک تیرانداز راه در برابر آن حصار برپا نموده قرار گرفتند.

نظم

فسرازنده دولت پر شکوه	یکی خیمه زد بر بزرگی چوکوه
که در وی جهانبان عالی مقام	چو خاور دهد بار با خاص و عام
سمران سپه نیز کرده بها	به انداز رفعت سراپرده ها
بسی خیمه ها بر در آن حصار	بنا شد پیایی چو ابر بهار

امیر صاحبقران کامیاب با سپاه نصرت مآب در برابر قلعه دیزق لشکرگاه کرده فرود آمده آرام گزین گردید.

چون بنای قلعه دیزق به بیرون دره کوه به جانب شمالی به روی دشت هموار و دو قلعه تو بر تو به اندرون یکدیگر واقع بود و در اطراف آن حصن حصین خندق عمیق داشت که پشت گاو ماهی از قعر آن نمودار بود و پنج، شش هزار خانوار از ترک و تاجیک غیر از سپاه ساکن و متوطن آن دیار می بود، از بس که کمند تسخیر به آسانی به برج و باروی آن دیار رسیدن بسیار صعب و دشوار می نمود، از این وجه، رعایت حزم امر عالی به وضوح پیوست که در اطراف معسکر همایون حفر خندق و تیاری جیب نمایند. حسب فرمان

عالی فی الفور جماعت لشکری هجوم نموده هر فوجی در مقابل خود خندق عمیق و دیوار مرتفع برداشته سنگر استوار نمودند.

بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که سران سپاه و سرهنگان حشمت آگاه هر کدام با توهمات خودها صدمات بوسون قلعه گیری را مهیا نموده، آماده حرب و قتال شوند.

حسب فرمان عالی میران اونک از جانب دست راست و میران سول از جانب دست چپ دور باروی دیزق را تقسیم نموده مورجلهای معین گرفته شینکها پخش کرده، از هر مورجل عراده‌های توپ قلعه کوب را در برابر قلعه گذاشته، سعی و کوشش نموده چندان جد و جهد به کار بردند که از صدای توپ و تفنگ و از آواز کوس و گورکه زمین و زمان، کوه و دشت و بیابان چون کوره سیماب در اضطراب درآمد بود. درونیان را دود حسرت در دماغ پیچیده، آتش بلا بر سر آنها از جانب سما می بارید.

القصة، به همین نسق تا به یک هفته در مابین، کوشش و کشش بسیاری واقع شده نزدیک آمده بود که اهالی دیزق را جان از تن و روان از بدن مفارقت کند، فقرای اندرونی را خوف و هراس در دل افتاده، همه اتفاق نموده، مصلحت بر آن نهادند که تا مایان باشیم، همه فقرا و رعایای قدیمی و دعاگوی ذات عالی می باشیم چه ضرور است که به پاسداشت خاطر حاکم ظالم خودها را در گرداب لجه بلا افکنیم. چاره کار همین که شبی مخفی از یک طرف دروازه را گشاده عرایض بندگی را به ذات همایون عالی می رسانیم. امید است که پادشاهی نموده از جریمه مایان که بی اختیار است درگذرند. پس همه فقرا به همین مشورت اتفاق نموده، مترصد وقت بودند. شاهی پروانچی و عظیم بای دادخواه که هر دو نامور بفرموده محمد علی خان خوقندی به دوهزار ایلغر سرآمد شده آمده به درون حصار دیزق قبل شده مانده بودند، هر دو نامبردگان مذکورین از این حادثه هایلّه جانکاه و از گفت و شنود فقرا در اندیشه شده، بعد از گذشتن یک هفته از مدت محاصره جماعت ایلغری اتفاق نموده، نصف از شب دروازه جانب تاشکند رویه را گشاده، دو نامور مذکور مع دوهزار ایلغر از هراسی که به دل آنها مستولی گردیده بود، از درون

ولایت دیزق سراسیمه وار برآمده روی هزیمت به جانب بیابان نهاده راه فرار و منزل ادبار پیمودند. از این قضیه جماعت فقرا خبر یافته ناچار پای از دست و سر از قدم فرق ناکرده طوعاً و کرهاً چهار کس را که پیشرو مهمات مردم آن حصار بودند، با بیلاکات زاری و تنسوقات تضرع به دربار کیوان اشتهار فرستادند و صورت کردار ناصواب خودها را هر آینه از روی ناچاری و لا علاجی وقوع یافته بود، به آینه عجز و انکساری و فروتنی، عکس پذیر نموده، از طریق گمراهی خودها امان خواستند.

حضرت خسرو کامکار و شهریار نامدار پرتو عاطفت و مکارم اخلاق شاهانه شامل حال و قرین آمال آن قوم ساخته خلعت عفو و لباس اغماض بر قامت رفاهیت رعایای آن ولا پوشانیده و چندی از سرداران نامی را فرمایش عالی شد که قبیل صبح از دروازه‌ای که جماعت فقرا به روی لشکر ظفر پناه گشاده بودند از همان دروازه سرداران مأمور داخل قصبه دیزق گردیده کوس و گورکه و نای و نفیر را از وجه شادیانه بلند آوازه گردانیدند.

از وقوع این حادثه هایلّه محمدصادق که حاکم آن ولا بود، مع جماعت سرداران قرق-یوز سراسیمه و از جانب دیگر برآمده راه اوراتیپه را پیش نهاد خاطر خودها گردانیده بدر رفتند. علی الصباح یوم پنجشنبه هبوب ریاح شوکت و اقتدار از مهب گلشن عنایت پروردگار وزیده، درهای فتوح قلعه مینایی به روی احشام دولت پایدار گشاده گردید. امیر کامیاب فلک جناب اول روز مذکور بر فراز ابرش ابتهاج سواری نموده، فتح و نصرت در عنان همراه خاصان و مقربان دربار گردون مدار مع امرای ذوی الاقتدار و اکابر صاحب وقار که چون عقد ثریا و کواکب سیار برگرد رکاب هلال آثار مجتمع گردیده شادان و فرحان، موکب بیضا شرف با شکوه تازه و سلطنت بی اندازه داخل آن حصار رصانت اطوار گردیده نزول اجلال ارزانی یافت و صدای کوس اقبال و شادیانه فرخ مآل، غلغله طرب و نشاط بر سامعه صغار و کبار و ارباب شکوک و افکار اهل روزگار رسانید.

چند معدودی از مفسدان بدکردار و از عنادپیشگان سگسار به قید اسار گرفتار آمده، به سیاست رسیدند. در آن روز آلات محاربه اهل جسارت از حد افزون و از قیاس بیرون به دست عساکر ظفر مآثر افتاده بود بعد از وزیدن نسیم فتح و ظفر اهالی مابین کوهستان

مع تارتق و بیلاکات آمده، شهنشاه والجاه را دعا نموده به رکاب‌بوسی همایون مشرف شدند.

چون انجام ولایت دیزق مع توابع و لواحق آن بر وفق دلخواه میسر آمد آنگاه امارت پناه ایالت آگاه محمد حکیم دادخواه را بر آن ولا حاکم بالاستقلال نموده، از آن دیار به فرمان سلطان صاحب اقتدار، سرادق اقبال را فراشان چابک‌دست نیکوکار بر آشتران بُختی بار کرده از آن سرزمین مراجعت فرموده، رو به جانب مکان مقصد نهاده، روان گردیدند. و لشکر نصرت اعتبار در رکاب امیر بختیار معاً توجه نموده، به دو منزل، ولایت سمرقند فردوس مانند را مضراب اوتاد بلند مقام ساختند و روزی چند در آن اولکای جنت‌فرسای روح‌افزای توقف فرموده، بعد از آن رایات ظفر آیات مراجعت را به جانب قبة الإسلام بخارای شریف افراشته، منزل و مراحل طی نموده، غبار موکب مبارک‌اثر توتیای بصر اهالی مستقر سریر سلطنت گردیده، با تجمل از حد افزون و با شوکت از قیاس بیرون، داخل فاخره بخارای شریف شده، در نیکوترین هنگام شهنشاه نیکونام به ارک اعلی و به پایتخت والا قرار گرفت.

بر ضمائیر خردمندان فطرت‌گزین پوشیده و مخفی‌نماند که چنانچه در هنگامی که ولایت دیزق مع توابع و لواحق آن از دست جماعت عنادپیشگان قرق‌یوز داخل دولتخانه صاحبقرانی گردیده، به آن کینه‌وران فسادپیشه بی‌دولتی رویداد شد. محمدعلی خان خوقندی که به این جماعت کینه‌دیرینه داشت از این وجه دائماً مترصد وقت بوده فرصت نگاه می‌داشت. ظاهراً یک نوع زمانه سازی می‌نمود. اما پوشیده و پنهان نرد دغا می‌باخت. در همین مورد او نیز وقت را غنیمت دانسته، به وسیله حیل‌انگیزی [خوانده نشد] مقدار پنجهزار لشکر به صوب اوراتپه فرستاده آن ولایت را او نیز بدین بهانه سپاهیگری از دست جماعت قرق‌یوز گرفت. محمدرحیم اتالیق که حاکم اوراتپه بود گریخته به ولایت شهر سبز آمده دولتخواهان و نمک‌خوران آن را محمدعلی خان به طریقه آق‌اویلی به ولایت خوقند برده به ولایت اوراتپه یکی از دولتخواهان خود را که شاهی پروانچی نام داشت حاکم بالاستقلال نموده، قصبات خاص خواص و یام وزامین

را مفوض به‌رأی آن گماشت اولاد فاضل بی‌یوز و خدایار بی‌یوز که دیر باز بدین بلاد حکمران و فرمانروا بودند همه از بدکرداری خودها منتشر و پراکنده شده به هر طرف افتادند و بعضی گردنکشان آن جماعت همتای دولت جاه به چاه عدم فرو رفتند. بعد از آنی که فتنه و فساد سرکشان جماعت قرق‌یوز به سیلاب حوادث از قصبه دیزق تا به ملک خجند برداشته شده، جای گیر و دار جماعت اشرار به صاحب‌دولتان ذوی‌الاقدر قرار گرفت. آنگاه محمدعلی خان خوقندی یکی از دولتخواهان خود را به جانب بخارای شریف به مستقر سریر سلطنت صاحبقرانی فرستاده، به نامه درخواست نموده نوشت که سلیمان دستگاه‌ها آنچه غباری که فی ما بین شایع بود از فتنه انگیزی آن جماعت فساد آیین به هم می‌رسید، الحمدلله در این آوان خیریت‌نشان فرح توأمان، غبار ضلالت فرو نشسته دامان هر دو دولت به هم پیوسته در میان ما و شما هیچ غیریتی واقع نیست و در سایه دولت ابدمدت طرفین جمهور خلایق که بدایع ودایع حضرت خالق‌اند به رفاهیت حال و به فراغ بال به لوازمات بندگی اشتغال توانند نمود و آب آمو که معهودگاه معین است از قدیم الایام پادشاهان ماضی به تقسیم از آن موضع راضی شده گذشته‌اند، اندرین هنگام فرخ انتظام و در ایام دو دولت نیکو انجام، طرفین نیز به همان نسق به دستور ما سبق اقدام نموده به دولت خدا داده قانع و شاکر باشیم. ملتس از جناب کامکاری جنابعالی اینکه [خوانده نشد] ایلچی [خوانده نشد] اتحادمندی دائماً جاری و گشاده باشد. جناب امیر خلافت مصیر ملتس آن را مبذول داشته ایلچی محمدعلی خان را باید و شاید به مکارم پادشاهی سرافرازی بخشیده، بعد از آن عهدنامه مدلل به آیات فرقان و مؤکد به ایمان مرتب نموده به مهر عالی مزین فرموده، یکی از سادات سعادت‌قرین را به طریقه ایلچی‌گی به ایلچی خان خوقند همراه کرده رخصت انصراف ارزانی فرموده روانه نمود.

بعد از آنی که ایلچیان حسب فرمان عالی خاقان کامران عازم راه گردیده به سرعت بال استعجال طی منازل نموده به نزد خان خوقند رسیدند، خان خوقند نیز ایلچی خواجه مشارالیه را به بارگاه خود بار داده باید و شاید نوازش فرمود. چون از مضمون عهدنامه

اطلاع یافت از حد افزون مسرور و مبتهج گردیده، او نیز علمای عظام ولایت خوقند را جمع نموده، به مضمون عهدنامه صاحبقرانی عهدنامه دیگر از زبان خود بر وفق شرع شریف مرتب ساخته، مع مراسله اطاعت و انقیاد به تقدیم رسانیده، به دست ایلچی خواجه مشارالیه داده، اجازت فرمود. خواجه مشارالیه بعد از طی مراحل به بخارای شریف رسیده، به آستان ملک پاسبان به خدمت اکسیر خاصیت جنابعالی مشرف گردیده، مراسله معهود را منظور نظر انور عالی گردانیده جناب ظل اللّٰهی را دعا نمود. القصّه از همان تاریخ تا به چندین سال قی مابین شیشه عهدنامه بسته، از سنگ حوادث ناشکسته مستحکم می بود.

بعد از آن امیر صاحبقران خلافت مکان مدت مدید به خاطر جمعی تمام بی تردّد قوشون ظفر مشحون به سیر و سیاحت ممالک محروسه به همراهی مقربان و خاصان اشتغال نموده، اکثر اوقات به فکر نظام و نسق جهانداری قیام فرموده، همیشه اوقات به عرض و داد فقرا و به احوال برابرا پرداخته، به روزنامه بتکچیان واقعات هر ولایت به پیش نظرش چون آینه روشن و مبرهن می نمود.

گفتار در ذکر وقایعی که در این دو سه سال به ارادهٔ مَلِک

ذوالجلال از پردهٔ استار به منصّهٔ ابراز و اظهار یافت

در تاریخ سنهٔ ۱۲۴۵ بود که بعد از گذشتن سه سال میمنت مانوس، امیر جلالت نشان به طریق سیر و سیاحت و به جهت انتظام امور مملکت عنان سمند بادپیما را به جانب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته، در آن زمین فرح آگین چند روزی آرام گزین گردیده، اصول اعیان و امرای کبار و فضیلابی اولوالایندی و الابصار را بقدر مرتبه و فراخورد احوال هریک به تفقّدات خسروانه و به عواطف پادشاهانه ممتاز و مسرور و سرفراز گردانیده، و سایر فقرا و رعایا را از مائدهٔ نعم و کرم و دمبدم مبدول و دل آسا نموده بعضی از روزها عنان کمیت جهان پیما را به جانب آستان جنّت نشان مزارات بزرگان متقدمین و متأخرین معطوف داشته به مراسم زیارت عزیزان مشغول می بود.

اتفاقاً روزی به سبب کثرت حرارت هوا عارضهٔ تب مُحْرِق به ذات شریف شهریاری و عنصر لطیف کامکاری استیلا یافته مزاج با ابتهاج امیر پاک ضمیر از نقطهٔ اعتدال به انحراف مبدل شد. خواب راحت که موجب شفا و صحت و فراغت بنی نوع انسان است چون آهوی وحشی از پنجهٔ مزگان و دیدهٔ بیدار خاقان نامدار رمیده، درد جانکاه به خاصرهٔ تهیگاه او نشست. اطبای حاذق چند روزی به دوا کوشیده، شربت‌های خوشگوار و معجونهای روح افزا به کار بردند، بزودی مفید نیفتاد. مدت کسل به دیری انجامیده امرای عالی تبار و اکابر ذوی الاقتدار صباح رواح به دربار گردون مدار جمع شده، استدعای صحت ذات عالی پادشاه جم‌جاه را از درگاه اله مسئلت می نمودند. آخر الامر ارکان دولت و محتشمان ذی شوکت پرده از روی کار مشورت گشوده، مصلحت را بر آن قرار داده، گفتند که اگر چندی که به قول اطبا مرض شاه عالم پناه صعب می نماید حکمت بر

آنست که خورد و بزرگ و از تاجیک و ترک همه اتفاق نموده، جسم مبارکش را بهر خوشی ناخوشی در محافه آسایش انداخته به دوش جانها برداشته همه بندگان از روی نیازمندی به گردش چون عقد پروین جمع گردیده پیاده و سواره بقدر فراخورد طاقت به جانب مستقر سریر سلطنت که پایتخت فاخره بخارای شریف است اراده نموده، دمبدم قدم در قدم شب و روز طی مراحل نماییم.

ارکان دولت همه متفق گردیده، به اخلاص از هرچه تمامتر محافه همایون عالی را به دوش ادب نهاده، بدین دستور، همه سپاه به پای پیاده در مدت پانزده شبانه روز طی مسافت نموده، ذات عالی را به پای تخت والا رسانیده، قرار گرفتند. اهالی و موالی ولایت، خورد و کلان همه نذورات و تصدقات خودها را بر سر مزارات عزیزان برده، دیگ درویشان کرده به فقرا و مساکین خیرات نموده، در حق جنابعالی دعا گرفتند. الحمد لله الشکر و المنه، حکیم علی الاطلاق که حکمت پرداز عالم غیب و شهادت است ظلّ مرحمت درباره بندگان پرتوافکن نموده، وجود ذی جود عاقبت محمود شاه والجاه را از دار الشفای غیبی شفایی کرم فرموده، گویا که دوباره روح تازه در بدن پاکش دمانیده، خلایق را بدین سبب به شادکامی بی اندازه رسانید.

گفتار در ذکر وقایعی که از جانب ام البلاد بلخ و آقچه و
تاشقورغان و چار ولایت شایع گشته و به اندک تردد شاه
والاجاه خورشید کلاه غبار فتنه بلاد مذکور فرونشسته

باید دانست که در سنه ۱۲۴۷ بود که از جانب ام البلاد بلخ و آقچه و تاشقورغان و چار ولایت اندک غباری به خاطر مبارک جناب عالی حضرت صاحبقرانی طاری گردیده بی ضابطگی رویداد شد، از بس که دوست محمد خان کابلی به اغوای بیهوده و به سبب فساد انگیزی حاکمان، چار ولایت را که از انقیاد و اعتقادی که به جانب عالی داشتند منحرف گردانیده، به سوی خود دلالت می فرمود. بلکه آب آمویه آن جانب را بالکلیه به جانب خود ترغیب فرموده می خواست که فتنه عظیمی برپا سازد. بعد از رسیدن این خبرهای وحشت اثر عرق حمیت امیر دلاور در حرکت آمده در اول بهار که هنگام تساوی لیل و نهار است و حد اعتدال ربیعی است به فرمان واجب الازعان از اطراف جهان رایات نصرت آیات از مراکز قلمرو در حرکت آمده، امیر صاحبقران ظفرقرین مع ارکان دولت به صد شأن و شوکت راکب اشهب تیزگام زرین لگام گردیده، پس و پیش چوق چوق سپاه ظفراتباه چون دریای موج روان گردیده، مسافت مراحل به قدم مسارعت طی نموده، بعد از قطع منازل در لب آب آمویه رسیده، در محاذی گذر کلف لشکرگاه کرده، نزول اجلال ارزانی فرمود. چنانچه که قبل از حرکت لشکر نصرت اثر به فرمان شاه نیکو سیر تمامی کشتیهای سراپای گذرهای دریا را به گذر کلف جمع نموده بودند، این چنین قوشون ولایت چارجوی تا بلاد کرکی و سراپای دو رویه لب آب از آن طرف دریا حسب فرمان عالی در محاذی لشکر ظفر پیکر رسیده، فرود آمدند. بدین دستور حکام ذوی الاحترام ولایت شیرآباد و بایسون و خزار و حصار شادمان مع توابع و

لواحق آن و قصبات میان کوهستان همه با افواج دلاوران شجاعت آیین در آن منزل فرح آگین حاضر آمده، جناب عالی را دعا نموده به رکاب بوسی همایون عالی مشرف شدند.

در این آستان شوکت جمع آمدن قوشونهای قلمرو پیاپی، رسیدن گروه دریا شکوه تذبذب و بی ضابطگی در میان ایل و اولوس چار ولایت افتاده، چنانچه که قبل از عبور نمودن از دریا اولاً مرتبه سید پارسا خواجه نقیب از ام البلاد بلخ، حکیم خان والی از تاشقورغان، شجاع الدین خان از مزار شریف، محمد مراد خان از ولایت قندوز، رستم خان از ولایت شبورغان، ذوالفقار خان از سرپل و اینچنین حاکم ولایت میمنه و حاکم اندخود همه آنها مع تارتوقات و تنسوقات خودها از پی یکدیگر در لب دریا رسیده، از دریا عبور فرموده، به رکاب بوسی همایون عالی فایز گردیده، سر بندگی فروذ آورده به جان و دل انقیاد نمودند.

جناب عالی خسرو کامکار دریانوال، این جماعت را فراخورد احوال به هر کدام منصب تازه و اسب و اسباب و خلعتهای شاهانه کرم فرموده، همه را مجدداً به حکومت ولایات خودها سرافرازی بخشیده، رخصت انصراف ارزانی فرمود.

بعد از سرانجام مهمات آن حدود شاه والجاه عاقبت محمود لشکرهای اطراف و جوانب را رخصت انصراف ارزانی فرموده، خود جناب عالی به خاطر جمعی تمام از لب دریا مراجعت فرموده، بعد از قطع منازل و طی مراحل به مستقر سریر خلافت مصیر آمده قرار گرفت.

گفتار در ذکر نهضت نمودن امیر جلالت نشان ظفر تو امان بار
دیگر به جانب ام البلاد بلخ و عبور فرمودن شاه والا تبار از
دریای زخار بالشکر جزّار و مُشَرَّف شدن به آستان قوی شأن
حضرت شاه مردان - کرم الله وجهه - و از آنجا با نیل مقصود
باز آمدن

بر ضماثر آینه مظاهر دانش پژوهان نهفته نماند که بعد از سه سال مقدمه مذکور
فی سنه ۱۲۵۵ بود که به دستور سابق، دوست محمد خان کابلی قاصدان پی در پی به
جانب چار ولایت روانه نمود. حکیم خان والی، شجاع الدین خان متولی را به زر و زیور
دنیا فریفته کرده، رای فسادنمای اینها را به جانب خود مایل کرده، و در اخیر فصل تیره -
ماه از تاریخ مذکور اکرم خان و افضل خان نام، هر دو پسر خود را به ده هزار قوشون
افغانیه سردار و سرآمد کرده، فرستاد تا به ولایت تاشقورغان و به مزار شریف رفته، بلکه
نقیب خواجه بلخی را هم مع حاکمان چار ولایت از پادشاه والاجاه منحرف گردانیده، به
جانب خود مایل گرداند.

بعد از رسیدن این خبرهای موحش اثر امیر نیکوسیر، ارکان دولت و دولتخواهان ذی-
شوکت را جمع نموده، به حکم نص قاطع «و شاورهم فی الأمر» مشورت انداخت. حضار
مجلس زمین عبودیت بوسه داده به عرض عالی رسانیدند که مردم افغانیه بسیار مردم
جاهل بی اندیشه می باشند تا این جماعت فساد آماده، به دبدبه اوزبکی، سد راه شده، از
مستی باده غرور و پندار هشیار نسازیم نمی شود گفته، فی الفور به فرمایش عالی به
قوشونات قلمرو، صلا در داده به حکام ذوی الاحترام اطراف و جوانب خبر رسانیده و نیز

درستی توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه را بی کم و کاست مهیا نموده، در اخیر چله زمستان، امیر صاحبقران ظفر توأمان در کمیت بادپای قمرسیما سواری نموده، با اثاثه از حیز امکان بیرون، صحرانورد گردیده، بعد از قطع مسافات در لب دریای جیحون رسیده، در محاذی «چو چقه گذری» فرود آمده از گذرهای دریا کشتیها را جمع نموده، بی محابا مع قوشون ظفر مشحون از دریا عبور فرموده، در آن طرف دریا لشکرگاه کرده فرود آمد.

از این دلیری امیر جهانگیر بیضا ضمیر قوشون افغانیه از ولایت بلخ و مزار شریف و تاشقورغان دهشت کشیده، خوف و هراس به دل اکرم خان و افضل خان مستولی گردیده، علاج واقعه قبل از وقوع را پیشنهاد خاطر خودها گردانیده، همه اتفاق نموده، به راه کابل درآمده بدر رفتند.

بعد از برداشته شدن لشکر افغانیه، نقیب بلخی، شجاع الدین خان مرادی - والی تاشقورغان - و نیز سرهنگان و سرداران چار ولایت همه متعاقب یکدیگر در لب دریا به قوشون ظفر نمون آمده ملحق گردیده، جناب عالی را دعا نموده، تکلیف ولایت خودها کرده گفتند که چه شود که قدوم میمنت ملزوم مبارک به دارالقرار این غلامان جان نثار می رسیده باشد تا که بدین سبب سر افتخار این بندگان به طارم اعلیٰ رسیده، پرده های چشم خودها را پای انداز جناب عالی نمایم.

حضرت امیر صافی ضمیر ملتمس آنها را مبذول داشته، آنگاه به فرمان عالی امرای حشمت جاه کوچ کرده، مقدمه سپاه ظفر پناه را گرفته، به جانب ام البلاد بلخ روانه گردیدند. از تعاقب سپاه جرّار، امیر عالی تبار بر اشهب دولت راکب گردیده، از بالای مواضع قرشیک و تلیک گذر نموده، به دو منزل به ولایت قبه الإسلام بلخ رسیده، به ارگ عالی چهل گزی که بنا کرده کیامرث آدم است آمده، نزول اجلال ارزانی فرمود، مدت ده روز در آن ولا استقامت ورزیده، قرار گرفت. در این مدت بقیه سرهنگان قلاع اطراف و جوانب به رکاب هلال آثار همایون عالی آمده، فایز گردیده، مشرف شدند. بعد از مدت مذکور امیر صاحبقران ظفر توأمان عازم آستان ملک پاسبان حضرت شاه مردان - کرم الله

وجهه - گردیده، به شرف زیارت قدسی آشیان مشرف گردیده، سه روز معتکف روضه متبرک شده، از آنچه از اصناف نذورات و هدایا از اسب و اسباب و از زر و زیور و از هر باب به ساکنان آن علوی مکان اکرام و احسان نموده، بعد از سه روز از آن مزار فایض الانوار مراجعت فرموده، به سه منزل در لب دریا رسیده نزول فرموده و در آن منزل سید پارسا خواجه نقیب را مع دو پسران از ام البلاد بلخ آنچه گرفته به جای آن عبدالجبار - بی قارلیق را به حکومت ولایت مذکور سرافرازی بخشید. پس در آن زمین فرح آیین نیز مدت سه روز استراحت کرده، از آنجا حاکمان چار ولایت را به تفقدات خسروانه نوازش کرده، رخصت انصراف ارزانی فرمود.

القصه در مدت سه روز عساکر گردون مآثر از دریا عبور نمود. روز چهارم خود جناب عالی نیز در قُلک قُلک رفتار مع مقربان و نزدیکان به دولت سواری کرده، چون باد وزان از دریای زخار عبور فرموده، عازم راه شده، در مدت پنج روز مراحل طی نموده، در ولایت قرشی رسیده، چند روز استراحت نمود. از آنجا امرای قلاع و قصبات ماوراء النهر را مع سرحداران اطراف و جوانب همه را به خلعتهای فاخره سرافرازی بخشیده، رخصت نمود.

گفتار در ذکر لشکر فرستادن امیر صاحبقران جلالت‌نشان بار

دیگر به جانب قندوز و بدخشان

بر خاطر خورده بنیان پوشیده و پنهان نماند که چنانچه که محمد مراد خان قندوزی که به دولتخانه عالی سرغلامی داشت از اطراف ولایت آن یک جماعت از ایلاتیه قَطغان مع حاکمان ولایت طالقان و شغنان بدخشان اتفاق نموده، به خان مذکور عداوت ورزیده، در ولایت قندوز غالب آمده، آنأ فأنأ تاز و باز می نمودند. در میان متوطنان اطراف و جوانب ولایت قندوز تا به سر حدّ خرم سار بار و تاشقورغان بی ضابطگی رویداد شده، هرج و مرج در ایل و اولوس آن حدود افتاده، همه رعایا و برایای آن جانب جلای وطن شدند.

محمد مراد خان قندوزی از روی لاعلاجی این واقعه هایل را به خدمت امیر صاحبقران ظرافتران عرض بندگی نموده، فرستاد، از آنجا که خاطر اشرف همایون عالی دایماً به فراغت فقرا و به آسایش و آرامیدگی برایا راغب و توجه مند می باشد، بناءً علیه فرمان قضا جریان، نفاذ یافت که عبدالکریم توقسابه افغان خزاری سرآمد لشکر گردیده، مع قول قرشی و خزار و بایسون و شیرآباد و تراکهه دورویه لب آب و عساکر ولایت حصار و قبادیان مع لشکریه چار ولایت عازم جانب ولایت قندوز گردیده، مسلمانان را از تشویش و تهلکه برآرند.

حسب الفرمایش عالیحضرت مبارزت آگاه حشمت جایگاه عبدالکریم توقسابه خزاری، قوشونات ولایات متعدده مذکوره را در منزل معین در لب دریا جمع نموده، از آنجا از دریا عبور فرموده، چون به ولایت ام‌البلاد بلخ رسیده بود که لشکریه چار ولایت نیز آمده به عساکر ظفرمائر ملحق شدند. از آنجا همه میران متفق گردیده عازم راه شده،

به آستان علیّه قدسی نشان، حضرت شاه مردان - رضی الله تعالی عنه - رسیده، به زیارت آن آستان ملک پاسبان مشرف گردیده از آنجا گذشته، به دو منزل به ولایت تاشقورغان رسیده، استراحت نمودند. بعد از دو روز از آنجا نیز قول تاشقورغان و ایل و اولوس آن به لشکر ماوراءالنهر ملحق گردیده، طی مراحل نموده، می رفتند که محمد مراد خان قندوزی مع سرداران و سرهنگان و هواخواهان خود به صد شأن شوکت و به چندین لوازمات احترام به عساکر گردون مآثر استقبال نمود. سردار لشکر ظفر پیکر عبدالکریم توقسابه را مع میران من تبع در ولایت قندوز در منزل شاهانه فرود آورده از حد امکان بیرون مهمانداری کرده، کوس شادیانه را در نوازش درآورد. بعد از آنی که جماعت لشکری مدت سه روز در ولایت قندوز استراحت نمودند، همه را هلاکی راه از خاطر فراموش گردید. بعد از آن از آنجا حسب الفرمایش عالی، محمد مراد خان را مع قول قندوز پیشرو لشکر ظفر پیکر گردانیده، رو به جانب روستاق بدخشان کرده راهی شدند. از این هنگامه لشکر قیامت اثر، لرزه در کوهستان کولاب بدخشان و ایل و اولوس آن طرف افتاده بود. از روی دهشت و هراس و سراسیمگی همه حاکمان و سرحد داران اطراف و جوانب آن سرزمین مع حکام ذوی الاحترام ولایت شغنان بدخشان مع تنسقات و بیلاکات و افره استقبال عساکر گردون مآثر نموده، بی معارضه و جنگ و جدال و بی مزاحمت و فرخاش و قتال، طوق اطاعت و بندگی در گردن جان افکنده، همه آنها از کرده کردار ناصواب خودها پیشیمان شده، و از خطا کاری و بیراهی انحراف نموده، رؤساو ایل و اولوس آن و لا همه آنها به راضیگی جناب عالی نگاه کرده، بنا بر فرمایش همایون، تاجیک و ترک و خورد و بزرگ، همه به فرمانبرداری محمد مراد خان سر انقیاد فرود آورده، گردن اطاعت نهاده، کلان و سرآمد خودها دانستند.

بعد از یک سو شدن قلاع اطراف روستاق طالقان و بدخشان و پس از خاطر جمعی ایل و اولوس آن ناحیت و سرحد، سرآمد لشکر ظفر پیکر عبدالکریم توقسابه خزاری به اتفاق محمد مراد قندوزی عرضه مدلل به دل جمعی تمام و خشنودی و خرسندی، لاکلام مکتوب فرموده، به دست قاصد تیزرو داده روانه جانب پایتخت فاخره بخارای شریف

نموده به آستان عالی نشان فرستادند. چنانچه که بعد از رسیدن عرضه‌چی مضمون مندرجه عرضه‌ میران، مفهوم جناب عالی گردید.

بعد از آن فرمان لازم الاذعان نفاذ یافته، فرمایش همایون شد که واقعاً اگر از آن جانب خاطر جمعی تمام شده باشد، باید که به رسیدن مبارکنامه عالی همه قصبات و قلاع شغنان و چترار و روستاق و بدخشان و کولاب را مفوض به‌رأی محمدمراد خان قندوزی کرده، همه میران مع عساکر گردون مآثر به وطن خودها مراجعت نمایند چنانچه که بعد از رسیدن مبارکنامه عالی حسب الفرمایش همایون صاحبقرانی از ولایت تاشقورغان تا به سرحد چترار و شغنان به محمدمراد خان تفویض نموده، خان جلالت‌نشان را در آن حدود سرآمد و صاحب اختیار گردانیده، همه میران مذکورین مراجعت نموده می‌آمدند. در این اثنا اتفاقاً از تقاضای قضا و قدر ازلی دوست محمد خان کابلی مع سیصد نفر ملازم و اولاد و اتباع خود از جانب ولایت کابل اراده‌ جانب کهستان نموده به صد کلفت و مشقت از عقبه کوه بامیان گذشته، قریب به ولایت تاشقورغان رسیده بود که در حین بازگشت قوشون ظفر مشحون، به میران سر به سر افتاده ملاقی شده، کیفیت واقعات گذشته جانب هندوستان را بدین طریقه ادا نموده، گفت که در این سال لشکری از حد قیاس و از اندازه بیرون از جانب فرنگ خروج نموده آمده سرپای هندوستان تا لاهور و پشاور را گرفته در بالای ولایت کابل اراده نموده بود که قبل از آمدن لشکر فرنگی به ملاحظه دریافتم که بدان لشکر بیکران مقاومت نمودن و مقابله شدن از عقل عاقبت اندیش انسانی دور می‌نماید. لاجرم پناه به ظل عاطفت حمایت پادشاهی کرده مع اولاد و اتباع خود اراده این جانب نموده، آمدیم فی‌الفور سردار لشکر عبدالکریم توقسابه نیک‌سیر، به اتفاق میران سرور، کوایف اخبارات آمدن دوست محمد خان کابلی را به جناب عالی عرضه‌داشت نموده، فرستادند به مبارکنامه همایون فرمایش عالی شد که چنین باشد. دوست محمد خان را مع اتباع آن روانه این جانب نمایند.

بعد از رسیدن مبارکنامه عالی حسب الفرمایش همایون سردار لشکر عبدالکریم توقسابه سرور به‌شاه کابل آدم همراه کرده، آن جماعت را یک منزل از خود پیشتر روانه

نموده، از دریا گذرانیده، به ولایت خزار رسانیده، سه روز در آنجا مهمانداری کرده، به جانب بخارای شریف آوزاد کرده فرستاد. امیر صاحبقران سعادت‌نشان چندی از امرای نامدار را به استقبال آن فرموده، به درون شهر درآورد. به جای نیک فروذ آورده بالضرور نوازش فرمود.

از آنجا که به سبب بی‌اندیشگی و بدکرداری سابق دوست محمد خان، کینه دیرینه، آینه خاطر مبارک همایون عالی را از حد افترون کدورت‌مند گردانیده بود، از این جهت در این مورد فراخور فرّ شاهی باید و شاید شاه کابل را نوازشات شاهانه نفرموده، هر روزه یک نوع مهمانداری می‌فرمود که سبب اوقات گذاری آن جماعت می‌شد.

القصه، چند روز را دوست محمد خان بدین نسق گذرانید بالأخیر به ملاحظه دریافت که از مرآت ضمیر آینه‌مظاهر امیر صاحبقران غبار کینه دیرینه زایل نگردیده، علامات آن ظاهر و هویدا می‌باشد. جهل افغانی آن غلبه نموده به دستخط خود به خدمت شاه والجاه عرضه نوشته، رخصت طلبیده، گفت که اگر اجازت عالی شود به همراهی فرزندان و اتباع خود به جانب ولایت خود اراده نمایم. به فرمایش عالی میران چار ولایت یک چیزی اعانت نمایند شاید که به یمن دولت قوی بنیاد عالی باز به وطن مألوف به دستور سابق جایگیر شوم. جناب امیر عدالت آیین دیانت‌قرین ملتمس آن را مبدول داشته، مبارکنامه مطلق کرم فرمود که دوست محمد خان مع اهل و عیال و اولاد و تابعان خود به هر راهی که رود کسی سدّ راه نشده مانع نشود. پس به اجازت عالی، شاه کابل مع تابعان خود عزم راه کرده، ابتدای اوّل به ولایت قرشی رسیده از آنجا به ولایت شهر سبز گذشته، چند روز استقامت ورزیده، از آن وّلا به راه دره «سنگر دکه» به جانب ولایت حصار گذشته، از حصار نیز به راه قبادیان عازم گردیده به ولایت قندوز گذشته قرار گرفت. بر ضمیر منیر آینه‌مظاهر سخن سنجان پوشیده نماند که چنانچه که در وقتش از آمد آمد لشکر فرنگی دوست محمد خان کابلی هراسیده ولایت را همچنان پرتافته برآمده بود، بعد از برآمدن دوست محمد خان سرهنگان فرنگی مع قوشون بی‌کران آمده کابل را مسخر نموده ده هزار فرنگی را به طریقه ایلغر در کابل گذاشته حکومت ولایت کابل را به

شجاع‌الملک افغان تسلیم نموده مراجعت فرموده بود.

بعد از گذشتن چند مدت کلانان ولایت کابل خفیه خط و خبر کرده، قاصدان متعدد فرستاده، اکبر خان پسر کلان دوست محمد خان را از قندوز برده، شباشب به ولایت درآورده، کلان و خرد سپاه فقراى افغانیه همه یک‌تن و یک‌دله شده حاکم فرنگی را مع ده هزار ایلگران به قتل رسانیده. اکبرخان را بر تخت شاهی برآورده، نشانیدند. اکبرخان بعد از سرشته سرانجام ولایت، پدر خود را کس مانده برده به جای خود نشانیده خود آن سپهسالار لشکر شده، اطراف و جوانب را تا ولایات پشاور و غزنین و قندهار همه را از دست گماشتگان فرنگی گرفته متصرف گردید.

بعد از سه سال از این مقدمه از جانب ولایت فرنگ دیگر باره لشکر بی‌کران آمده، ولایت کابل را مع توابع آن به عهد امان مسخر نموده، همه بلاد افغانیه را از روی عهد کرده خود به اکبرخان پسر دوست محمد خان تسلیم نموده، خود دوست محمد شاه را به پایتخت فرنگ برده مدت سه سال نگاه داشته از آنجا نیز عهد تازه کرده، افسر شاهی را به سر دوست محمد خان خلانیده به کابل فرستاد. بدین سبب دوست محمد خان افغان به اعانت فرنگی به ولایت کابل آمده، به دستور سابق به پایتخت خود در مسند حکمرانی قرار گرفت.

داستان عهد بستن محمد علی خان خوقندی با سلطان زمان و
صاحبقران دوران و بار دیگر شکستن عهد ایللی و آشنایی به
اغوای چندی از مفسدان و معاندان و لشکر کشیدن آن به
جانب سد تفور دیزق و قورغان انداختن آن در خراب آباد
موضع پشاغر و گذاشتن ایلغر با چندی از سرداران نامور.

نظم

بلی هر چه هست ار صواب ار خطاست	سبب دارد اما مسبب خداست
چو شطرنج بازی ست کار جهان	بسی فکر و اندیشه باید در آن
که آبای علوی چو باعث بود	جهان سر به سر پر حوادث بود
عناصر بسی ضد یکدیگرند	سوی اختلافات خود رهبرند

بر ضمائر نکته سنجان دانش و دقیقه پیمایان خاطر بینش پوشیده نماند که چنانکه
در ابتدای جلوس میمنت مانوس حضرت ظلّ اللّهی بر اورنگ پادشاهی بین سلطان
ارجمتد و خان خوقند سواد عهدی و میثاقی در صحیفه روزگار و در ضبط نسق قلمرو هر
دو نامدار ثبت یافته بود که بعدالیوم از آب اچی که معهودگاه معین است تعدیاً و به عنف
گذر قسازیم و به پاداشت نفسانیت از هیچ باب دغا نبازیم. بساط انبساط آن حدود را به
زیر نظر نیاریم و فقرای چارپادار دشتی را بر ممر آسایش به حالش واگذاریم از روی
عدل و انصاف هر کدام به دولت خدا داده قوی بنیاد خود قانع بوده راههای آمد و شد
تجّار سیاحت شعار را از شرّ اشرار پاک داریم. در واقع بدین قانون مدتی طرفین بر سر

عهد استوار و بر قول قرار ایلچی وفادار بودند که در تاریخ سنه ۱۲۵۶ بود که خان خوقند به سرگرمی صهبای دولت به سر افتاده و به اغوای چندی از نابکاران عمل نموده از جاده عهد و پیمان که راه راست و سلوک مسلمانی است قدم بیرون نهاده بی هیچ سبب، عهد ایلی را شکسته، اولاً مرتبه محمد رحیم توقسابه قلماق را که از جانب امیر صاحبقران به جانب خوقند به طریقه ایلچی گی رفته بود گرفته، محبوس نموده در بند کشید و به سرگرمی بوزه هر روزه به راه گمراهی قدم نهاده لشکر یاجوج مانند از قلمرو خوقند و خجند و از حدود دشت قیچاق و تاشکند و از سرحد کاشغر و یارکند جمع نموده عازم گردید.

نظم

سپاهی خوقند و ملک خجند	کروچی و کاریز تا تاشکند
که از کان بادام و از اسفره	ز خیل کهستان از هر دره
ز فرغانه و اوش و از چارکوه	رسیدند لشکر گروها گروه
سپاه نمنگان و کاشان و چُست	شده مجتمع با نظام درست
ز ترک و ز قلماق و ایل قزاق	سرا پای قرغیز اهل سراق
ز سرحد اخصی و از اندجان	ز سیرام و صبران و اطراف آن
که از شاهرخ بسکت و از چناس	ز دل ورزین و یام خاص خواص
اوراتپه و زامن و کوه و دشت	به گردش یکی لشکری جمع گشت
ندارد کسی یاد در روزگار	سپاهی به عالم چنین بی شمار

القصه خان خوقند بدین ترتیب با اناثه و دبدبه عجب، غرور و نخوت بلا انتها به دماغ خود جا داده با سپاه بی کران عازم بلاد دیزق گردیده، آمده، از قصبات یام و زامن گذشته در موضع پشاغر نزول فرمود. چنین گویند که پشاغر قدیم قصبه‌ای بوده است که الحال در آن دیار غیر از جغد دیاری نبوده است که در آن سرزمین به سخن بعضی از هواخواهان نکبت آیین عمل نموده مجدداً به بنای قورغان فرمان داده به اندک زمان

حصنی بغایت حصین بر پا نمود. چون این خبر وحشت اثر به یکباره به سمع مبارک شاه نیکوسیر رسید، فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که تمامی لشکر میانکالات مع حکام ذوی الاحترام درستی خودها را کرده، رفته به قصبه دیزق درآمده مستعد خدمت باشند.

امارت پناه نیابت آگاه ابراهیم بی دادخواه مع قوشون سمرقند و قول اورکوت و نوکریه اورمیتن و پنجه کنت و کیش توت و ماغیان به دشت شیراز برآمده لشکرگاه کرده فرود آمده در اروم، کارسازی جانب اعدا باشند، و نیز حکم عالی صدور یافت که از امرای بخارا مبارزت پناهان شجاعت آگاهان آه مراد ایشیک آقاباشی ترکمن و محمد کریم توقسابه منقبت مع جماعت بهرین و جماعت قرغز و اوچ اوروق و جماعت سیاه پوش زورآبادی عازم شده، رفته به دهنه دشت شیراز به لشکر سمرقند ملحق گردیده، منتظر فرمایش عالی باشند.

حسب الفرمایش عالی حضرت هر دو نامدار با شجاعت مع تومانات خودها به رخصت عالی عازم راه گردیده، بعد از طی مراحل به آق تپه سمرقند رسیده به درآمد دشت شیراز به لشکر سمرقند پیوستند و مدت پنج روز در منزل مذکور استراحت نموده، هر روزه خبر تازه که از جانب دیزق می رسیده، خیر و شر آن را فهمیده به جناب عالی عرض بندگی نموده می فرستادند.

القصه بعد از فرمودن ایلغریهای پیاپی، امیر صاحبقران نیکورای سران سپاه و امرای حشمت آگاه را جمع نموده سپارش عالی شد که لشکری بخارا تا به یک هفته درستی اسباب جنگ و تیاری توپ و تفنگ نموده، آماده اراده سفر باشند، و نیز به قصبات قلمرو و سایر بلاد اطراف و جوانب، فرمان جهان مطاع صادر شد که هر جا ایل و اولوسی که جناب ما را مطیع و منقادند به رسیدن اشارت با بشارت، عنان عزیمت به جانب بلاد سمرقند معطوف داشته در آن سرزمین جناب عالی ما را دعا سازند.

نظم

ازان فتنه و شور خوقندیان	چو آگاه گردید شاه جهان
که لشکر تمام از شه و شهریار	خبرچی فرستاد بر هر دیار
مهیا کنند جمله اسباب جنگ	که دیگر نباشد محلّ درنگ
همه شرزه شیران پر خشم و کین	ز بهر امیران سرحد نشین
به هر سرحدی سدّ اسکندریست	که هر یک ازان سرور لشکریست
بسه سوی سمرقند آیند زود	نشانشا فرستاد فرمان نمود

بعد از مراسم سپارشات، امیر صاحبقران نیکو صفات، در خزاین را گشاده، با خیول سپاه با دلاوران نیکخواه از خود و کلاه و از اسب و اسباب دستگاهی بخشیده، در روز نیک و در ساعت سعد چون آفتاب خاور که در صبح محشر از افق مغرب برآید، پادشاه نیکو اختر با لشکر قیامت اثر روی به جانب مشرق زمین نهاده، عنان عزیمت به سوی سغد سمرقند معطوف گردانیده با طنطنه عجب راهی گردید.

نظم

شدند عازم ره هزاران هزار	به فرمان خاقان عالی تبار
گشادند ماه علم را جمال	کشیدند بر کوس رحلت دوال
چو بالابلندان شده جلوه گر	ز ماه لوایش عروس ظفر
عیان مهجه طوغش از هر طرف	چو خورشید طالع ز اوج شرف
شده در پی بیرق او روان	همه شهریاران گردنکشان
به زیر سپاه آمده یکسره	بلندی و پستی و کوه و دره
به سوی سمرقند شد جلوه گر	پس آنکه از آنجا لوای ظفر
خیلیق مشرف ز دیدار او	چو پیدا شد از دور آثار او
جهان شد ز دیدار او بهره مند	براندند تا شهر از آنجا سمند

القصه امیر دلاور با لشکر ظفرپیکر طی مراحل فرموده از مضافات میانکالات گذشته

با قریبی شهر سمرقند فرودس مانند رسیده، به خاطر مبارک همایون عالی رسید که بدین لشکر از حد قیاس بیرون، از درون شهر گذر کردن متعذر است. مردم شهری از غبار سم مراکب باستوه می آیند گفته بنا بر آن عنان سمند بادپما را از جانب شمال رو به شهر سمرقند بر تافته از بیرون شهر گذر نموده، با جماعت امرای فرخنده حضرت شاه زنده را زیارت کرده از آنجا بی تحاشا گذشته به قبر چوپان اتا رسیده، در لب دریای کوهک نزول اجلال ارزانی فرمود، و از آنجا فرمان لازم الامثال صدور یافت که مبارزت پناهان آته مراد ایشیک آقاباشی ترکمن و محمد کریم توقسابه مع تومانات خودها شباشب برآمده ایلغر کرده به جانب دیزق راهی شوند.

امارت پناهان مذکورین به امثال امر عالی مبادرت نموده، فی الفور با نوکریه معدود و معلوم از فضای روح افزای دشت شیراز خیمه و خرگاه را جمع نموده، نصف از شب بود که از آنجا کوچ کرده به بال استعجال مراحل طی نموده، اول پگاه به ینگی قورغان سای بویی رسیده، در آنجا اندک فرصت استراحت نموده به کوچ ثانی رفته، به بیرون باروی دیزق لشکرگاه کرده فرود آمدند.

از این آمد آمد لشکر تازه، فرحت بی اندازه به جماعت فقرا و ایل و اولوس آن ولا حاصل گردیده، بی وهم و بیم هرکس به سر زراعتهای خودها رفته می آمدند، زیرا که ایلغریهای پیش آمده همه حصار می شده، به استحکام قلعه داری مشغول بودند. و در بیرون قلعه بست بی یارمندی قراول، قبل از این کسی را حد آرای جنبش نبود.

خلاصه کلام اینکه هر روز یکی از سرداران مع توابع خودها به یک فرسنگ تا به دو فرسنگ راه به طریقه قراولی رفته می آمدند. در این اثناء جاسوسان دیزقی خبر رسانیدند که محمد علی خان، قورغان پشاغر را باید و شاید مستحکم نموده در آنجا از مردمان کار دیده و کار کرده، مقدار هزار نفر را ایلغر گذاشته، گدای پروانچی نام سرهنگ خود را به ایلغر مذکور سرآمد گذاشته، خود او مع لشکر به اش به جانب اوراتپه مراجعت فرموده است.

از برای تحقیق کیفیت خبر، حکیم بیگ بی نامور دو نفر از جماعت دلاور را به طریقه

جاسوسی به طرف دشمن روانه نمود. جاسوسان مذکورین رفته در مابین پشاغر و زامن، در گوشه راه کمین کرده، در حین گذشتن المانیه دشمن، دو نفر از مردم خوقند را مع اسب و یراق دستگیری کرده، دست و گردن بر بسته آوردند. هر دو نفر می گویند که محمدعلی خان آمد آمد لشکر قیامت اثر را مع شأن و شوکت پادشاه شنیده، از این وجه هولی و هراسی بر دلش مستولی گردیده، استاده نتوانست. بالأخیر به ارکان دولت خود مشورت نموده، به قورغان نوانداخته خود ایلغر گذاشته و چند سرهنگ دیگر را بر آن ایلغر سرآمد گماشته، خود او به جانب اوراتپه بدر رفت.

بعد از چند روز دیگر میران ایلگری کسی را نیز به طریقه جاسوسی به طرف اوراتپه فرستادند. جاسوس مذکور بعد از چار روز خبر رسانید که محمدعلی خان مع مقربان و نزدیکان خود به درون اوراتپه ایستاده، شکست و ریخت قلعه را درستی کنانیده به استحکام قلعه داری مشغول می باشد. لشکر آن مع سرداران نامدار، امثال لشکر بیگلار - بیگی و محمد شریف اتالیق و سیف پروانچی و ابراهیم دادخواه و کریمقلی دادخواه و عبدالعلی ایشیک آقاسی و بهادر قوش بیگی و غیرهم در مابین پیام و زامن در موضع گل تپه، خیمه و خرگاه زده، لشکرگاه کرده، راهها را از آینده و رونده مسدود کرده، خواب کرده اند.

الغرض جماعت میران ایلگری به تعقیب یکدیگر جاسوسان پی در پی فرموده، هر روزه خبر تازه گرفته، به خدمت جناب عالی عرض بندگی می فرستادند. و در اثنای همین تردد و تجسس خبر آمد آمد امیر صاحبقران ظفراقتران به میران رسیدن گرفت. به شنیدن این پیام نیکوانجام امرای دولت و جماعت سپاه ذی شوکت به جهت استقبال امیر سلیمان حشمت، راهی شده آمده به رکاب بوسی همایون عالی مشرف شده، چون قطرات امطار، همه سپاه به دریای لشکر پیوستند.

و نیز به فرمان واجب الاذعان نیابت پناه، حکومت دستگاه، ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه مع قوشون ظفرمشحون سمرقند، مع قول اورکوت، به همراهی دوازده هزار لشکر به یک فرسخی ولایت دیزق در مقدمه سپاه در دامنه قصبه «رباط» لشکرگاه

فروذ آمدند.

و نیز عبدالصمد خان نایب و محمدشریف بی توپچی باشی مع جماعت سرباز با اسباب آتشخانه با عراده‌های رعد، آن دو سرهنگ با دبدبه توپ و تفنگ، در یک جانب معسکر همایون گذشته فروذ آمده، خیمه و خرگاه برپا نمودند. به همین اسلوب و قانون جماعت لشکری گروه‌ها گروه، فوج فوج به چندین اوج از تعاقب رسیده می‌پیوستند. از بسیاری لشکر، دشت وسیع به تنگ آمده بود صحن صحرا و سطح غیرا از جوشش لشکری چون امواج دریا می‌نمود. از هیاهوی بهادران هراسی در دل اعدا می‌افزود.

نظم

چو دریای پر موج لشکرگهش	به سان حبایی در آن خرگهش
در آن بحر ماهی همه تیغ و تیر	نهنگان آن بحر، برنا و پیر
نهنگان دریادل صف‌شکن	پلنگان شیرافکن تیغ‌زن
همه جنگجوی و همه کینه‌خواه	ز جوشن قبا و ز میغفر کلاه
به وصف یکایک اگر دم زخم	سخن را سر رشته بر هم زخم
به هر سوی فوجی چو شیر یله	ز اسبان تازی گله در گله
ز خرگاه سرخ و ز زرد و کبود	جهان سر به سر لاله‌زاری نمود
علم بر در و دشت زد بی‌هراس	شمار سپاهش برون از قیاس

بعد از آن فرمان عالی صادر شد که مبارزت پناه، فیروز بردی یار توقسابه یوز با نوکریه خود رفته در گوشه‌ای کمین کرده، چگونگی احوال اعدا را فهمیده عرض بندگی نماید. حسب الفرمایش عالی مبارزت پناه فیروز بردی یار توقسابه یوز با جماعت نوکریه خود که هر یک شیر بیشه و غانند در اول از شب بر بیراهه برآمده، رفته از دامنه قصبه زامن به لشکر دشمن رسیده، دامن‌کشی نمودند. مقدار دوازده نفر بندی به یمن دولت صاحبقرانی به دست اینها افتاد. بندیها را گرفته مراجعت کرده آورده، حضرت جهان‌پناهی را دعا نموده بندیها را از نظر انور عالی گذرانیدند. جناب امیر پاکی ضمیر از

خدمت این جماعت بسیار منت‌داری کرده، شگون نیک ملاحظه نموده، فرمان عالی شد که بتدیها را الحال به درون قورغان دیزق، در قطار بندیها در بند کشیده گذارند. . . .
 القصه بعد از سرانجام لشکر ظفرییکر، امیر نیکوسیر از آن منزل آغاز کوچ نموده اولاً مرتبه فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که امارت پناهان، ایالت آگاهان ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه، مقدمه سپاه ظفراتباه را به جانب یام و زامن کشیده، شکست و ریخت راهها را ملاحظه نموده راهی شوند.

حسب الفرمایش عالی امرای مذکور با جنود مأمور از آن سرزمین کوچ نموده، مراحل طی فرموده راهی شدند. و نیز حضرت ظلّ الله والجاه از تعاقب امرای ایراول رفته، میمنه و میسره را مرتب نموده، با جمع سپاه قلب و جناح را انتظام داده، عازم راه شده، آمده به موضع «رباط» نزول اجلال ارزانی فرمود.

علی الصباح روز دیگر فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امارت پناهان ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه و بردی یار توقسابه و سالاران شهر سبزی مع میران اونک پیشتر رفته، اطراف پشاغر را محاصره نموده، می بینند که ایلغر مانده، دشمن چه معامله می نماید؟

حسب الفرمایش عالیحضرت، سپهسالاران ذی شوکت، مع لشکر به سراپا حشمت، یسو بسته راهی شده، به دهنه دره رسیده، نصف قول را به سر دو راهه زامن قراول گذاشته امرای ایراول نصف قول را گرفته، دو صد نفر از جماعت قراقلیاق را به طریقه قراولی پیش انداز کرده، به اندرون دره درآمده راهی شدند. وقتی که قورغان پشاغر به نظر آن دو صد دلاور نمایان شد، از گوشه راه مقدار هزار مرد مسلح برآمده، به این دو صد نفر قراول یکباره درافتاده به حدی که برداشته تا به صف عقب رسانیده بود که در همین حین جرأت مردی بر سر عادل دادخواه اورکوتی مستولی گردیده، سپاه دشمن یکباره لجام ریز حمله نمود و از یک جانب سالاران شهر سبزی ابتدای خدمت آزمایان است گفته، اسب انداختند، صف سپاه دشمن را برداشته تا به دروازه قورغان رسانیدند. این حالت را دیده جماعت میرکان، از بالای صفیر قلعه این جماعت را به شبه تیر گرفتند.

القصه یدین جمله فی الجملة از طرفین معدودی کشته شده کس بسیاری زخمین گردیده، سپاه دشمن به هزار ایذاء و اهانت و به چندین کلفت و مشقت خودها را به درون قورغان گرفته، دروازه‌ها را کشیدند. بعد از حصارى شدن ایلغر دشمن، ابراهیم‌بی دادخواه نیکوفن، پس و پیش نوکر به را سرشته نموده، بازگشت کرده، آمده جناب امیر صاحبقران را دعا کرده، مقدمات گذشته را یک به یک بیان فرموده، بندیهای به دست افتاده را از نظر انور عالی گذرانید.

روز دیگر به فرمان شاه نیکوسیر، سپهسالاران نامور به دستور دیروزه مع ده هزار لشکری یسو بسته رفته تا به قریب قورغان رسیده، پست و بلندیهای راههای آمد و شد را ملاحظه نموده، گشت روز پس و پیش مردم را سرشته کرده، آمده جناب عالی را دعا نمودند. روز سیوم به مشورت امرای نامدار و دولتخواهان ذوی الاقتدار به دهنه دره پشاغر به سر دو راهه زامن، نیابت آگاه ابراهیم‌بی دادخواه را مع امرای مقرری قوشون سمرقند و اورکوت مع قول قرشی و شهر سبزی و خزاری این جماعت را به طریقه قراولی خبردار گذاشته، خود جناب عالی مع بقیه لشکری میمنه و میسره و قلب و جناح را آراسته نموده، آمده به جانب شرقی پشاغر به بالای راه زامن به دولت فرود آمده، فرمایش عالی شد که اهالی توپخانه مع اسباب آتشخانه و جماعت میران اونک و سول و سرکردگان خاصه بردار متوجه محاصره قورغان شده، جد و جهد نمایند.

حسب الفرمایش عالی عبدالصمد خان نایب با جماعت سرباز، از جانب شمال رویه و محمد شریف توپچی باشی از جانب شرقی، مقابل دروازه، بدین دستور حکام ذوی الاحترام هر ولایت مورجلها را تقسیم کرده گرفته، به جد و جهد تمام و سعی و کوشش نموده، هر دم سنگرها را پیش برده سورن انداخته دستبردهای مردانه می نمودند. و از درون قورغان نیز آواز جلو توپ و خطایچه و شمشال از هر جانب بلند آوازه گردیدن گرفت. نایب سرافراز با جماعت سرباز به سوی شمال رو به قورغان مورجل گرفته صف ایستاده، توپ و زنبورک را دود به دود رسانیده شلنگ کرده، به قورغان حواله می نمودند که تیزدستی این جماعت ملک دریام فلک، تحسین و آفرین می کرد.

و نیز از جانب شرقی مقابل دروازه، محمد شریف‌بی توپچی باشی، به همراهی جماعت افغانیه و جماعت قروق و جماعت زورآبادی و جماعت ایرانی، توپخانه خاصه را مع یک رعد بُرده نشانیده کاری پردازای می نمود که عالم سیاه و تاریک می گردید. الغرض همین اسلوب سه شبانه روز قورغان پشاغر را محاصره نمودند. پشه را مجال جنبش نبود، جماعت اعدا به حال خود در مانده بودند.

نظم

خروشید لشکر پی کارزار	بسه فرمان شاهنشاه نامدار
گرفتند آن قلعه را چون نگین	به گردش همه سروران در کمین
از آن قلعه دادند اندازه‌ای	به مقدار هر صاحب آوازه‌ای
به افواج سرباز آتش فکسن	صمدخان نایب به صد ریو و فن
فرود آمد آنجایکه بی درنگ	نه وهمی ز تیر و نه سهم از تفنگ
نهادند دار و پس تیسیر را	نشانید رعد جهانگیر را
بر آورد از جان اعداش دود	چو آتش در افتاد در رعد زود
بگردش مساوی وجود و عدم	از آن بر سر خصم زد سنگ کم
به نزدیک دروازه توپ تفتنگ	ز یکسو محمد شریف‌بی به جنگ
نوگفتی در آفاق آتش فتاد	بیاورد و بنشانند و آتش نهاد
بشورید در قلعه اهل نفاق	چو از رعد آمد صدای طراق
بدر برد هوش سران را ز سر	خروشیدن رعد آن پرهنر
عدو را سر از خواب بیدار شد	همه پُردلان را دل افکار شد
که پرتنده از قلعه بیرون نجست	به گرد فصیل آنچنان حلقه بست
که آمد دل دشمن از غم به جان	چنان تنگ شد کار با قورغان
جهان کرد بر خلق و بر خویش تنگ	به امید خانش برانگیخت جنگ
شدی بر فلک خلق را آه و سوز	چنین بود احوال قرب سه روز

بر آخر جواعدا بگردید سُست ز بیچارگی دست از جان بشت

القصة جماعت خاصه بردار و جماعت سرباز سنگرها را پیش برده تا به لب خندق قورغان رسانیدند.

علی الصباح روز چهارم از هر جانب لشکر ظفر پیکر فوج و گروه گروه علمها را جلوه داده، صف صف یسو بسته قورغان را چون نون احاطه نمودند. چنانچه که این حالت پُر ملامت را دشمن از درون قلعه مشاهده نمودند، هولی و هراسی بر دل آنها راه یافته، چندی از درون قورغان خودها را به بیرون انداخته، امان جان خواستند، امانش دادند. کلانان ایشان نیز به جان امان خواسته دروازه را گشاده به بیرون آمدند. حضرت ظلّ اللّهی به شکرگزاری ایزدی زبان گشاده مرحمت نمودند که اگر چندی که این جماعت در حق ما از حد افزون بی طرحی کردند، ما از روی رویه مسلمانی به مکافات آن نیکی نماییم گفته، همه را به جان امان بخشیده، فرمایش عالی شد که اسباب قورغان را همچنان کماکان گذاشته برآمده روند.

موافق فرمایش عالی حضرت، اودیچیان مع جماعت یساولان، این جماعت را پیش انداز کرده از دست امان محافظت نموده، از لشکرگاه گذرانیده، فرستادند. و نیز به فرموده جناب عالی، صاحب فیروز بردی یار توقسابه یوز بر این جماعت گم کرده راه هادی شده، از آب اچی گذرانیده، به راه زامن انداخته بازگشت نمود.

امیر جلالت نشان ظفر تو امان مع سپاه نصرت انتباه همان شب در اطراف پشاغر خواب کرده، پگاه روز، نقاره روارو فرو کوفته از درون اور برآمده به جانب دشت، لشکرگاه کرده فرود آمدند.

فرمان قضا جریان نفاذ یافت که ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه و رجب توقسابه دیزقی، هر سه سرور مع ده هزار لشکر صفدر از آب اچی گذشته تا به قراول خانه زامن رسیده، به طریقه قراولی ایستاده می بینند که از دشمن چه نوع حرکت می شود. میران نامدار با لشکر جرّار به امر عالی شاه کامکار مبادرت نموده، با منزل معین رسیده ایستادند. از آن جانب نیز سپاه دشمن به مقابل سپاه منصور یسو بسته نمانا کرده

ایستاده بود. الغرض تا به سه روز هر روز به همین دستور معامله بود. در همین اثناء روز سیوم به جناب عالی راهبانان خبر رسانیدند که به ایلچی ثانی فرستاده از جانب محمدعلی خان، ایلچی همراه شده می آید. به همین گفت و شنود بودند که ایلچیان به آستان عالی رسیده، به استسعاد بساط بوسی مشرف شده جناب عالی را دعا نمودند. ایلچی محمدعلی خان، نامه از خانش آورده گی را به دو دست ادب برآورده داد. مضمون نامه همین که بعد از حمد خداوند تعالی - جلّ شأنه - و پس از صلوة رسول خدا، پادشاهها جهان پناها این کمینه به سخن هواخواهان نادان و به اغوای چندی از معاندان درآمده، بیطرحی که بود از ما به عالم وقوع آمد، چنانچه که از روی غرور دولت، نقض عهد نموده از معهودگاه معین گذشته، به قلمرو جناب عالی بی ادبی کرده دست انداختم باز حقیقت کار رسیده، از کرده خود پشیمان گردیده، از وجه معذرت خواهی ایلچی به عتبه علیه شاهنشاهی روانه نمودم. اگر از روی پادشاهی مروّت نموده عذر ما بپذیرند و از جرائم گذشته درگذرند تا به قیام قیامت نیکنامی به جناب گرامی مؤید باقی ماند. السلام علی من اتبع الله.

نظم

غریبیدن کسوس اسکندری	شنید آن همه غفل لشکری
ندانیست تدبیر جز اعتذار	برفت از سرش شیوه گیر و دار
فرستاد خطی بر آن عرضه داشت	به رسم رسالت کسی برگماشت
نموده به تقصیر خویش اعتراف	همه خط او خالی از کذب و لاف
به باد فنا می رود تاج و تخت	نوشته که ما آزمودیم بخت
مطیعیم من بعد از جان همه	نهادیم گردن به فرمان همه
دگر کس کجا لایق خسرویست	چو بازوی دولت شما را قویست

بعد از انقضاء مطالعه نامه خان خوقند، امیر نیکنام، ظفر فرجام، امرای عظام را طلبیده، مشورت انداخت که در برابر اعتذار دشمن چه معامله باید نمود؟ ارکان دولت و

امرای ذی شوکت در آن مشورت به جناب عالی عرض بندگی نموده گفتند که به هر حالی که باشد یکبار دیگر به مسلمانیش اعتمادی کرده شود. بعد الیوم باز اینچنین رسم خطاکاری پیش گیرد امید است که به فضل کرم الهی و به عون عنایت نامتناهی جزا در کنارش گذاشته، آتش در دیارش خواهیم افروختن.

نظم

چو شاه جهان دید حرف نکو	بسی نرم گردید از آن خوی او
که مجموع گردنکشان را بخواند	امیران و نام آوران را بخواند
به ایشان نهاد آن سخن در میان	از ایشان طلب کرد کینکاش آن
نخستین به مدحش همه خاص و عام	گشادند گفتند جوابش تمام
که ای امروز ای خسرو کامیاب	بر اوج عدالت تویی آفتاب
اگر عدل باید تو را صلح کن	درخت ستم را بیفکن ز بُن
بود صلح بهتر درین کهنه دیر	به قرآن خدا گفت: اَلصَّلَاحُ خَیْرٌ
از ایشان چو مضمون قرآن شنید	بسجز صلح کردن علاجی ندید

القصة، امیر صاحبقران ظفرنشان، ادب نامه عتاب آمیز در جواب نامه مفسد فساد آماده فتنه انگیز نوشته به دست یکی از سادات عالی درجات معتمد داده به همراهی ایلچی محمدعلی خان به جانب خوقند روانه نمود. لسانی را نیز باید و شاید، به حد امکان به خواجه مشار الیه سپارش فرموده فرستاد.

نظم

چو شاه زمان دید حرف نکو	به تسدبیر شد در پی کار او
هماندم برایش نشانی نوشت	که ای سست پیمان بس بد سرشت
مرا با تو عهدی که می بود هست	به اندک خلل کی پذیرد شکست
بدین گونه چون یافت ثبت قبول	بدادند آنکه به دست رسول

رسولان چو رخصت ازو خواستند زمین پوسه دادند و برخاستند

بعد از رخصت کردن ایلچیان فرمان قضا جریان صدور یافت که قورغان پشاغر را با خاک برابر سازند و عمارات آن را از بیخ و بنیاد دراندازند و ذخایری که دشمن جهت ایلغری جمع نموده باشد همه را به لشکری قسمت نمایند.

حسب الفرمایش عالی امرای دولت آن قلعه را چون دل مخالفان ویران کار ابتر و ویران ساخته، انبار غله و برنج را مع کلوچه‌های پخته و آرده‌های نپخته را به المانیه بخش نموده، اسباب قورغانداری آن موضع را مع قورخانه آن به ولایت دیزق کشانیدند.

نظم

حصارش سراسر بینداختند درون از ذخائر بوپرداختند
سراسر همه با زمین پست راست که شاه جهان را همین بود خواست

میر جهان پناه سکندر دستگاه، سه روز در آن سرزمین توقف فرموده، دست مکرمت به داد و دهش گشاده، جماعت لشکری را صغیر و کبیر تا برنا و پیر به پوششهای شاهانه و به خلعتهای ملوکانه سرافرازی بخشیده و تمامی اعیان و امائل ارکان دولت را علی اختلاف طبقاتهم به انعامات خسروانه محظوظ گردانیده و همه را فراخورد احوال، مرحمت در مرحمت افزود و غنچه مراد ایل و اولوس را به نسیم عنبر شمیم مهربانی چون گل بگشود.

نظم

ز دریادلی شاه گردون شکوه نوازش بسی کرد با آن گروه
سران سپه را که بردند رنج به خروارها داد دینار و گنج
بر ایشان در مرحمت باز کرد همین را همان را سرافراز کرد
گمر داد و تشریف و شمشیر خاص به دلجویش یافتند اختصاص

گفتار در ذکر مراجعت نمودن امیر دلاور از بالای پشاغر

القصه بعد از ویران کردن قورغان و پس رخصت نمودن ایلچیان شهنشاه دوران، عنان عزیمت به جانب مستقرّ سریر سلطنت معطوف داشته به سه کوچ گشته به قصبه دیزق رسیده نزول اجلال ارزانی فرموده، در آنجا حکام ذوی الاحترام سایر قصبات را که از برای خدمت با لشکر ذی شوکت از اطراف و جوانب قلمرو آمده بودند، همه را دوباره به تفقّدات خسروانه نوازش فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت. خود جناب عالی مع بقیه لشکری دو سه روز در آنجا توقف فرموده استراحت نمود.

روز چهارم از آن سرزمین امیر با تمکین جلالت قرین آرام گزین زین گردیده، عازم راه شده، طی مراحل نموده از دریای کهک عبور فرموده داخل ولایت سمرقند فردوس مانند گردیده در پایتخت کوکناش که تخت خاص امیر تیمور گورکانیست در آنجا نزول فرموده در سریر سلطنت صاحبقرانی قرار گرفت. علما و فضلا و سادات عظام و مشایخ کرام مع سایر فقرا و رعایا کلّهم اجمعین به استسعاد رکاب ظفر آیات مشرف گردیده جناب امیر صافی ضمیر را دعا نمودند.

نظم

بزرگان شهر آگهی یافتند	سوی رایت شاه بشتافتند
بدیدند روی خدیوند خویش	به شکرانه جان را کشیدند پیش
ز هر سوی مردم به ذوق و سرور	رسیدند بهر تماشا و سرور
خلایق ز هر سو فراز آمدند	همه خوشدل عیش و ساز آمدند

حضرت جهان پناه سلیمان دستگاه، چند گاه در آن اولکای جنت فرسای از بهر آسایش

توقف فرموده، از رنج راه برآسود و در این اثناء جناب کامیاب مستطاب امیر صافی ضمیر ارکان دولت را طلبیده، از هر جانب از آمد و شد حوادث عالم سخن رانده، مشورت انداخته، فرمود که محمدعلی خان در برابر کردار ناشایسته خود اندک کوششی که ازینجانب دید از چه رو به راه اعتذار درآمده پشیمانی آورد؟ آیا از روی بیم و هراس متوهم گردیده، به ملاحظه افتاده باشد، یا آنکه عذرخواهی آن به جهت مصلحت اندیشی مکر و حيله باشد؟

ارکان دولت و امرای صاحب فطانت همه زمین عبودیت برسیده، لب به پاسخ گشاده، گفتند که پادشاه عالم را بقا باد. اگر محمدعلی خان از روی دینداری و از راه رویه مسلمانان از کرده خود پشیمان شده عذرخواهی نموده است، عهد برادری که به جناب عالی داشت همچنان کماکان برقرار است و الا اگر از روی بدباطنی، بدعهدی نماید لشکر ظفرپیکر فیروزی اثر به جهت مدافعه تیار است.

نظم

چو کار افتد به وقت جان سپاری ز ما کوشش ز اقبال تو یاری
زهی توفیق آن فرخنده نوکر که دربازد به راه خدمتت سر

القصه سرورانی که بودند هر کدام از هر گوشه موافق مرام سخن را به سرانجام رسانیده، عرض بندگی نمودند. بعد از انقضا و اتمام سخن، پادشاه پُرفن به زبان فصاحت نشان چنان شکر فشانی نمود که به خاطر خاطر بدین طریقه می رسد که علاج هر واقعه قبل از وقوع باید نمودن. اگر سلطان محمود خان برادر محمد علی خان را که مشار الیه از اکه خود دل ماندگی کرده، در ولایت شهر سبز آمده است مومی الیه را از آنجا طلبیده آورده مهربانی را درباره آن ارزانی فرموده فرمانروایی حصن حصینی را از اطراف بلاد استروشن بدو مسلم داریم از وجه زر لشکر با او معاونت نماییم از سر غرور و پندار هر دو برادر به یکدیگر درافتاده واقعه «گوشت خر و دندان سگ» به وقوع آید.

همه امرا به مجرد شنیدن این خطاب سراسر صواب بر رای مهر انجلای عقده گشای

شاهنشاهی تحسین و آفرین نموده گفتند که این هم یکی از گوشه کاری سپاهیگریست. اندیشه سنگین است نه از خیالات سرسری است.

الغرض بعد از تفحص مشورت و سرانجام مصلحت کسی را به طلب سلطان محمود خان به جانب «کش» روانه نمودند، رفته سلام بهجت پیام را مع مبارکنامه عالی بدو رسانید.

سلطان محمود خان به مجرد شنیدن نوید خرمی، بلا توقف رو به راه مقصد نهاده، شب در میان گذرانیده، به سمرقند فردوس مانند آمده، به سعادت بساط بوسی آستان مراد رسان، فایز گردید. امیر صاحبقران سعادت نشان به حضور سلطان محمود خان پرده از روی کار مشورت گشوده، آمد و شد رفتار سپاهیگری را یک به یک در میان نهاده، گفت که اگر تو را جرأتی باشد به خدمتی مقید نموده به زر لشکر باید و شاید اعانت نمایم. امید است که از حسیص نکبت به اوج رفعت برآیی. سلطان محمود خان به مجرد استماع اشارت با بشارت خاقانی، زمین عبودیت به لب ادب بوسیده بالرأس و العین خدمت را پیشنهاد خاطر خود گردانیده و به صد جان و دل قبول نموده، حضرت جهان پناه را از صمیم قلب دعا گفت.

نظم

بسی آفرین کرد بر شهریار	که بادا چنین جاودان کامکار
چنین باد گیتی که کامت بود	فسلک بنده، اختر غلامت بود
تن و جان ما بندگان سر به سر	فدای ره خسرو تاجور
به راهت نداریم جان را دریغ	اگر تیر بارد و گر گرز و تیغ
چو من بنده ای در برت جان سپار	به هر وقت هر جا هزاران هزار
جهانبان ز گفتار او شاد شد	بر او آفرین کرد و دلشاد شد
شهنشه سر او را نوازش نمود	بسی آفرین کرد و حرمت فزود

جناب خسرو کامکار بعد از سپارشات بسیار، منشی بلاغت شعار را طلب نموده

یرلیغ ولایت اورمیتن را مع توابع و لواحق آن به قلمرو کاغذ انشا فرموده، به مهر عالی مزین نموده، به سر سلطان محمود خان خلانیده سرافرازی بخشید.

بدان که اورمیتن قصبه ایست از قصبات مابین کوهستان شرقی ولایت سمرقند و در بین غرب و جنوب بلاد استروشن واقع شده، مشتمل به یک راه باریک بسی از مرور مردم دور افتاده، حصنی بغایت حصین است، تسخیر آن به قهر و غلبه از قبیل محالات است. از الطاف شاهانه و از عواطف خسروانه سلطان محمود خان را به یرلیغ حکومت چنان قورغان نامدار برخوردار گردانیده، از اسپان راهوار و از اشتران قطار مع زر و زیور بسیار کرم فرموده، از آنجا به جانب اورمیتن اجازت انصراف ارزانی داشت. خود جناب عالی نیز از سمرقند فردوس مانند اراده مستقر سریر سلطنت که فاخره بخارای شریف است، به خاطر عاطر مصمم گماشت.

بعد از آنی که ضبط و نسق ولایت سمرقند و اورکوت و پنجه کنت و سایر قلاع اطراف و جوانب را مع حدود و توابعات آن را به حکام ذوی الاحتشام تعیین نموده، سرحدداران اطراف و جوانب را نیز به عواطف سلطانی سرافرازی بخشیده، اجازت فرمود.

بعد از آن جناب ظلّ اللّهی بر ابلق تیزگام مع بقیه سپاه سواری نموده، نقاره روارو فرموده، التزام سفر مبارک را پیشنهاد خاطر خود گردانیده، عنان دولت به صوب دارالسلطنه بخارای شریف منعطف داشته، روان شده، منزل و مراحل طی می نمود.

و در اثنای راه میران قصبات میانکالات هر یک از توغریگی خودها از حضرت جهان پناه اجازت یافته، به قلعه های خودها درآمده، به مستقر حشمت قرار یافتند. بعد از آنی که جناب عالی طی مراحل نموده، به «ریاط ملک» رسید، سادات کرام و علماء عظام و اکابر و اشراف نیکنام، به جهت استقبال، به اشتیاق جمال مبارک از شهر برآمده بودند، پیایی رسیده و به استسعاد رکاب بوسی مشرف گردیده، گرد شمس سمنند همایون را سرمه وار به چشمان خودها توتیا می نمودند. بدین دستور منزل به منزل طومار راه درنوردیده، داخل مضافات بخارای شریف شده، اولاً مرتبه به زیارت حضرت خواجه بزرگ فایض گردیده، سگان آن علوی مکان را به ندورات و به تصدقات سرافرازی

بخشیده، از دنیوی بی نیاز گردانیده، از آنجا رو به مکان مقصد نهاده، ظفر در رکاب و نصرت در عنان، داخل بخارای شریف گردید. زمین بخارا از فرّ وصول و حلول رایات سعادت آیات، نزاهت روضات جنان یافت.

امیر صاحبقران ظفر تو آمان، چون به تأییدات آسمانی به سریر خلافت مصیر جهانبانی برآمده، تختگاه را به شکوه خاقانی و فرّ کیانی رفعت هفتم آسمان بخشید.

نظم

به فرّختر زمان شاه جوان بخت به دارالملک خود شد بر سر تخت
جهان را از عدالت داد یاری ولایت را ز فستنه رستگاری

والده مشفقّه مکرّمه جناب عالی از برای تصدّقات زر و زیور بسیار و درّ و لؤلؤ بی شمار نثار مقدم فرزند ارجمند عالی تبار نموده به فقرا و مساکین دیار کرم فرمود.

نظم

درم ریختند از کران تا کران هوا گشت ابر جواهر فشان
فرو ریخت چون قطره ز ابر بهار زر و گوهر و لؤلؤ شاهوار
ز بس گوهر و زر که افشانده شد ز برجیدنش دستها مانده شد

گفتار در ذکر وقایعی که بعد از مراجعت نمودن
امیر صاحبقران صفدر از بالای پشاغر تا مدت یک سال
به وقوع انجامیده بود

بر خاطر خاطر خورده بینان و بر ضمیر منیر دانش پذیران پوشیده و پنهان نماند که بنا بر
اعتذار محمدعلی خان خوقندی، حضرت امیر جهانگیر روشن ضمیر، در آن مورد عزم
یوروش بالای اوراتپه را موقوف گذاشته، لشکر فیروزی اثر را به مراجعت فرمان داد.
چنانچه که در اثنای راه در ولایت سمرقند سلطان محمود خان - برادر محمدعلی خان -
را از جانب «کش» طیبیده آورده، به یرلیغ قصبه اورمیتن سرافرازی بخشیده بود. از این
وجه باز محمدعلی خان بی طاقتی نموده به ایلچی گفته فرستاد که اگر با من عهد
مصادقت و دوستی داشته باشند چرا برادرم را که من از روی سرکشی و عناد بدرقه کرده
بودم، آن را از وجه ملاحظه خللی مُلک در برابر من آورده گذاشته اند. شهنشاه عالم در
جواب نوشته اند کسی که ما را از جایی گفته آمده باشد و دامن دولت ما را به دست امید
گرفته باشد لازم می داریم که او را به مراجع خاقانی سرافرازی بخشیده موافق مرتبه و
اندر خورد احوال آن سرپناهی بدو مرحمت نماییم و حال آنکه قصبه اورمیتن و قلعه از
قلمرو خود ماست. کسی را در او حقی و درخواستی نیست. چون محمدعلی خان از
ایلچیان این گونه جوابها شنید دود حسرت در دماغ او پیچیده روز به روز حیرت در
حیرت افزودن گرفت. بالأخیر ایلغار بلاد استروشن و ایلغار یام و زامن را دو چند نموده
چندی از سرداران نامدار را که امثال گدای پروانچی و کریمقلی دادخواه و عبدالعلی
ایشیک آقاسی را به ایلغرها سرآمد گماشت. خود او از روی هراسی که در دل داشت
قصداً و عمدتاً پای تجلد از مستقر سریر سلطنت خود بیرون ننهاد. لاجرم به اندک زمان

هرج و مرج به حال مملکت او راه یافته در دشت یام و زامن و در کوهستان مسجا و قراتکین تذبذب رو داد و در حدود اورمیتن و استروشن و در صحرای نکبت افزای خاص و خواص تا بر لب دریا آتش بلا بالا گرفت و آشوب و فتنه از حدّ افزون انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشانی مبتلا گردیدند و چهارپا داران آن سرحد از وطنهای خویش دل‌کنده، جلا اختیار نمودند.

القصه بدین دستور و نسق تا به یک سال کامل طرفین به تاز و باز روزگار گذرانیده و به تاخت و تاراج عمر به سر می‌بردند. در این مدت در نزد سلطان محمود خان مقدار هزار مرد جرّار خنجرگذار از اختیار و اشرار از هر دیار جمع گردیده بود. اسب و اسباب و علوفه آنها را از هر باب به فرموده شاه کامیاب عالی جناب از نزد نیابت‌آگاه ابراهیم‌بی دادخواه - حاکم سمرقند - پیایی می‌رسید و در این اثناء دیگر باره محمدعلی خان از هرگونه سخنان بی‌پایان گילה‌گذاری احمقانه را مشتمل به چندین فصل و باب نموده، در نامه درج کرده، به ایلچی داده، به خدمت شاه و الاجاه فرستاد.

چون ایلچی محمدعلی خان آمده به آستان‌بوسی عالی مشرف گردیده نامه را برآورده داد، مضمون نامه مفهوم جناب مستطاب عالی گردید. به جهت الزام حجّت محمدعلی خان خوقندی مکتوب مشتمل به مهر کین مدلل به حجّت دین امین به منشی بلاغت‌قرین فرمان داد مضمون نامه سراسر هنگامه بدین نسق تحریر یافت که:

نظم

طراز سر نامه باشد نخست	به نامی کزو نامها شد درست
خدایی که امید و آرام ازوست	دل مرد جوینده را کام ازوست
رساننده هر چه خواهد رسید	پسند آور هر چه آمد پدید
پس از آفرین جهان آفرین	شنو داستانی تو از مهر و کین
که ای برده دیو غرورت ز راه	چرا پایه خود ننداری نگاه
که با بوزه‌خواران سرود آوری	بلا بر سر خود فرود آوری

چه داری ندانم دگر در دماغ	که بر باد صرصر گشایی چراغ
یسعون الهی به روز نبرد	که از ملک و مالت بر آریم گرد
به هر مرز و بومی که من تاختم	ز مفسد همان خانه پرداختم
کسی کو مرا نیکخواهی نمود	ز من هیچ بدخواهی او را نبود
زبانم چو بر عهد شد رهنمون	نبردم سر از عهد و پیمان برون
درشتی و نرمی نمودم تو را	بدین هر دو قول آزمودم تو را
چو نامه بخوانی نسازی درنگ	نمایی به من صورت صلح و جنگ
تغافل نسازی که سیلاب تیز	به جوش است در ابر سیلاب ریز

القصه نامه سراسر هنگامه را به مهر عالی مزین نموده، به دست یکی از خواجهگان رفیع مقدار شیرین گفتار و الاتبار داده، به جانب خوقند روانه نمود لسانی را نیز به خواجه مشار الیه تأکید فرمود. چون ایلچیان بعد از طی منازل و قطع مراحل به خوقند رسیده، مکتوب را به خان خوقند رسانیده زبانی را نیز به موجب فرمان واجب الاذعان به حُسن عبارت و چرب زبانی به نزد محمدعلی خان تقریر فرمودند، در خاطر خان بغایت مؤثر و جایگیر آمده، میل به مصالحت نموده، خواست که به دست انقیاد در دامن اعتذار درآورد و از سر صدق پای اطاعت در راه موافقت نهاده، نوعی سازد که غبار وحشت و کدورت از میان برخیزد. امرای دولت و هواخواهان او از سر جهل و عناد پای منع و فساد در میان درآورده، نگذاشتند به دست پندار از خاک ادبار به چشمه دولت ولی نعمت و به چشم سعادت خودها بینباشند.

نظم

گزندی که بر شهر یاران رسد	ز تدبیر دستور نادان رسد
کسی را که دولت رود ز آستان	شود با فرومایه همداستان

جان نکبت‌نشان به سخنهای آن بی‌دولتان درآمده، به راه گمراهی رفته، از راه صواب

که هر آینه راه صلاح و عهد پیمایی است، بالکلیه دور افتاده به سرگرمی بوده، هر روزه کفران نعمتی که از وی پيوسته سر برمی‌زد، بی‌تجاشی فکر بداندیشی به خاطر راه داده، ایلچی خواجه را به حبس نظر بند، آرام‌گزین گردانیده نگاه داشت.

نظم

چو تیره شود شاه را روزگار همه آن کند کیش نیاید به کار

بعد از آنی که چون این خبر وحشت‌انگیز به سمع مبارک پادشاه نیکوسیر رسید، فی‌الغور از روی غضب و شدتی که مستولی گردید، به عرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد، اولاً مرتبه گرامی معتمد الدولة العالی آته مراد ایشیک آقاسی ترکمان را فرمان عالی شد که مع جماعت بهرین و یک تیره منقبتیه همه به یک وتیره، درستی خودها را نموده، به زودی در سدّ و ثغور دیزق مستعد خدمت باشند. اخبارات آن حدود را کما حقّه از خیر و شرّ فهمیده به عزّ عرض عالی رسانند.

القصه، امارت پناه مذکور، با سپاه مأمور، اراده خدمت نموده رو به جانب دیزق کرده طی مراحل نموده، به بال استعجال رفته داخل ولایت دیزق گردید. مردم رعایا و سایر فقرا از آمدن این جمع صاحب‌تهور مالا مال بهجت و سرور گردیده، پادشاه زمان را بی‌اختیار دعای خیر نمودند.

الفرض بعد از فرستادن ایلچی که فی‌الواقع پیش‌خانه لشکر است، شاه عالم پناه در خزاین جود و کرم گشاده لشکری را آنچه بایست از اسب و اسباب و از هر باب همه را کامیاب گردانیده از عواطف سلطانی سرافراز و از دنیوی بی‌نیاز گردانید.

نظم

سرگنج بگشاد صاحبقران نه چندان که آن را شمردن توان
ببخشید چندان که شد از سیر ز بخشش نترسد خدیو دلیر

گفتار در لشکر کشیدن پادشاه زمان و شاهنشاه دوران بار
دویم به جانب ممالک فرغانه زمین و هزیمت نمودن لشکر
محمد علی خان بدعهد بی ثبات بی تمکین و فتح نمودن قلعه
یام و زامن و به آسانی به دست افتادن بلاد
استروشن و ملک خجند مع توابع و لواحق آن بی چون و چند

دیگر باره در تاریخ سنه ۱۲۵۸ بود که رای مملکت آرای حضرت ظلّ اللّهی اقتضا
بر آن فرمود که بار دیگر لشکر نصرت اثر به طرف فرغانه زمین کشیده محمد علی خان را
از نو گوشمالی بدهد که دیگر باره پای غرور و پندار از حدّ قدرت و مکت خود بیرون
نهد و از حدّ اعتدال و اعتذار انحراف نورزد. پس بر این نیت صافی طویّت پادشاه با
حمیت به جنبش لشکر ظفر پیکر فرمان داد.

حسب الفرمایش عالی حضرت، عساکر گردون مآثر، با ترتیبی هر چه تمامتر و با
درستی اسب و اسباب و بُکتر، چین کین در جبین مهابت و جلالت انداخته، آلات حرب و
جدال را آماده ساخته، از قبه الاسلام فاخره بخارای شریف برآمده، روی توجه به صوب
مشرق رویه نهاده، فوج فوج اعلام نصرت فرجام را برافراشته، روان شدند.

و نیز اشارات علیّه به نفاذ پیوست که مجموع کلانان ایل و اولوس و سرحد داران
اطراف و جوانب و حکام ذوی الاحترام تمامی ولایات قلمرو از کهنه تا نوبه ترتیب لشکر و
به جمع نمودن سپاه کینه خواه اشتغال نموده نوکر به را از اسب و یراق محظوظ گردانیده
جناب ما را بلا توقف به سمرقند رها سازند.

نظم

به فرمان سلطان کشورگشای	بجنبید لشکر سراسر ز جای
ز آوازه عزم ششاه زمان	بجوشید یکسر زمین و زمان
جهان در جهان لشکر آراسته	ز کوس و گبرکه فغان خواسته
برآراسته یکسر اسب و سوار	همه با سوار آنچه آید به کار
بدانسو به رفتن علم برفراخت	به آهنگ نصرت نوایی بساخت
ظفر همعنان نصرت اندر رکاب	ز بخت جوان خرّم و کامیاب

امیر صاحبقران نصرت نشان با سپاه بی کران از دارالسلطنه بخارای شریف به سعادت و به اقبال و به دولت بی همال نهضت نموده، برآمده رو به راه مقصد نهاد و یکی از معتمدان والامنش را جهت ضبط بخارا و ارگ والا فرمان داد.

نظم

چو آهنگ فرغانه بنمود شاه	به تلقین و الهام و عون الله
بجوشید گفتی زمین و زمان	بجنبید گیتی کران تا کران
روان شد سپاهی به هنگام عرض	شمارش ندانیست کس جز بفرض
شهنشاه در قلب چون نره شیر	چو گوه روان خنگ جنگی به زیر
خروش روارو به کیوان رسید	ز گرد سپه شد جهان ناپدید

و در اثنای راه فوج فوج از سپاه و خیل خیل چون سیل از هر جانب رسیده، جناب عالی را دعا کرده به دریای لشکر می پیوستند. چون بدین منوال شاه بلند اقبال مراحل طی نموده از مضافات میانکالات گذشته، به سرحد سمرقند فردوس مانند رسید تمامی اعیان و کلانان ولایت به استقبال امیر نیکو خصال برآمده، زمین عبودیت را جبهه سا گردیده، جناب عالی را دعا نمودند. چون شاه والا گهر داخل شهر گردید به نزهت فزای پایتخت کوکناش نزول اجلال ارزانی فرمود.

نیابت پناه، دولت دستگاه، ابراهیم بی دادخواه - حاکم سمرقند - زر و جواهر بی شمار

نثار قدوم میمنت ملزوم جناب شاه والاجاه نموده، بسی تحف و هدایای مناسب پیشکش کشیده، به روی امرا جشن شاهانه ترتیب داد. همه امرا از این نوع تکلفات انگشت تحیر به دندان تفکر گزیدند و تمامی حکام ذوی الاحترام و سایر خلایق از خواص و عوام از اطراف و اکناف ممالک محروسه جمع آمده اطنبۀ خیام انتظام و احتشام بر حسب کام و مرام درهم کشیده از فرّ قدوم امیر صاحبقران ظفرقرین بسی تفاخر می نمودند.

نظم

کمران تا کمران زیر چرخ کبود	سرا پرده و خرگه و خیمه بود
منازل ز لطف قسباب خیام	شده رشک روضات دارالسلام
سسرآپرده شأن و دربان او	تو گفتی بهشت است رضوان او
مشاهیر اشراف عالم تمام	به آداب خدمت نموده قیام
همه تهنیت گو کشیدند پیش	نثار هدایا ز اندازه بیش

بر زبان جمهور سکنه و عموم متوطنه پیوسته این دعا جاری بود که مآل اجمالش بدین مضمون است که:

رباعی

که یا رب تو این شاه را لایزال	نگهدار ز آسیب عین الکمال
الهی تو این دولت پایدار	ز چشم بدان جاودان گوش دار

امیر صاحبقران نیکوسیر و پادشاه پاک اعتقاد دین پرور، تا به مدت گرد آمدن لشکر به مزارات اولیا و به زیارات مشایخ با صفا گشته، مسافران و مجاوران و سایر مستحقان را به افاضات و عطیات نوازش فرمود.

در این اثنا از اطراف و جوانب عالم، حکام ذوی الاحشام با لشکرهای مرتب مع اسبابی که آنچه باید و شاید تردد نموده، هر روزه، پیایی همدیگر می رسیدند. حکم جهان مطاع به نفاذ پیوست که نیابت پناه ابراهیم بی دادخواه مقدمه سپاه را به جانب دشت

شیراز کشیده در آن وسعت آباد خیمه و خرگاه برپا نموده، فرار گیرد تا آنکه جماعت لشکری از ضیفی شهر در فسحت آباد صحرا برآیند و فقرای شهری نیز بی‌گزند لشکری آسوده حال و فارغ‌بال باشند.

به موجب فرمان شاه عالم پناه ابراهیم بی دادخواه، مع عسکریه سمرقند به پیشخانه لشکر منصور، هادی گردیده، از دریای کهک عبور فرموده رو به راه مقصد نهاده رفته به دامنه دشت شیراز لشکرگاه کرده فرود آمد. پس بدین نسق حکام قصابات اطراف و جوانب با لشکرهای خود به سمرقند رسیده، جناب عالی را دعا نموده، از آنجا گذشته به دشت شیراز به لشکرگاه رسیده می‌پیوستند. القصه به همین دستور امرای مأمور از نزدیک و از دور از پی یکدیگر آمده جمع گردیدند.

نظم

به فرمان ز هر کشوری مهتری	به درگه رسیدند با لشکری
کمر بسته گردنکشان بنده‌وار	به درگاه آن خسرو کامکار
ز بس کثرت خلق و جوش سپاه	سراپرده و خیمه و بارگاه
چنان گشت گیتی ز نزدیک و دور	که ره بسته گشت بر صبا و دبور
زمین گشت جنبان چو ابر سیاه	تو گفتی همی برنتابد سپاه

و عساکر منصور از هر طرف و هر جانب متوالی و متعاقب آمده به موکب همایون می‌پیوستند. الغرض بعد از جمع گردیدن سپاه، امیر و الاجاه به دولت و به اقبال، ظفر در رکاب، نصرت همعنان، از ولایت سمرقند با اشهب بادیمای ارجمند راکب گردیده روان شد.

نظم

اسب دولت زیر ران، چتر ظفر بالای سر
فتح و نصرت پیش و پس عون الهی راهبر

منزل و مراحل طی نموده به دو کوچ از ینگی قورغان سای بویی و از دره ایلان اوتی

گذشته در صحرای فسحت‌زای ولایت دیزق به سر دو راهه رسیده در لب آب روان نزول اجلال ارزانی فرمود. امارت پناهان اتا مرد ایشیک آقاسی ترکمن و آستانه قلی ایشیک آقاسی منقت که به طریقهٔ ایراول لشکر ظفر پیکر گردیده، پیشتر به دیزق آمده بودند از درون دیزق به جهت استقبال برآمده، آمده به استسعاد رکاب‌بوسی فایز گشتند. امیر صاحبقران نیکو سیر به هر دو دلاور صلت‌های ملوکانه بخشیده، بسی نوازشهای شاهانه نموده، لب به پرسش گشاده، از اخبارات آن حدود پژوهش نمود. هر دو نامور زمین عبودیت به لب ادب بوسیده عرضه‌داشت کردند که جهان‌پناها، الحال از جانب دشمن خبرهای تحقیق چنان مسموع می‌گردد که در قورغان یام، اسحاق بیگ منقت را مع مسافران پراکنده از هر جانب رفته با ضم هزار نفر از مردم قورمه و از سپاه خجندی ایلغر گذاشته و قلعه را از توپ و تفنگ و از اسباب جنگ باید و شاید استحکام داده است و در قلعهٔ زامن برادر محمد شریف اتالیق را با ضم هزار مرد جزار و از آلات حرب آنچه به کار آید تعیین فرموده است و در اوراتپه نیز مقدار پنج شش هزار لشکر مع چندین سردار نامور به جهت ضبط و نسق قلعه‌داری اشتغال دارند.

چنانچه بیان واقعات یک به یک به سمع مبارک شاه خجسته‌صفات رسید به خاطر عاطر آینه‌مظاهر امیر صافی ضمیر فکر بر اصلح‌خطور نموده، ارکان دولت و دولتخواهان ذی شوکت را طلبیده، مشورت فرموده، گفت که به هر حالی که باشد یک بار دیگر ایلچی فرستاده از قاعده و قانون شاهی آن گمراه را آگاهانیده شود. شاید که از خواب غرور و پندار بیدار گردیده، بعد الیوم پای در ورطهٔ گمراهی نهد و به سبب حکومت دنیای دون دنی دوروزه که سراسر او حسرت و پشیمانیست جماعت مسلمانان و سایر سرحدنشینان را در تذبذب و تشویش نیندازد شاید که از کردهٔ ناصواب که خیال باطل و فساد‌انگیزیست پشیمان شده، ایلچی محبوس را رها کرده راه ایلی و آشنایی را گشاده دارد.

پس بر این نیت صافی طویت بار دیگر خواجه را به ایلچی‌گی آن جانب نامزد کرده نامهٔ نیکو فرجام را نوشته به همراهی خواجه مشارّ الیه داده روانه نمود.

نظم

دبیر هنرپیشه را پیش خواند	بفرمود کز خامه گوهر فشاند
سر نسامه کرد آفرین خدای	کجا بود و باشد همیشه بجای
کسی را که او کرد فیروز بخت	بماند بر او کشور و تاج و تخت
که آیین شاهان و رسم مهان	مگر آنقدر داند آن نکته‌دان
که بر ایلچی کشتن و بند نیست	جز این هر که گوید خردمند نیست
ز گوشت نیامد به سوی دماغ	ز قرآن مگر نص الا البلاغ
فرستاده را کن روان بی‌درنگ	مکن شکر عیش بر خود شرنگ
مپرور نهالی که خار آورد	پشیمانی و رنج بار آورد

و چون مکتوب به مهر مبارک مزین و موشح گشت، قاصد مراحل نورد،
خواجه بیابان‌گرد، نامه را به محمدعلی خان رسانید.

چون نامه سراسر هنگامه را گشاده مطالعه نموده، از مضمون مندرجه آن اطلاع حاصل گردید از روی نارسایی و کم فطرتی جهل آن غالب گردیده به سخن چندی از بوزه‌خواران درآمده بی مشورت عقل و صواب‌اندیشی، دست جسارت به تحریک سلسله فتنه و فساد بگشاد و در اندک زمان لشکر یا جوج نشان از حدود اندجان و مرغینان و چُست و کاسان و از ایل و اولوس قرغیز و قزاق و از قبایل چته و قلماق جمع آورده، مع چندین سردار نامدار به جانب اوراتپه فرمایش نموده، خود او هم از تعاقب لشکری پیایی آمده، به ولایت خجند قرار گرفت. اما در دلش بی اختیار خوفی و هراسی مستولی گردیده بود زیرا که ازین پیشتر خواب شوریده‌ای دیده بود.

گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفراقتران از سد و
ثغور دیزق به جانب قصبه یام و زامین و فتح نمودن آن حصن
حصین و رویداد واقعات و حادثات آن سرزمین

نظم

به رخس اندر آمد ز عالی سریر	خدایو جهانگیر روشن ضمیر
روان در پسناش جهانی سپاه	روان کرد رایت بعون اله
روارو به عالم دواختند	سمران سپه رایت انداختند
به جوش آمد از عزم شاه جهان	نوگفتی که گیتی کران تا کران
بیابان به نخجیر بر، تنگ بود	نه لشکر که عرضش به فرسنگ بود

و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ پروردگار چون تلاطم امواج بحار با سپاه
بی کران، جوشان و خروشان کوس و گورکه زنان نهضت نموده رو به جانب مره (؟) بیابان
کرده روان گشت. اولاً مرتبه فرمان قضا جریان به نفاذ پیوست. نیابت آگاه ابراهیم بی
دادخواه و عادل دادخواه منگت و مصطفی قلی توقسابه و اسحاق بیگ بی و عبدالکریم
توقسابه و سالاران شیرآباد و بایسون مع تومانات خودها و سالاران شهر سبزی بانو کران
خود و بردی یار توقسابه یوز مع نوکریه قرق یوز و سلطان محمود خان با هواخواهان خود
این نامبردگان یک منزل پیشرو لشکر ظفر بیکر باشند. راههای دست راست و دست
چپ را با خبر شده ملاحظه نمایند. و به هر جانب قراول گذاشته از آینده و رونده
خبرگیران شده راهی شوند و از هیچ وجه غفلت نورزیده مساهله نسازند.

نظم

به میران شایسته فرمود شاه که آگاه باشند ز حال سپاه
تن آسایی و غفلت از کارها ندانند صواب و ندارد روا
نپوبند مگر بر طریق خرد بود دائم آگاه از نیک و بد

و بدین دستور از تعاقب میران ایراول به میمنه لشکر ظفر اثر به امرای صاحب رأی بخارا سپارش عالی شد که مع تومانات خودها از تعاقب دسته دسته بسو بسته راهی شدند و اینچنین در میسره عساکر گردون مآثر ذوی الاحترام تمامی قصبات میانکالات همه متفق گردیده، با لشکر به خودها پی در پی از تعاقب همدیگر عازم گردیدند و در قلب سپاه ظفر پناه امیر صاحبقران نصرت نشان مع میران خاصه بردار به صد گیر و دار و عبدالصمد خان نایب مع افواج سرباز قادر انداز، توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه را در جلوه در آورده راهی گردیدند که از سورن و هیاهوی این گروه پر شکوه کران تا کران بیابان در لرزه افتاده بود و در تعاقب لشکر منصور قول قراکول و از جماعت ایل و اولوس سراپای ترکمنیه لب آب و حکام ذوی الاحتشام آن سرحد پی در پی راهی شدند.

نظم

شهنشاه توران سپاهی کشید که چشم فلک طول و عرضش ندید
جهان شد ز گرد سواران چنان که خورشید گفتی شد از آسمان

و در این راه و روش امیر صافی ضمیر نیکو خواهش یک شب در موضع رباط نزول فرموده، استراحت ورزیده علی الصباح روز دیگر به دولت، و به اقبال کوچ کرده، قلعه زامن را به طرف دست راست گذاشتند از آنجا گذشته قلعه یام را مرکز وار در میان گرفته، کوس و گورکه جنگ فرو گرفته سورن انداختند.

نظم

سپه چون به قلعه رسیدند تنگ برآمد ز هر جانبی کوس جنگ

که سنگر ز هر سو برافراشتند	قموچی ز هر گوشه بگذاشتند
به ناوک ز نندش که گردد قنیل	که هر کس که جنبد فراز فصیل
سپه انجمن شد به آیین جنگ	فزار کمرها به سان پلنگ
سپه اندر آمد به گیرد حصار	برآمد خروشیدن کارزار
نشیب از فراز و فراز از نشیب	ز بس ناوک و سنگ شد پر نهیب

و در آن واحد از رویداد این حادثات سراسر آفات، اسحاق بیگ منقت و دیگر سردارانی که از دولتخواهان محمدعلی خان به درون قورغان بود از مشاهده آن حال دود حسرت به سر آن جماعت برآمده و آتش خوف و هراس در خرمن تمکن و ثبات آنها افتاده، در ورطه حسرت و مسکنت فروماندند. بالضرور از بیم جان آن سرگله مفسدان نادان، از بالای قورغان لشکر ظفر نشان را به شبه تیر گرفتند. از این جانب به فرمان شاه عالی تبار سپهسالاران نامدار و سرهنگان شجاعت شعار، هر کدام با تومانات خودها در اطراف قورغان مورجل گرفته سنگرها برپا نمودند و عبدالصمدخان نایب، نظام جماعت سربازان را انتظام داده، توپ و توپخانه و آسیاب آتشخانه را به کار درآورده از یک سوی مورجل گرفته، به دبدبه توپ و تفنگ قورغان را مع اهالی آن چون کوره سیماب در اضطراب درآورده بود. به ضرب توپ و زنبورک هر دم دروازه و دیوار آن قلعه را فرو می افکند. و قورغانیان باز از بیم جان به سنگ و کلوخ آن رخنه را مسدود می نمودند. بدین دستور تا به سه روز به جنگ و جدال قیام نموده، ساعتی را مهمل نگذاشتند و تمامی فقرا و رعایای اندرونی با حال خراب و با جگر کباب مع اهل و عیال خودها در ناله و زاری درآمده بودند.

روز سه شنبه بیست و یکم شهر شعبان المعظم بعد از آنی که از مدت محاصره سه روز گذشته بود، یکی از سرداران صافی طوئیت پیشتر قلعه رفته، اسحاق بیگ منقت و دیگر سرداران مفسد افساد آماده را از روی نیکخواهی نصیحت کرده، آواز داد که این چه خیال بیهوده و سودای فاسد است که شمایان را به تپه مخالفت باز می دارد و دیده و دانسته در ورطه هلاکت می افکند. با چنین پادشاه با حشمت معارضه کردن نه طریق عقل

صواب‌اندیش است. از این ورطه بلاخیز و از این زاویه فتنه‌انگیز جز به وسیله عجز و مسکنت خلاصی ممکن نیست.

نظم

به‌شاهی که گردان توران زمین	نهادند سر را به پیشش یقین
چو رستم دوسد بر در بار اوست	گمر بسته وز جان هوادار اوست
نباید شما را به‌شه داوری	همان به که رو سوی عجز آوری
به پستی قلعه مسازید جنگ	که در پیش دولت چو موم است سنگ
چه حدّ شما مردم است کارزار	چنین کار را بس نباشد مدار
همان به کزین قلعه آبی برون	سر بارو ناگشته دریای خون

اسحاق بیگ منقت و دیگر سردارانی که بودند همه از استماع این سخنان وحشت‌انگیز به خود بازمی‌آمدند، اما از روی هراسی که به دل آنها غالب آمده بود چاره بر آمدن را نمی‌دانستند. القصه در آن روز نیز مردم لشکری در اروم کارسازی و بدرستی اسباب انجام قلعه‌داری مشغول گردیدند. چون شب بر سر جنگ درآمد به فرمان شهریار والاتباع جماعت خاصه‌بردار و از بهادران نامدار از هر جانب سورن انداخته کوششهای مردانه می‌نمودند و هر زمان سنگرها را پیش برده پرده از روی کار مردی می‌گشودند و عبدالصمد خان نایب سرافراز با جماعت سرباز نطف انداز به دستور و آیین فرنگ به صد ریو و رنگ به نطف اندازی مقید گردیده قاروره‌های نطف را به جانب قورغان هر زمان حواله می‌نمودند. گویا که از هوا ابر بلا و از بالا آتش می‌بارید. صدای توپ جزائیل و طراقی پر طمطراق شمخال و تفنگ، زهره مردم را می‌درید. در این دم قاروره‌های نطف اندرون قورغان افتاده آتش بلا بالا گرفته، ترو خشکی که بود به یک منوال می‌سوخت.

نظم

ز نطف سیه قورغان برفروخت عمارت سراسر همه پاک سوخت

ز بس دود کآمد فراز و فرود سیه شد به یکباره چرخ کبود
چنان دود شد سوی گردون بتاب که شد چشمهای کواکب پر آب

القصه دمبدم تابش آتش زیانه زده، زیاده‌تر می‌شد به حدی رسید که درون قورغان چون کوره حدادان تفسید. مردمانی که بودند در لب حوضی که اندرون حصار است گرد آمده، حرارت آتش را به آب تدارک می‌جستند. در این دم در حین سراسیمگی و پریشانی، فرمان قضا جریان به نفاذ پیوست که عساکر گردون مآثر به یکبارگی از چار حد حصار گرد آمده توجه نمایند.

حسب الفرمایش عالی حضرت لشکر منصور از نزدیک و از دور متوجه گردیده و از هر طرف قورغان نردبانها گذاشته به بالای قصیل قلعه برآمدند. از جانب دیگر در آن قلعه رخنه‌ها نیز در انداخته دروازه قلعه را گشاده به قهر و غلبه تسخیر نمودند و در حین تلاش و فرخاش کس بسیاری از اعدا کشته گردید.

نظم

بسی تن که بی‌سر شد از تیغ تیز نه دست نبرد و نه پای گریز
هر آن کس نشد کشته از تیغ و تیر ببردند غارتگرانش اسیر
زن و بچه و خان و مان هر چه بود گرفتند و تاراج کردند زود

بقیه السیفی که بود از سپاه و از فقرا به دست لشکری افتاده، اسیر شدند. اسحاق بیگ منقّت مع سرداران دیگر نیز به دست افتاد و اسیر شدند. و تمامی بندیان را در بیرون قلعه یام در یکجا جمع نموده قلعه را به باد تاراج بر باد دادند.

علی الصباح روز دیگر اسیران را به فرمایش عالی از یکسر از نظر انور همایون گذرانیدند. حکم واجب الاذعان به نفاذ پیوست که اسحاق بیگ منقّت کورنمک را مع سردارانی که در قورغانداری پای تجلد فشرده، بی ادبی نموده بودند همه را به جلاد زحل هیبت مریخ صلابت سپاریده، از تیغ بیدریغ، سر از تنه آنها جدا نمودند. و دیگرانی که از سپاه فقرا مانده بود همه را مع زن و فرزندانش به جان امان بخشیده آزاد کردند. بعد

از آن یکی را به جهت ضبط و نسق آنجا تعیین فرموده، از آنجا به سعادت و به اقبال عنان عزیزمت به صوب قصبه زامن تافته روان گردید.

نظم

به سپاهی ظفر طبیعه آن کارسازش مهیمن دیتان
 او به دولت نهاده روی به راه نصرتش همعنان بعون اله
 به سعادت قرین فتح و ظفر عون و تأیید ایزدی یاور

چون رایت نصرت شعار یعنی لشکر جرّار پادشاه کامکار ظفرکردار در اطراف زامن رسیده، پیرامون حصار را فرو گرفتند و به رسم محاصره به گرداگرد حصار فرود آمدند، چنانچه که امارت پناه آستانه قل ایشیک آقاباشی قبل از محاصره یام به فرمایش شهنشاہ نیکو فرجام مع قول دیزق و لشکریه کوهستان آمده، قصبه زامن را محاصره نموده به تنگ آورده بود. چون مردم قورغان رسیدن لشکر نصرت اثر را قضای بر بالای بلا مشاهده نمودند و احوال ساکنان قلعه یام را نیز شنوده بودند، لاجرم جماعت فقراء آن ولا از سر عجز و انکسار در ناله و زاری درآمدند که غریب و خروش از درون قورغان می برآمد. سرهنگان اندرونی به ناله و زاری آن جماعت گوش ناکرده از روی ناموس و ننگ بی درنگ، دست به حربه جنگ برده، به توپ و تفنگ از بالای فصیل قلعه به بیرونیان حمله می آوردند.

پس غیرت صاحبقرانی گریبانگیر گردیده، بفرمود که سپاه نصرت پناه به گرد حصار رسیده دست قلعه گشایی از آستین توانایی بیرون آورده، پای جلادت به سعادت پیش نهاده، به دستوری که داشتند قیام نموده، در اطراف قلعه زامن سنگرها برپا نمایند.

سرداران نامدار با جماعت خاصه بردار به امثال امر عالی شاه ظفرکردار مبادرت نموده، سنگرها برپا کرده، در مورجلها قرار گرفتند و در اروم تیر تفنگ کوشیدند، و از یک سو عبدالصمد خان نایب با افواج سربازان عراده های توپ و تفنگ و زنبورک و جزائیل را خوابانیده، بی تحاشی به جانب قورغان حواله می نمودند که از این هنگامه

جانگداز جماعت سرباز، زلزله به قورغانیان افتاده بود.

نظم

چو از هر دو رو جنگ پیوسته شد	دَرِ آشتی در جهان بسته شد
خروش یلان برگذشت از سپهر	دم نای روین برآمد به مهر
نبرد آزمایان دشمن شکار	رخ از کین نهادند سوی حصار
وز آن سو برین لشکر تیز جنگ	ز قلعه همی تیر بارید و سنگ
ولیکسن نسیامد یکسی کارگر	که یاری ده شه بود دادگر

و چون آتش حرب و قتال اشتعال یافت و نیران و غا بالا گرفت، حکم اندازان سپاه فیروزیه ضرب تیر دیده دوز، و شمشال بی اهمال قورغانیان را از بالای سور به نوعی دور می کردند که کسی را مجال آن نبود که سر بر آورد. هر زمان بیرونیان آواز کوس و گورکه افسانه حادئات قلعه یام را به گوش هوش اندرونیان رسانیده، نصایح مشفقانه می نمودند. چون تذبذب و دهشت و هراس و وحشت به مردمان قورغان افتاده بود از این جهت سرداران مفسد، دست از کارزار برداشته، زبان به زاری و زینهار بازگشاده، از راه اعتذار و استغفار درآمده، به جناب عالی عرضه داشت نمودند که اگر پادشاه زمان از خون این مجرمان درگذرند، قلعه را به خادمان آستان ملک پاسبان سپاریده برآمده بدر شویم و به جانب وطن های خود رویم.

جناب ظلّ اللّهی از روی شفقت و مرحمت پادشاهی ملتمس آنها را مبذول داشته فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که دو سردار نامدار از این جانب رفته، به عهد و امانی که دل آنها قرار گیرد، مقرر نموده، قلعه را مع اسباب قورغانداری به دست اقتدار گرفته، آن جماعت را برآورده از دست لشکری محافظت کرده از بندرگاه مخاطره گذرانیده به جانب اوراتپه راهی سازند.

حسب فرمان عالی امارت پناهان، ابالت آگاهان، پروانه پروانچی منقبت و ابراهیم بی دادخواه، هر دو دولتخواه حشمت آگاه، در تحت دروازه قورغان رسیده، قورغانیان را به

نوید استخلاص شادکام گردانید و عبدالعلی دادخواه و دیگر سرداران آن قوم گمراه را طلبیده از هر جانب سخنها رانده، پیمان را به ایمان مؤکد ساخته و همه آن جماعت را با اتباع و اشیاع، از تاخت و تاراج محافظت نموده، از قراول گذرانیده، راهی نمودند. چون قورغان زامن را ضبط و نسق نموده، خاطر جمع گردیدند، یک شب در آنجا خواب کرده، علی الصبح روز دیگر فرمان قضا جریان به نفاذ پیوست که نیابت آگاه ابراهیم بی دادخواه مع میران منغلای متوجه جانب اوراتپه گردیده، پیشخانه لشکر منصور را کشیده، به موضع سواد رسیده، به جای دلخواه لشکرگاه کرده، فرود آیند. امارت پناهان مأمور به امر عالی مبادرت نموده با لشکر فیروزی اثر ایراول روان گردیدند و از تعاقب نیز میران اونک و سول با لشکرهای آراسته پی در پی راهی شدند و نیز جناب عالی متوالی به سعادت و اقبال با بقیه عساکر گردون مآثر نقاره روارو فرموده، روان گردید.

نظم

روان شد به فرخنده تر ساعتی فزاینده دولت به هر ساعتی
 بجنبید لشکر کبران تا کبران به جوش اندر آمد زمین و زمان

چون امیر صاحبقران ظفراقتران با لشکرهای اونک و سول و قلب و جناح مراحل پیموده، پیاپی رسیده در بلندی موضع سواد، در لب آب روان نزول فرموده، به راهها قراول گذاشته، در آن منزل استراحت نمود. هشت روز دست بخشش و کرم گشاده با خواص بندگان و هواخواهان که در این مدت به وظایف خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده بودند، به عواطف و مراحم پادشاهانه اختصاص بخشیده، سرافراز نمود و مهتران را به صنوف سنیه گرامی داشته، به مراتب و به مناصب علیه رسانید و کهتران و سایر المان را موجب داده از دنیایی بی نیاز گردانید. از این وجه لشکری را پشت استظهار از داده و پاداش شاه کامکار قوی گردیده، روز هیجا را به صد جان و دل خریداری می کردند.

نظم

سر گنج و دست کرم برگشاد سپه را به داد و دهش کرد شاد
غنی گشت لشکر بسی خواسته سراپا مکمل شد آراسته

و در این منزل قراول چند ایلچی را گرفته دستگیری نموده آورده، از احوال لشکر محمدعلی خان پرسش نمودند. آنها چنین گفتند که محمدعلی خان لشکر بی کران را مع سالاران و سرداران معتمد به جانب اوراتپه فرستاده بود که آمده به بیرون اوراتپه لشکرگاه کرده، فرود آمده، همه مستعد و تیار شده، گوش بدین جانب داشته، ایستاده‌اند ولیکن فتح یام و زامین را شنوده همه آنها در کار خودها متحیرند.

القصة بعد از استماع این سخن امیر نیکو فن، سران سپاه و دولتخواهان حشمت‌جاه را طلبیده، در این باب مصلحت جست. حضار مجلس همه زمین عبودیت بوسیده عرض بندگی نمودند.

نظم

که ما زنده و دشمن شه به جای برآنیم نپسندد این را خدای
که از شاه رایت برافراختن ز ما بندگان جان فدا ساختن

چنانچه که حضرت ظل الله جهان‌پناه از همت و حوصله سپاه به تفرس آگاه گردید، اولاً مرتبه سلطان محمود خان و بردی یار توقسابه را با دو هزار مرد صفدر به ایراول لشکر سپارش نمود و از تعاقب آن نیابت پناه ابراهیم بی دادخواه را مع قوشون سمرقند و عادل دادخواه را مع قول اورکوت و ماغیان و کشتوت و مصطفی قلی میرآخور را مع نوکریه پنجه‌کنت و سرهنگان شهر سبزی را با تابعان خود و اسحاق بیگ توقسابه را با لشکر فیروزی اثر قرشی و چراغچی و عبدالکریم توقسابه افغان را با لشکر جرار خزار و بایسون و شیرآباد، این جمع را نیز به حمایت آنها به پیشرو لشکری تعیین فرمود. میمنه را با فر و شکوه، از امرای پایتخت دارالسلطنه بخارا که امثال تیلر قابل دادخواه و آته مراد ایشیک آقاسی ترکمن و عبدالکریم توقسابه و ملا عاشور محمد توقسابه و قابل بی و

حکیم بیگ توقسابه و رحمان قلی توقسابه و کریم قل میرآخور و عوض مراد میرآخور قلماق و خدای شکور میرآخور و غیرهم آراسته و پیراسته گردید و در میسره، تمامی حکام ذوی الاحترام قصبات میانکالات معین گردید و در تعاقب لشکر منصور میران سراپای لب آبی با جماعت طبقات ترکمانیه سپارش یافت و در قلب لشکر همایون امیر صاحبقران ذوفنون با تکمیل سرکردگان خاصه بردار و با افواج سربازان نامدار مقرر گردید.

روز سه شنبه پگاهی روز از آنجا به فرّ و اقبال کوچ کرده، روی جلادت به صوب اوراتپه نهاده، چون دریای ناپیدا کنار، جوشان و خروشان، کوس و گورکه زنان راهی شدند. و از ابتدای میمنه تا انتهای میسره یک فرسنگ راه به زیر سم مراکب یکباره پیموده می گردید. از وقت عبدالله خان تا به زمان این شاه عالی شان چشم دوران این چنین سپاه بی کران ندیده بود. پس اعلام دولت برافراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته، فوج فوج به چندین اوج روان گردیدند.

نظم

در روارو فتاد موکب شاه	نم به ماهی رسید گرد به ماه
لشکر انگیخت بیش از اندازه	تیغها نیز گشت، کین تازه
نالۀ کرهنای و رویین خم	در جگر کرد زهرهها را گم
کوه و صحرا ز بس نفیر و خروش	بر طبقات آسمان زد جوش
لشکری بیشتر ز مور و ملخ	گرم گشته چو آتش دوزخ
همه فولاد پوش و آهن خای	کین کش و دیو بند و قلعه گشای
هر یکی در نهاد خود شیری	قایم کشوری به شمشیری

و عساکر گردون مآثر با ترتیبی هر چه تمامتر گروه گروه علمها برافراخته، چین کین در جبین مهابت و جلادت انداخته، متوجه جانب اوراتپه گردیدند. در آن روز ایلچی به لشکر مخالف خبر رسانید که پادشاه بعد از فتح یام و زامین از آن سرزمین کوچ کرده

آمده به سواد پام فروذ آمد و از موضع سواد نیز لشکر را مرتب نموده، بدین جانب بی‌استحاله اراده فرمود. از استماع این خبر وحشت‌آثر سالاران لشکر مخالف سراسیمه‌وار لشکری را خبردار کرده بیشتر از خودها قراول و ایراول تعیین کرده لشکری را اونک و سول و قلب و جناح آراسته گردانیده تا به یک فرسخ راه مشیت پیشگی برداشته راهی شدند(۹)

القصد سلطان محمود خان و بردی یار توقسابه یوز با دوهزار سپاه چپاغچی و قراول لشکر منصور بود، در موضع «جوی لنگر» با قراول لشکر دشمن رو به رو افتاده، به یکدیگر حمله آوردند.

نظم

برآمد خروشیدن کره‌نای فغان دلبران رزم‌آزمای
قراول به هم اندر آورده روی جهان شد پر آواز پرخاشجوی

سلطان محمود خان و بردی یار توقسابه یوز به دلیری تمام به اندک کوشش قراول دشمن را برداشته تا به پیشخانه لشکریان رسانیدند. جنگ ترازو شد و نیران قتال بی‌اهمال اشتعال یافت.

نظم

به تأیید دولت چو غرّنده شیر درآمد به جنگ هر دو شیر دلیر
کفش گفتی ابر است، شمشیر برق ز باران قهرش به دم خصم غرق

و در این وقت گیر و دار، امارت پناهان، شجاعت آگاهان، ابراهیم بی‌دادخواه و عادل دادخواه مع سرداران دیگر با دوازده هزار لشکر خودها را رسانیده صف سپاه پیشخانه دشمن را برداشته، زده، بسته، کشته، راهی شدند و از آن جانب دشمن نیز یکی هجوم نموده به یکدیگر درافتاده جنگ را مغلوبه ساختند. بهادران نبردآزمای از هر دو جانب دادِ مردی و مردانگی می‌دادند و بسی از سواران به خاک هلاک افتادند و مردم بسیاری از

طرفین زخم‌دار شدند.

نظم

ز نیزه نیستان شد آوردگاه	بپوشید دیدار خورشید و ماه
چو دریای هیجا درآمد به جوش	ز مردان جنگی برآمد خروش
پراز ناله کوس شد مغز میغ	پراز آب سنگرف شد جان تیغ
اجل فتنه را کارسازی نمود	سپه با سپه دست یازی نمود
دهاده برآمد ز هر دو گروه	بیابان نبود هیچ پیدا ز کوه
برآمد ز لشکر ده و دار و گیر	بگردید روی هسوا همچو قیر

و در این اثناء با شهنشاه عالم پناه خبر رسانیدند که لشکر ایراول با لشکر مخالف ملاقای شده رو به فرخاش و تلاش آورده‌اند. به شنیدن این خبر امیر صاحبقران نیکو سیر را نایره جرات صاحبقرانی برافروخته، به میران اونک فرمان قضا جریان نفاذ یافت که با تومانات خودها قدم شجاعت پیش نهاده به لشکر سمرقند مدد رسانند.

میران اونک نیز فی الفور به امثال فرمان عالی مبادرت نموده علمها را جلوه داده مع دو هزار لشکر نصرت اثر لجام ریز راهی شدند. وقتی رسیدند که لشکر خوقندی به لشکر پیش رسیده سمرقندی زیاده سری کرده ایستاده است. همه به یکبار دست به تیغ و سنان یازیده از هر جانب حمله آورده، از کشته پشته‌ها برآوردند. خروش و هیاهوی مردان کارزار در این گنبد دوار بیچیده، هدر می‌رفت.

نظم

برآراست رزمی که خورشید و ماه	ندیده‌است هرگز چنین رزمگاه
دلبران همه درهم آمیختند	چو رود روان خون همی ریختند

بعد از آن سلطان کامکار به ارتکاب کارزار بر تن مبارک جوشن پوشیده رُمح خارا

شکاف به دست خود گرفته به عون عنایت آفریدگار، روی توجه به سوی دشمن نهاده، یسو بسته از تعاقب میران اونک و سول مع سرکردگان خاصه بردار با جماعت سرباز قادر انداز، کوس و گورکه فرو کوفته را هی گردید.

نظم

روان شد به کردار شیر دلیر	نهنگی به جنگ، ازدهایی به زیر
عَلَمها کشیدند لشکر کشان	پدید آمد از روز محشر نشان
بجوشید هامون بلرزید کوه	روان گشت لشکر گروهها گروه
غریویدن کوس گردون شکاف	زمین را درافکند پیچش به ناف
سپاهی به کثرت فزون از حساب	به آیین فروزنده تر ز آفتاب
همه غرق فولاد آهن گسیل	هژبران پیل افکن شیردل

و چون پادشاه زمان و صاحبقران دوران با سیلاب لشکر بی کران رو به آوردگاه آورده، به دشمن نزدیک رسید و لشکر مخالف از پیامی رسیدند. لشکر منصور واقف گردیده، صولت لشکر ظفر لوا را که نهنگان دریای هیجانند، بارها می شنیدند و به معاینه بدیدند، دانستند که قوه مقاومت به این لشکر تمام شوکت از حیث امکان بیرون است. لاجرم سیلاب رعب و هراس در خانه ثبات و تمکن آنها راه یافته، توقف نتوانستند نمود. ناچار خیمه و خرگاه و ائانه بارگاه را همچنان در لشکرگاه جابه جا گذاشته از هر جانب جنگ و گریز انداخته فرار برقرار اختیار نمودند. چون ستاره سحری که از طلوع مهر درخشان خاوری مضمحل و ناچیز گردد، لشکر مخالف به اطراف هامون منتشر گردیده، هزیمت غنیمت شماریده، روی به گریز نهادند. لشکر فیروزی نشان به فرمان واجب الاذعان از عقب دشمنان تکامیسی کرد، به تیغ عمر فرسای و به رمح روح ربا دمار از روزگار دشمن برآورد.

نظم

سپه در عقب جمله با تیغ تیز	مخالف شتابان به راه گریز
ره دور در پیش و دشمن تر پس	مبادا چنان حال بر هیچ کس
گروهی نهادند رو در گریز	گروهی بسدادند سر در ستیز
فلک خاکشان بر سر بخت بیخت	فکند این سلاح آن یکی رخت
فستاده همه راه و بیراه تیز	سلاح و قماش و زهر گونه چیز

بهادران لشکر ظفرپیکر به تعقیب یکدیگر به تیغ و تبر، به نیزه و خنجر داد مردی و مردانگی می دادند که فغان از جان مفسدان تا به آسمان برآمده بود و بسیاری از هواخواهان و سرداران لشکر ایشان به دست دلاوران در آن روز فرخاش و در حین جنگ و تلاش به قتل رسیده بودند.

نظم

هزیمت درافتاد بدخواه را	خدا داد فرصت شهنشاه را
گرفتند و کشتند و آویختند	ز دشمن بسی جوی خون ریختند
تو گفتی مگر در شفق شد هلال	به خون غرقه شد مرکبان را نعال
ز خون و ز کشته نمی شد گذشت	میان دره از بر راه دشت
یکی بر زیر دیگری سرنگون	جهان شد پرآغشته در خاک و خون
بیابان همه پشته در پشته شد	قراوان ز خوفندیان کشته شد
که اندازه ای ناید آن را پدید	نه چندان غنیمت به لشکر رسید
منازل کران تا کران گشته پر	ز سیم و زر و زیور و لعل و درّ
فستاده به دست کس و ناکسی	مسواشی و اولاغ و حیوان بسی
سپه بی نیاز از غنیمت شدند	چو آن بدسگالان هزیمت شدند

و از آن جنگ لشکر بیگلاریبگی که حاکم ولایت تاشکند و سرحد دشت قپچاق

است با قول قزاقیه چون رو به هزیمت نهادند و از تعاقب آنها لشکر منصور به تکامیشی افتاده بعضی را کشته و برخی را بندی کرده گرفته، بقیة السیفی که بود سراسیمه وار گریخته، رفته، خودها را به دریای خونخوار زدند. بلکه به گرداب فنا افکندند. اکثر از آن قزاقان به همراهی اسبان به غرقاب بلا افتاده، طعمه مار و ماهی گردیدند. لشکری که سردار و سرهنگ لشکر بود به حال ابتر به اندک معدودی از دریای پر خطر گذر کرده به جانب تاشکند بدر رفت.

نظم

چنین داد پاسخ که از جنگگاه	چو بگریخت لشکر به حال تباه
به تالان و تاراج داده چشم	نه خرگاه و چادر نه طبل و علم
درافکنده خود را چو ماهی در آب	بدان سو چو بگذشت با صد شتاب
سپاهش ز پی با هزاران ندم	پیاده به صد رنج پاها ورم
سر و رو چو انگشت بر سوخته	ز گرمای ره چهره افسروخته
ز حسرت لب خشک و پر خون جگر	گرسنه شکم پر ولی چشم تر
به دریا رسیدند مضطر همه	سراسیمه از هول یکسر همه
نه گشتی مهیا نه سامان سال	هم از بیم بودن در آنجا محال
به دل ترس آمد هراسان شدند	چو سکلاب خود را به دریا زدند
وز آن آب گه زیر و گاهی زیر	گاهی پا به بالا شده گاه سر
به صد رنج و محنت همی نیم جان	به ساحل کشیدند بعضی از آن
دیگر مابقی رفته در ته چو سنگ	شده زیر دریا خوراک نهنگ

و محمد شریف اتالیق که نیابتاً از قبل محمد علی خان سپهسالار لشکر بود و حلّ و عقد سراپای ممالک فرغانه زمین مفوض به رأی او بود در این جنگ مغلوبه به دست یکی از لشکری افتاده بود. او را آورده، منظور نظر انور عالی گردانیدند. جناب عالی فرمودند که برده، در قطار بندیان، در بند نگاه دارند.

الفرض چون نسیم فتح و ظفر از مهبّ ملک اکبر بر پرچم رأیت سعادت آیت وزید،
 شهنشاه گیتی ستان، مظفر و منصور، عنان عزیمت به جانب استروشن معطوف داشته،
 روان شد. و در این وقت مردمان قلعه را از مشاهده این واقعه هایلّه غریب و از این حادثه
 مهیب آتش قَلَق و اضطراب در نهاد آنها افتاده، دود دهشت و حیرت از فرق آنها برآمد.
 تمامی اهالی ولایت اوراتپه از اعیان و اشراف از سر اطاعت و انقیاد به طریقه استقبال
 برآمده، به رکاب بوسی همایون عالی فایز گشتند و مراسم بندگی و طاعت‌گزاری بر جای
 آورده، به عنایت بی غایت و به مرحمت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند.

بعد از فراغ خاطر، شاه والاجاه آینه مظاهر، داخل شهر گردیده به موغ که نشیمنگاه
 فرمانروایان و حاکمان آنجاست برآمده، به فیروزی تمام مع ارکان دولت قرار گرفت.
 جمهور سکنه و عموم متوطنه آن بلاد را معطوف به عاطفت خسروانی و به مرحمت
 خاقانی سرافرازی بخشیده، تا به سه سال به نوید بهجت پیام درِ خانی موافق مرام،
 شادکام گردانیده، چرچیان لشکر منصور موفورالسرور ندا دردادند و کریم‌قلی دادخواه
 را که از قبل محمدعلی خان حاکم بلاد استروشن بود، مع اهل و عیال آن و محمد شریف
 اتالیقی و چند سردار دیگر که در آن جنگ به دست افتاده بود، همه را روانه جانب بخارا
 نمودند. و این فتح نامدار بعون عنایت پروردگار در سنه ۱۲۵۷ در سال بَقَر در روز
 سه‌شنبه در اخیر شعبان معظم بود که روز جمعه خطیب رطب‌اللسان نصرت‌بیان خطبه
 این فتح نامی به نام خجسته فرجام اقبال فرخنده مآل امیر صاحبقران ظفرقرین بخواند
 والله الحمد و المنة.

منشیان بلاغت‌شعار و کتاب‌براعت آثار به کلک لطایف گذار ظرایف نگار، ظفرنامه‌ها
 بوپرداخت و مبشران برق سرعت را به اطراف عالم روان ساخت.

نظم

دبیر سخن گستر چیره‌دست	نشست و ظفرنامه‌ها نقش بست
به هر کشوری گشت قاصد روان	بر آوازه فتح نو شد جهان

نویدی که دشمن از او در غم است ز آوازه‌اش دوستان خرم است

و در آن مکان فرحت نشان مجموع کلاتوران و سرداران ایل و اولوس طبقات اوزبکیه را از امرا و ارکان دولت به انواع نوازش و تربیت سرافراز گردانیده، پایه قدر و منزلت ایشان را برافراخت و سایر المان لشکری را نیز به داد و دهش از هر چه تمامتر باید و شاید، بنواخت.

نظم

نوازش بسی کرد با آن گروه	ز دریادلی شاه دریاشکوه
به خروارها داد دینار و گنج	سران سپه را که بردند رنج
ز نو هر زمان خلعتی ساختن	غنی کردشان از زر انداختن

گفتار در نهضت نمودن شهنشاه شکوهمند به جانب
دارالملک ولایت خجند و فتح آن بلاد دلپسند مع توابع
و لواحق آن

اولاً مرتبه فرمان فرخنده مآل لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که بردی یار -
توقسابه یوز و سلطان محمود خان مع تومانات خودها، عزم ولایت خجند را به دلها جزم
نموده، روانه آن جانب شوند.

و نیز امارت پناهان ایالت آگاهان ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه مع میران منغلای
با لشکریه خودها از تعاقب قول قراول پی در پی راهی شده، پیشخانه لشکر نصرت اثر را
بدان جانب کشند.

حسب الفرمایش عالی حضرت امرای ذی شوکت به امر عالی مبادرت نموده، بیابی
یکدیگر راهی شدند.

بعد از آن امیر صاحبقران سعادت نشان گیتی ستان، مرکب تیزگام دولت زیر ران، ظفر
در رکاب، نصرت همعنان، با رایت فتح آیت، به سعادت و به اقبال بی همال روی اُبّهت و
جلال به صوب دارالملک خجند نهاده، با خیول لشکر و با شکوه از هر چه تمامتر
روان گردید.

نظم

کران تا کران جهان چون سحاب	سپاهی شمارش برون از حساب
فضای زمین عرض لشکرگهش	معطر جهان از غبار رهش
خروش سپاه از فلک درگذشت	بفرید کوس و بجوشید دشت

عَلَمَهَا بِرَافِراخْتَه رَنگ رَنگ روان گشت لشکر بسی بی درنگ
 ز بس جوش لشکر به بیراه و راه بسیط زمین تنگ شد با سپاه
 همه با دل شاد و با ساز جنگ همه گیتی افروز با نام و ننگ
 ز هر جانبی رایستی فوج فوج روان گشت لشکر به صد ذوق اوج (۲)

بر ضمایر نکته‌سنجان دانش خفی مبادا که بعد از فتح بلد استروشن حکم عالی صدور یافت که امارت پناه آستانه‌قلی ایشیک آقاباشی به طریقه ایلچی گی به جانب خجند به پیش محمدعلی خان رفته، لسانی گوید چنانچه که بلاد استروشن از دست گماشتگان و ملازمان تو به آسانی به دست خادمان این آستان ملک پاسبان افتاد، از این وجه اگر در دل تو حسرتی طاری گردیده باشد، باید که خود تو پای تجلد فشرده، لشکر پراکنده را جمع نموده به خجند ایستادگی نمایی. ان شاء الله تعالی وقتی که به جانب خجند لشکر ظفریگر اراده نماید، چه نوع حوصله که در خاطر داری کارفرمایی تا آنکه آرمانی در دل تو باقی نماند.

چون آستانه‌قلی ایشیک آقاسی به امثال فرمان عالی مبادرت نموده، از وجه ایلچی گی جانب خجند راهی گردید. چون به قریبی ولایت خجند رسید می بیند که فقرای خجند، چوق چوق اصناف پیشکش و تارتق مهیا نموده، اراده جانب اوزاتپه کرده می آیند. آن جماعت ایلچی را دیده خبر رسانیدند که محمدعلی خان شکست لشکر خود را فهمیده از روی خوف و هراسی که در دل داشت از فقرای خجند هراسیده، ایستاده نتوانیست، با چند معدودی برآمده به جانب خوقند بدر رفت.

چون آستانه‌قلی ایشیک آقاسی به مجرد شنیدن این خبر به سرعت تمام تکاور تیز لگام را رانده، در هیچ جا نایستاده، به خجند رسیده، از آنجا نیز خبر تعیین گرفته، به شتاب تمام به جانب خوقند برآمده، روان شده، به موضع اسفسار از تعاقب محمدعلی خان پریشان روزگار رسیده، پیام وحشت انجام از جانب پادشاه نیکو فرجام رسانید. چون سپارشات زبانی را سراسبکی گذرانید، محمدعلی خان بیچاره از روی عجز و اضطراب، مهر خود را برآورده، به دست ایلچی مشارالیه داده، فرزند ارجمند خود را مع یکی از

معمدان خود، رهاره به ایلچی همراه کرده، واپس گردانید. التجا نمود که اگر حضرت جهان‌پناه مرحم خاقانی را شامل حال این بر جا مانده بادیه سرگردانی ارزانی داشته تقصیرات گذشته را معفو دارند، هر آینه از مکرمت پادشاهی عجیب نخواهد بود.

چون ایلچیان را رخصت داده از همان منزل بازگردانیده خود خان بی سر و سامان به جانب خوقند راهی شده به جد و جهد تمام راه می‌پیمود. پس از آن ایلچیان مع پسر محمدعلی خان از موضع اسفسار مراجعت نموده، به بال استمجال به سوی مقصد اقصی که آستان نصرت نشان اعلی است روی توجه نهاده، راهی گردیدند. از ولایت خجند گذشته در اثنای راه در لب آق سو رسیده، رکاب ظفر انتساب همایون عالی صاحبقران سعادت نشان را بوسه داده، به جمال مبارک مشرف شده، مراسم بندگی و طاعت گزاری برجای آورده، لب به دعا و ثنا برگشادند. پسر محمدعلی خان مهر پدرش را برآورده به دو دست ادب به پیش پادشاه جهان‌پناه گذاشته، عرایض لسانی که داشت یک به یک از جانب پدر عرضه داشت نمود. جناب ظلّ اللّهی او را به عواطف خسروانی سرافرازی بخشیده، بسی نوازش فرمود. قبل از این فقرای خجند نیز در اثنای راه به رکاب بوسی شاه والجاه رسیده، خیل خیل هر کدام به قدر استعداد و فراخور احوال پیشکشها کشیده، زبان نیازمندی برآورده، ثنا گستر شهنشاه نیکوسیر گردیده، جناب عالی را دعا نمودند.

نظم

زمین بوسه دادند در پیش شاه	که خالی مباد از تو تخت و کلاه
تویی آن جهاندار کشورگشای	که از داد و دین آفریدت خدای
به هر جا که رو آری از نیک و بد	پناهت خدا باد پشتت خرد

الغرض، مرکب جهان‌گشای سلطان فرّخ‌های فرمانروای، یک شب در لب آق سو استراحت فرموده، علی الصبح روز دیگر از آنجا به سعادت و به اقبال کوچ کرده، قصابات

نوقوش تیگرمان، آق‌تپه، طغایک و غولک انداز را واپس گذاشته، از دربند تنگی گذشته، به شهر خجند که عروس عالم است بی تعرض غیری هم آغوش گردیده، به ارک آن ولاکه از طارم اعلیٰ برتر است نزول اجلال ارزانی فرموده، و به اقامت لوازم شکر و سپاس مالک‌الملک - تعالی و تقدس - قیام نمود، و آن منزل خجسته شمایل از فرّ و صول و حلول رایت سعادت آیات، نزاهت جنّات یافت. آوازه نقاره شادیانه کوه مغول را در رقص درآورده بود. نفیر نای و کزه نای دریای پر امواج را در شورش آورده بود. و بر حسب فرمان قضا جریان عساکر گردون‌مآثر، فوج فوج، بیرق بیرق از درون خجند گذشته به جانب شرقی شهر در بالای راه خوقند، خیمه و خرگاه و اثاثه بارگاه برپا نموده لشکرگاه کرده، فرود آمدند.

و نیز عبدالصمد خان نایب با جماعت سربازان و سرکردگان خاصه بردار، نیز مع تومانات خودها موافق مرام شاه نیکو فرجام و الاجاه از اطراف ارک تا بر لب دریا از لب دریا تا نشیب بالا، چادرهای رنگارنگ برپا نموده، فرود آمدند. سرداران نامدار و امرای عالی مقدار در پایه سریر نصرت مصیر جمع آمده، زانو زده زیان بهجت و استبشار به تهنیت مبارکبادی آن فتح نامدار گشاده، نثار بسیار و خیرات بی شمار بر مساکین آن دیار بخشیدند. پسر محمد علی خان را مع معتمدالدوله فرستاده آن در پایه سریر اعلیٰ حاضر آورده، به مراحم پادشاهانه به صنوف مکرمت و نوازش اختصاص بخشید و آستانه قلی ایشیک آقاسی را بار دیگر به طریقه ایلچی گی به جانب خوقند روانه نموده فرستاد.

گفتار در نهضت نمودن شاه والجاه و شهنشاه شفقت آگاه

به جانب خوقند

چون از عون عنایت الهی و از فیض فضل نامتناهی فتح چنین شهر نامدار به دست
شاه ظفر کردار میسر گردید، رایت نصرت شعار شاه سلیمان وقار، سپهراقتدار، محفوف
حفظ و تأیید پروردگار، به سعادت و به اقبائل از ولایت خجند برآمده، روی توجه به
صوب دارالملک خوقند که محل استقرار سریر سلطنت و پایتخت محمدعلی خان است
نهاده روان گردید.

امیر صاحبقران سکندر نشان روی دولت غرّا به ترتیب لشکر کشورگشا آورده به
رکوب عساکر گردون مآثر فرمان داده به دستوری که داشت میمنه و میسره و قلب و جناح
را آراسته روان شد.

نظم

به جنبش درآمد سپه فوج فوج	چو دریای جوشان به هنگام موج
سپاهی فزون از قیاس و گمان	شده تنگ از ایشان فضای جهان
دلبران گردافکن صف شکن	همه شیر صولت ولی فیل تن
شد از سُم اسبان زمین رنگ رنگ	ز نیزیه هوا همچو پشت پلنگ
سراسر همه دشت و صحرا و کوه	ز سُم ستوران لشکر ستوه

بعد از طی مراحل به قصبه قرقچی قوم که به کنار دریای سیحون واقع است مضراب
خیام نزول همایون گشت، سرایرده آهت و جلال به پیرامون بحر سیحون در بالای تل

بگسترانیدند و در اندرون قبه بارگاه فلک اشتباه، شهنشاه نصرت انتباه برآمده بر سریر شاهی قرار گرفت.

نظم

سرپرده دینه زرنگار	در و خیمه و خرگه بی‌شمار
بسیط زمین در سرپرده گم	در و بارگه رشک چرخ نهم
زده هر طرف خیمه سایه بان	به یک سنگ ره از کران تا کران
چپ و راست انسدر زده بارگاه	ز هر سو برافراخته سر به ماه
امیران به جای خود از چار سو	فزون هر یکی را ز جم های و هو

عقیدت شعاران نیکو اطواران بردی یار توقسابه یوز مع سلطان محمود خان به فرمان خاقان صاحبقران مع ده هزار لشکر جزار نامدار ظفرکردار از جناب عالی فاتحه گرفته، به جهت قراولی راه خوفند متصدی شده، برآمده، راهی گردیدند.

از سرحد محرم کان بادام تا به اطراف پیشاریخ ضبط و نسق نمودند به حدی که در شبانه روزی پشه را مجال جنبش نبود.

القصه، شهنشاه با تمکین در آن سرزمین تا به سه روز توقف نموده استراحت فرمود و بعضی از لشکریانی که بر حسب الفرمایش عالی به اطراف و جوانب آن حدود از برای تاخت و تاراج رفته بودند، مظفر و منصور با غنائم نامحصور از اشتر و اسب و گاو و گوسفند فراوان از حیث امکان بیرون به لشکرگاه رسیدند و در آن منزل چندان مال و مواشی به دست افتاده بود که پای تقریر و تحریر اصلاً به سرحد آن نرسد.

روز سیوم قراولان خبر رسانیدند که محمدعلی خان طغایه خود را با دو نفر از اعیان مملکت همراه نموده، به طریقه ایلچی گی به جانب آستان خلافت نشان فرستاده است، اظهار عجز و بیچارگی نموده، امان می طلبد.

چون ایلچیان محمدعلی خان متوجه بارگاه فلک اشتباه سلیمان دستگاه، شدند و به رکاب بوسی همایون عالی فایز گردیدند، بعد از مراسم بندگی و پس از مراتب

سرافکنندگی تحف و هدایای بسیار و بیلاکات بی شمار کشیدند. از آن جمله پانصد شیره چای خوشبوی و از اجناس و اقمشه و امتعه مع اصناف شال شمله و سه توقوز اسب ارغماق تازی نژاد مع زین و جیدوق مرصع و مکلیل و از ظروف و اوانی چینی و از لته خطایی آن چیزی که فراخور پادشاهی باشد مع یکساله باج و خراج ممالک فرغانه زمین از نظر انور عالی شاه معدلت آیین گذرانیدند.

عواطف خسروانه همه را به لشکری قسمت نموده، کرم فرمود. بعده ایلچیان آمده کتابت از خانش آورده را به دو دست ادب بر آورده، داده، سر مسکنت فرود آورده، لب اعتذار به مراسم زمین بوسی بیاراستند و به پای بیچارگی پیش آمده به تضرع و به زاری از پادشاه زمان امان جان طلبیدند و مضمون نامه نیز مشتمل به دعا و ثنا و عرایض عجز و شکستگی و اظهار توبه و بیچارگی بود.

نظم

نوشته در آن خط که ما تابعیم	نه در کار و بار شما مانعیم
مطیعیم تا هر چه فرمان شود	به هر چیز فرمان رود آن شود
در آن نامه گفתי بسی عرض حال	که ای ذات تو سایه ذوالجلال
مسلم شده مر تو را سروری	تویی درخور تخت اسکندری
تویی بر سریر ظفر کامیاب	قضا همعنان و قدر همرباب
مرا خود چه یارا که لشکر کشم	و یا از خط حکم تو سر کشم
بفرمای اکنون که فرمان ز توست	تن مرده را در بدن جان ز توست
چو شاه زمان خط او را بدید	چنان التماسی ز سویش شنید
بزد از دلش جوش دریای جود	در لطف و احسان به رویش گشود
ز لوح جرایم همه جرم او	نمود از یم عاطفت شست و شو

پس آنگاه ایلچیان از جانب محمدعلی خان اطاعت فرمان را انگشت شهادت قبول

بر دیده نهادند:

تظم

که ما بسندگانیم فرمان تراسست	سخن در سر و حکم بر جان تراسست
اگر ما ز فرمان شه سر کشیم	سجّل وفا را قلم در کشیم
گرفتار خذلان و خسران شویم	سزاوار لعنت ز شیطان شویم
بسی می نماییم ازین اعتذار	گواه است داننده پروردگار

ایلچیان وظیفه دعا و ثنا بر جای آورده، عرضه داشت نمودند که ولایت خجند مع توابع و لواحق آن تعلق به جناب عالی دارد زیرا که سمّ مراکب معسکر همایون رسیده، کسی را از این وجه حد آرای نمی باشد و نیز اختیار بلاد تاشکند و ترکستان مع توابعات آن از دست اقتدار ما بیرون رفته، چه نوعی که خواهند صاحب اختیارند و بدین گفت و شنید ایلچیان، پیمان را به ایمان مؤکد گردانیده، عهد بلیغ نموده، از جناب امیر صاحبقران رخصت یافته، رفته، به قوشهای خودها قرار گرفتند.

حضرت جهان پناه سکندر دستگاه، منشی بلاغت شعار فصاحت آثار را طلبیده، بدین مضمون نامه سراسر هنگامه ترتیب فرمود که: بعد از حمد خداوند تعالی - جلّ و علا - و پس از صلوة بر رسول او - صلی الله علیه و سلم و آله و اصحابه المجتبی - مشهود ضمیر صداقت نظیر بوده اینکه الحمد لله تعالی و المنه مجاری حالات به درجه نیکویی و به شکرگزاری ایزدی در ترقی و تزايد است. بدان که پیشتر از این بارها پای از حد اعتدال مسلمانی بیرون نهاده، بر آن داشتی که روی کین و انتقام به تو آرم و از برای حرمت دین و آیین که میان ما و تو در آن شرکت است تحمل کردم و آنچه وظیفه راه راست و سلوک مسلمانی است و خیراندیشی است از مدارا و سازگاری با تو به تقدیم رسانیدم و از این جهت به فراغ بال بی اهمال به هر جانب لشکر کشیده، دست انداخته، به کام خود رسیدی و از جانب من هیچ گزندی ندیدی. بالأخیر از روی غرور و پندار خود را فایق شمرده هیچ کس را بر نظر اعتبار نیاوردی، سرکشی و عناد پیش گرفته، دست خیانت و جسارت به قلمرو ما دراز کرده، فسادانگیزی نمودی، تا قضیه بر اینجا انجامید که کشته خود را - کما حقّه - به داس کج نهادی بدرویدی و آنچه دیدی از افعال ناپسندیده خود بدیدی.

نظم

نمی‌خواستم با تو ای بی‌وفا ز هول سپاه من آید جفا
ولی هر که او دل دگرگون کند سزد گر سپهرش جگر خون کند

باین همه همگان را معلوم است که اگر از گردش فلکی در این وقت حال برعکس بودی و این قدرت و استیلا که حضرت عزت مرا ارزانی داشت تو را دست دادی این زمان بر من و لشکر من چه احوال گذشتی، اما به شکرانه نصرت و فیروزی که از عنایت بی‌غایت و رحمت حق مرا روزی شده درباره تو الطاف و اشفاق خسروانی ارزانی داشتم. بعدالیهوم نیز فیما بین، معامله برین نسق باشد جای گله ما سبق نباشد.

نظم

وگر زانکه از غیر پیمان کنی یقین دان که این ملک ویران کنی

نامه را به اتسمام رسانیده به شهر مبارک مزین نموده به دست امارت پناهان مصادقت آگاهان غلامان دربار عالی شیردانه‌بی و عباس‌بی داده و آنها را با یکی از سیادت پناه نجابت آگاه، از خواجگان سید انا همراه نموده به حضور ایلچیان محمدعلی خان لسانی را نیز به تقطیع تمام سپارش فرموده به جانب خوقند اجازت انصراف ارزانی داشت.

امیر صاحبقران ظفر اقتران بعد از اجازت دادن ایلچیان، عنان مراجعت از صوب خوقند به جانب خجند باز گردانیده، به دولت و به سعادت تمام قطع منزل نموده، آمده، در بیرون باروی ولایت خجند فرود آمد.

نظم

فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار در سایه محافظت لطف کردگار

به ملاحظه آنکه مردم شهر از کثرت مراکب لشکر انبوه با ستوه نیابند، در آن مرحله

یرلیغ حکومت ولایت خجند را به سلطان محمود خان برادر محمد علی خان داده او را با صنوف نوازشات سرافرازی بخشید. از بس که سلطان محمود خان قبل از این چند مدت این جانب از دارالقرار خود فرار اختیار نموده، در ولایت «کش» در جوار عافیت شاهی مخصوص به عواطف پادشاهی گردیده، عمر به سر می برد و در این دو سفر نصرت اثر نیز کمر خدمت در میان جان بسته، دایماً پیشخدمت لشکر ظفر پیکر بود. از آن سبب مرحوم خاقانی شامل حال و قرین آمال او گردیده، دولت در خواب رفته آن، رو به بیداری آورده، با چنین حکومت شهر نامدار، صاحب اختیار گردید.

الغرض بعد از سرشته سرانجام ملک خجند شهنشاه شکوه مند علی الصّباح روز دیگر از آن بلاد نیز نقاره روارو فرو کوفته، به سعادت و به اقبال کوچ کرده به دو منزل به ولایت استروشن رسیده، دو سه روز در آن ولا توقف فرمود و چون از مجاری احوال بردی یار توقسابه یوز آثار جلادت و صرامت تفرس می نمود، بنا بر آن ضبط نسق ممالک ولایت استروشن را مع قلاع یام و زامن و سایر قصبات آن سرزمین مفوض به رأی آن گذاشته به یرلیغ منصب ایشیک آقاباشی گی مع حکومت آن ولا سرافرازی بخشیده، خود جناب عالی در عین جلالت و کامکاری،

نظم

ظفر ملازم و نصرت قرین و دولت یار قوی به طالع و فرخنده پشت استظهار

به جانب مستقر سریر سلطنت مراجعت نموده رو به دیزق نهاده، در ساعت نیک روان گردید.

نظم

پس آنکه همان لحظه شاه زمان بگرداند سوی بخارا عنان
از آن سرزمین شد چو شه سوی زین بسجنبید گفتمی سراسر زمین
فرو هشت دامن به خورشید گرد بلا بر نوشتم آستین نبرد

بسیابان یکی گام بسی مرد نه همه چرخ یک برج بسی گردنه

عساکر منصور در عین رفاهیت و سرور و وفور بهجت و حضور، کران تا کران دشت و هامون را فروگرفته شادان و فرحان، جوشان و خروشان روان شدند و در عیش و کامرانی منزل به منزل خوشحال و خوشدل می رفتند، چه همه را از کثرت غنائم و فتوحات و ثروت و مال و منال بدن در پیراهن نمی گنجید.

پس از قطع مراحل به سه منزل به قصبه دیزق رسیده، دهنه ایلان اوتی محل نزول همایون گردید و چون از ده ایلان اوتی گذشته، در ضمان حفظ ذوالجلال به دولت و به اقبال مراحل طی شده به دو کوچ از راه یتّی سای و قره بلیغ گذشته دامنه میانکال مضر بخیام نیکو فرجام گردید و از آنجا نیز به سعادت نهضت فرموده به چهار کوچ سایه حلول و وصول به دارالسلام فاخره بخارای شریف انداخت. دیده اهالی مملکت از غبار مرکب همایون روشنایی یافت و اشعه آفتاب مسرت و شادمانی بر خواطر و بر ضمائر اکابر و اصاغر دیار برتافت. ارگ اعلا از یمن مقدم فرخنده والا و از فرّ وصول و نزول شهریار کامکار غیرت فیروزه حصار گردید.

نظم

رسید خسرو انجم سپه سوی توران	خجسته رایت و رای، گزیده نام نشان
جهان به کام و فلک بنده و ملک داعی	امید تازه و دولت قوی و بخت جوان
فتوح سوی یمین و شعود سوی یسار	سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان
به صد تجمل و شوکت ز ملک فرغانه	رسیده طالع فرخنده پیش پیش روان
زیبج و تاب زمان از گزند دوراندیش	حفیظ عسافیت خود بدار یا متان

گفتار در بیان یورش امیر صاحبقران ظفرقرین معدلت‌آیین
کرة سیوم از پایتخت توران‌زمین به جانب ممالک
فرغانه‌زمین و فتح نمودن ملک خوقند و خجند و اندجان
و مرغینان و کاسان و شهر خان مع توابع و لواحق آن
تا به سرحد ولایتهای کاشغر و یارکند و به آسانی به دست
درآمدن دارالملک بلاد تاشکند و ترکستان و سرپای دشت
قپچاق تا به سرحد شرق قرغیز مع ایلاتیه قرغیز و قزاق
و قلماق تا حدود مملکت روس

بر خاطر عاطر دانش‌پژوهان و بر ضمیر منیر خورده‌بینان خفی مباد که چنانچه
در سفر دویم بعد از فتح قلاع یام و زامن و تسخیر چندین حصن حصین و پس از تلاقی
صفین و انهزام لشکر دشمن در بالای بلاد استروشن، جناب عالی در آن مورد به یارمندی
اقبال فرخنده‌مآل داخل دارالملک خجند گردیده، و از آنجا نیز با فیروزمندی تمام گذشته
در قصبه قرچی قوم رسیده، دو سه روز توقف فرموده، یک‌ساله باج و خراج ممالک
فرغانه را گرفته به لشکر ظفر پیکر قسمت نموده داده خطبه و سکه آن بلاد را به نام نامی
گرامی خود کرده بود که خان خوقند عهد و پیمان را به ایمان مؤکد نموده حلقه غلامی
شاه جهان‌پناه را به گوش جان افکنده به صد عذر و التماس از راه گردانیده بود. چنانچه
در اثنای راه مراجعت امیر صاحبقران، سلطان محمود خان برادر محمدعلی خان را به
جهت مصلحت و دوراندیشی به ولایت خجند حاکم گذاشته بازگشت نموده بود.
بعد انقضاء این واقعیات جناب امیر خجسته‌صفات آمده آرام‌گزین دارالاسلام فاخره

بخارای شریف گردیده به عدل و داد که شیوه مرضیه آنست مشغول می بود که در حین مستی چله زمستان خبر رسید که محمدعلی خان مادر خود را مع چندی آق سقالان افسون پرداز به نزد برادر خود سلطان محمود خان فرستاده نیرنگی کرده خجند را به تاشکند مقابل کرده، سلطان محمود خان را به تاشکند فرستاده خجند را به دست درآورده است. به شنیدن این خبر وحشت اثر امیر نیکو سیر ارکان دولت را طلب نموده مشورت انداخت. همه امرا زمین عبودیت بوسیده عرض بندگی نمودند که جهان پناها الحال غرور مستی زمستان و وفور برف و باران است. توقف باید نمود تا وقتی که آفتاب به نقطه دایره برج حمل آید سرمای وی برطرف گردیده هوا رو به اعتدال ربیعی آرد. آنگاه عزم شاه عالم پناه مستحسن می نماید و برین قضیه همه بندگان برخود لازم و واجب شمردیم که تا به این مفسد بد عهد سست پیمان کار را یک طرف نسازیم شمشیر در نیام ناندازیم.

الغرض تا به رسیدن بهار خرم آثار امیر والاتباب بدین عزم جزم کرده تواجیبان را بر اطراف ممالک محروسه فرستاده، فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرای ایل و اولوس و سرحدداران با ننگ و ناموس از بلخ تا بدخشان از نسف تا حصار شادمان و اندخوی و میمنه و شبرغان و جماعت ترکمنیه دو رویه لب آب و از کرکی تا چار ولایت و نیز میران میانکال بالاستقلال درستی لشکرهای خود را کرده از اسب و اسباب و از هر باب محفوظ گردانیده، در وقت معین به میعادگاه مقرر در دشت شیراز سمرقند جمع می شوند.

بعد از این سپارشات، امیر والاصفات، منشی فصاحت آثار بلاغت شعار را طلب نموده رقعۀ مدلل به پند و نصیحت و نیز به اشارت با بشارت فصحیح، مرقوم فرموده به دست یکی از ملازمان آستان عالی داده، به طریقه ایلچی گی به جانب خوفند روانه نموده فرستاد.

بعد از آن در همین اول بهار فرخنده آثار، امیر جم جاه انجم سپاه به نیت تسخیر ممالک فرغانه و اندجان لشکر بی کران جمع نموده، تیغ سیاست از روی جلادت بر میان

همت بسته، بر بادپای سرعت‌پیمای غیرت نشسته عازم جانب فرغانه گردید. ارکان دولت و دولتخواهان ذی شوکت سرادقات عزت و عظمت و اجلال و پیشخانه دولت و سعادت و اقبال را بدان طرف کشیده، منزل به منزل مراحل طی نموده روان شدند از هر قلاع و قصبات امیران و الاجاه مع سپاه نصرت پناه مسلح و مکمل شده، در اثنای راه برآمده رکاب ظفرآیات همایون عالی را بوسه داده، به لشکر نصرت‌انتر می‌پیوستند.

بعد از مرور زمان و طی مکان به خطه دارالسلطنه سمرقند فردوس مانند رسیده، نزول اجلال ارزانی فرمود. از آنجا فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که امارت پناهان، ایالت دستگهان، ابراهیم‌بی دادخواه و عادل دادخواه و اسحاق نیگ‌بی مع امرا به دشت شیراز جمع آمده که مقدمه سپاه ظفر اتباه را به طریقه ایراول گرفته، راهی شده به ولایت دیزق رسیده، پس و پیش قوشون همایون مشحون را سرشته کرده می‌ایستند. ان شاءالله خود ما هم به دولت به عون عنایت ایزدی از تعاقب سواری نموده، می‌رسیم. بعد از آن هر سپارشاتمی که باشد از روی قاعده و قانون سپاهیگری به آنها تعیین می‌نماییم.

حسب الفرمایش عالیحضرت میران ذی شوکت، خیمه و خرگاه، ائانه و بارگاه را جمع نموده عازم راه گردیده، به دو منزل به ولایت دیزق رسیده، در آنجا لشکرگاه کرده آرام گرفتند. و نیز خاقان اعظم فخر السلاطین عرب و العجم پادشاه و الاشان امیر صاحبقران دو روز در سمرقند فردوس مانند ایستاده از سر صدق و نیاز زیارت بزرگان متقدمین و متأخرین را به جا آورده و از روح پُر فتوح بزرگواران استعانت جسته، در اسعد ساعات و در ایمن اوقات به رخس دولت راکب گردیده، از دار السلطنه سمرقند برآمده، مع ارکان دولت رو به راه مقصد نهاده، راهی گردید. به دو منزل از دره ایلان‌اوتی گذشته به جانب شرقی دیزق به قوشون پیش آمده ملحق گردیده، نزول فرمود. و چون سه روز در این زمین نزهت‌قرین استراحت نموده روز چهارم از آنجا با ترتیب اونک و سول جناب امیر صاحبقران ظفرقرین پای دولت و تمکین در دیده رکاب ظفرانتساب نهاده، عنان کُمیمت جهان‌پیما را به جانب ممالک فرغانه زمین معطوف داشته، هامون‌نورد گردیده، راهی

شد. بدین دستور قطع منازل فرموده، روز سیوم محاذی ولایت اوراتپه مضرب اوتاد خیام نیکو فرجام گردید. در آن روز کلان و خورد ولایت اوراتپه به بال استعجال به طریقه استقبال برآمده همه آنها به جمال مبارک مشرف گردیده جناب عالی را دعا نمودند.

بردی یار ایشیک آقاسی یوز مع نوکریه ولایت استروشن مکمل و مسلح شده برآمده کمر خدمت را بر میان جان بسته به رکاب بوسی همایون عالی فایز گردیده، به ایراول لشکر نصرت اثر ملحق گردیدند.

امیر صاحبقران نصرت آیین در آن منزل مسرت قرین مدت سه روز آرام گزین گردیده، پس و پیش عساکر گردون مآثر را جمع نموده، هر یک از طبقات نوکریه را از اشفاق و از الطاف خسروانی سرافرازی بخشیده، زیاده از حد امکان نوازش فرمود.

بعد از این مقدمات امیر والاصفات حقیقت حال محمد علی خان را مع لشکران از سپهسالاران جماعت قرق یوز پژوهش نمود. کلانان قرق یوز زمین عبودیت به لب ادب بوسه داده به جناب عالی عرض بندگی نمودند که محمد علی خان لشکر فرغانه را مع قول قورمه و تاشکند و ترکستان تا سرپای دشت قپچاق را جمع نموده، الحال از ولایت خجند گذشته در محاذی قصبات نو قوش تیگرمان در لب آق سو لشکرگاه کرده فرود آمده، خواب کرده است. به شنیدن این خبر شاه جسم جاه والا گهر فی الفور عساکر نصرت مآثر را اونک و سول و قلب و جناح مرتب نموده، بعد از آن به فرمان قضا جریان در آن اول روز بردی یار ایشیک آقاسی یوز مع قول اوراتپه به لشکر سمرقند به ایراولی همراهی کرده بی استحاله عازم راه شدند. از تعاقب آنها سرداران و سرهنگان اونک و سول نیز با تومانات خودها سواری نموده راهی گردیدند. بعد از آن عبدالصمد خان نایب نیز با جماعت سربازان و سرداران خاصه بردار، توپخانه عالی را پیش انداز کرده راهی شدند و از تعاقب این همه لشکر ظفر اثر امیر دلاور نیز مع ارکان دولت به صد حشمت یسو استوار نموده، هیاهوی عام در راه درآمده قطع منازل نموده بادیه پیما گردید.

چنین گویند که وقت قیام آفتاب بود که قراولان خوقندی به محمد علی خان خبر

رسانیدند که اینک لشکر بی‌کراں سراپای بیابان را فروگرفته می‌آید.

محمدعلی خان سراسیمه‌وار در بلندی برآمده دید که در واقع از سراپای افق آسمان گرد و غبار فراوان برآمده روی آفتاب انور را تیره کردن گرفت. محمدعلی خان به مانند مار ارقم پیچ و تاب خورده، بی‌طاقتی نموده و مضطرب گردید. از بس که قبل از این شوکت و صلابت لشکر ظفرپیکر را دیده دل‌گیرانیده بود. نم‌طاقت در دل خان نکبت‌نشان نامانده مقدار دوهزار کس را به طریقه ایلغر مع دو سردار نامور به قورخان نوقوش تیگرمان مانده، خود آن وقت را غنیمت دانسته به اسب خود سواری نموده، به جانب خجند مراجعت فرمود. امرای آن نیز مع لشکریه‌اش از تعاقب خان خودها سراسیمه‌وار سواری کرده، راهی شدند. چنانچه که از روی کمال هراس و دهشت و سراسیمگی آشهای پخته و پلاسهای پهن شده همه پهن و پریشان مانده بود و در این وقت حیرانی و سراسیمگی بردی‌یار ایشیک آقاسی مع لشکریه قرق‌یوز از لشکر ایراول جدا گردیده از تعاقب دشمن رسیده، دامن‌کشی کرده، مقدار پانصد بندی را مع اسب و اسباب از لشکر خوفندی فرآورده، گرفته، مراجعت نموده، در اثنای راه جناب عالی را دعا نمود. کلان و خورد لشکری این مقدمه را مقدمه فتح و ظفر و شگون و تفاؤل نیک گرفته بهادران قرق‌یوز را آفرینها نمودند.

و چون امیر صاحبقران ظفرتوآمان در حوالی نوقوش تیگرمان به لشکر مرتب و آراسته رسیده، فرمان عالی صادر شد که چندی از امرای نامدار مع تومانات خودها، قورخان نوقوش تیگرمان را محاصره نمایند و میران ایراول مع میران اونک و سول توقف ناکرده از تعاقب دشمن لجام‌ریز راهی شوند. ما نیز در لب آق‌سو نماز پیشین را خوانده، از تعاقب خواهیم رسیدن.

حسب الفرمایش عالی میران مأمور بلا توقف راه خجند را پیشنهاد خاطر خودها گردانیده راهی شدند. چنانچه که محمدعلی خان مع لشکریه خود در کمال خاطر پریشانی هر زمان در تعاقب خودها نگاه کرده، به صد ترس و هراس می‌رفت تا آنکه به تنگی قیرزفک در لب دریای سیحون رسید. از آنجا محمدعلی خان شقاوت‌نشان به

لشکریه خود نگاه ناکرده مع نزدیکان و مقربان خود نایستاده رفته به خجند درآمد. سپهسالاران لشکر محمدعلی خان همه مصلحت نمودند، لا جرم رأی مخالف‌نمای مخالفان بر آن قرار گرفت که در ظاهر آبدانی شهر و در دهنه تنگی روی به پادشاه آورده و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند.

در آن روز از سپاه ممالک فرغانه تا سپاه تاشکند و ترکستان و دشت قپچاق شصت و پنج هزار لشکر جمع شده بود. به‌ضمّ آن از فقرای ولایت خجند، ده پانزده هزار دیگر پیاده و سواره همه قراکلتک شده متفق گردیده به دهنه باغات در میدان وسیع یسو بسته صف کشیده آماده جنگ شده ایستاده بودند. از زیر قیرفک تا به دهنه تنگی از تنگی تا به دریای سیحون خندق عمیق کنده آب انهار تمامی ولایت خجند را در آن جاری نموده بودند که به نفس خود دریای عظیمی شده به سیحون می پیوست.

سپهسالاران محمدعلی خان ازین طرف آب، توپ و تفنگ را خوابانیده، اسباب ساز محاربه و مقاتله را مهیا نموده، تمامی لشکریه دشمن آماده جنگ و جدال گردیده مستعد فرخاش شده، ایستاده بودند.

سرداران سپاه خوقند لشکری را به نبرد و پیکار تحریض نموده و ترغیب فرموده می گفتند که،

نظم

بکوشیم در جنگ مردانه‌وار چه اندیشه از لشکر بی‌شمار
دل و زور و زهره به کار آوریم جهان بر عدو تنگ و تار آوریم

در همین حین تردد و تجسس خوقندیان بود که سپهسالاران لشکر نصرت‌نشان ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه و بردی یار ایشیک آقاسی یوز مع چندین سردار نامدار با لشکر جرّار ظفرکردار رسیده، از بالای قیر ملاحظه نموده دیدند که دشمن چقدر کار خود را احتیاط کرده، جای شکست مستحکمی را به خودها سدّ و ثغور کرده، خاطر جمعانه با لشکر بی‌کران یسو بسته ایستاده است. میران نام آور مع لشکر نصرت‌اثر

ساعتی توقف نموده نماز عصری را در بالای قیر ادا نمودند. در آن حالت امیر جم‌جاه خورشید کلاه با ترتیب اونک و سول از پی سپهسالاران لشکر ایراول پی در پی رسیده بر فراز پشته برآمده دید که تمامی لشکر جانین در تحت نظر او نمایان بود.

فی الفور فرمان قضا جریان نفاذ یافت که اکنون وقت تنگ است، جای ایستادن نیست. همه را پناه به خدا گفته، فاتحه داده، اشارت کردن همانا در این حالت سپهسالاران صفدر مع لشکر ظفر پیکر و بهادران نام آور از بالا و نشیب قیر توکل به خدا کرده همه یکباره لجام ریز چون سیلاب آفت‌انگیز به جانب دشمن حمله آورده به یمن دولت قوی بنیاد جناب عالی از میان آب عظیم عمیق خطیر به اندک توجه در گذشته از توپ و تفنگ دشمن نهراسیده با مخالفان رسیده درافتادند. از آن جانب نیز لشکر مخالف بهادران رزم آزمای لشکر منصور را به توپ و تفنگ گرفته از حد افزون کوشش نمودند سود نکرد. بالأخیر خوفندیان را از رویداد این حادثه هایل به دلهاشان خوف و هراس غالب گردید. ثبات و قرار از آن لشکری صاحب اضطرار برطرف گردیده، از سر دهشت پای به مرکب فرار آورده، عنان عزیمت به دست اضطرار داده، سراسیمه وار روی ادبار به صوب گریز نهادند.

نظم

در اول عدو داشت روی ستیز در آخر گرفتند راه گریز

در آن حالت به فرمان قضا جریان لشکر فیروز نشان از عقب دشمنان نامانده جد و جهد و کوشش نموده تکامیثی کرده جنگهای رستمانه کرده تا به باغات خجند رسانیدند. سپاه منصور از هر سو غالب گشته، تیغ انتقام خون آشام از نیام برکشیده در سر خوفندیان برگشته روز، حربه آورده و مصاف می نمودند. مردم بسیاری عرصه تلف گردید. از آن جنگگاه، بعضی از دشمن از روی سراسیمگی از جانب دست راست از بیرون باروی خجند به جانب خوفند فرار بر قرار اختیار نمودند و برخی از آن جماعت از جانب دست چپ راه گریز پیش گرفته از روی خوف و هراسی که مستولی گردیده بود

همه به یکبار از هول جان، خودها را چون آدم آبی انگاشته به دریای ناپیدا کنار سیحون در انداخته، طعمه مارماهی گردیدند و دیگرانی که در کوچه باغها خودها را زده بودند به چندین جان تلاشی گریخته، در اندرون شهر خجند درآمده می خواستند که دروازه های شهر را کشیده، محافظت نمایند.

قرصت گنجایش ناکرده، علاج پذیر نشد. بالضرور بعضی از آن به درون ارگ درآمده قُبل شدند. و مقدار دو سه هزار دیگر را در وقت گریز قافیه تنگی کرده، از پیش دروازه ارگ شهر همچنان مسلح و مکمل، آنها نیز به امید نجات خودها را به دریا انداخته به گرداب فنا فرو رفتند. پنج شش هزار از عساکر گردون مآثر پیایی دشمن شام اولش در شهر درآمده شب را به سر بردند و در نیمه از شب خان بی سر و سامان مع نزدیکان خود سلطان محمود خان برادر خود از ارگ خجند فرآمده از جانب دریا رویه از شهر برآمده به جانب خوقند راه گریز پیش گرفته، بدر رفته بود.

علی الصباح روز دیگر بقیه لشکر منصور فوج فوج در شهر خجند درآمده تمامی شهر را از سرای و مدرسه تا محلاتی که بود همه را به باد تاراج بر باد دادند. بعد از فراغ خاطر پادشاه زمان نصرت توأمان، مع بقیه لشکری، رایت برافراشته کوس و گورکه فروکوفته، از بالای بلندی قیررفک به سعادت و اقبال در کُمیت دولت راکب گردیده، عنان عزیمت را از بیرون آبدانی شهر معطوف داشته از دامنه قیر گذر نموده، در جانب شرقی ولایت خجند در بالای راه خوقند در سنگزار میدان اسفسار نزول اجلال ارزانی فرمود.

در آن روز اسیران به دست لشکری افتاده را مکتوب نمودند، مقدار پنج هزار بندی قلمی نموده شد. پس در آن سرزمین امیر صاحبقران نصرت قرین با تمکین، مدت سه روز به جهت استراحت آرام گزین گردیده، همه لشکری را از خورد و بزرگ کوروک دیده فراخورد هر یک از اسب و اسباب و از هر باب از زر و سیم و به خلعتهای فاخره سرافرازی بخشیده، همه را مسرور الحال و مبتهج گردانید و بندیهای به دست افتاده را به فرمایش عالی در ولایت خجند در بند نگاه داشتند.

روز چهارم یکی از غلامان دربار عالی را در خجند از وجه ضبط نسق آن امانت گذاشته، پس از آنجا فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که ابراهیم بی دادخواه و عادل دادخواه و بردی یار ایشیک آقاسی یوز مع تومانات خودها به ایراول لشکر ظفر پیکر هادی گردیده، به جانب خوقند اراده نمایند.

حسب الفرمایش عالی حضرت میران با حشمت به دستور سابق مقدمه سپاه منصور را گرفته یک منزل پیش از امیر صافی ضمیر روانه گردیده، به قصبه قرقچی قوم رسیده از آنجا گذشته به قصبه محرم رسیده در لب دریای سیحون به زمین فرحت مشحون، خیمه و خرگاه برپا نموده، فرود آمدند. چنانچه که قراولان به هر جانب که تردد و تفتیش نمودند، در این هر دو دیار، دیاری نبود بلکه از جنبنده آثاری نه. و نیز از تعاقب میران ایراول سرداران اونک و سول هم به فرمان عالی مبادرت نموده پی در پی رسیده فرود آمدند. بعد از آن امیر صاحبقران سکندر نشان با لشکر شوکت توأمان مع گردان گردنکشان، اقبال و دولت در رکاب، ظفر و نصرت در عنان، عزم رهنوردی نموده به چندین شوکت و حشمت راهی گردید.

نظم

جهاندار جم قدر گردون شکوه	قیامت نهیب و ستاره گروه
فلک رتبه و شاه دریا نوال	سحاب کرم سایه ذو الجلال
خدایو جهان و شه باظفر	برانداز آمد به صد کر و فرّ

شهریار و الاتبار با چنین لشکر نامدار روی شوکت و اقتدار به صوب دار الملک خوقند و فرغانه زمین نهاده روان گردیده، مراحل طی نموده، از تعاقب میران به قصبه قرقچی قوم و محرم رسیده، نزول اجلال ارزانی فرمود. از آنجا نیز روز دیگر رایت نصرت برافراخته عساکر گردون مآثر را به ترتیب سابق مرتب نموده عازم راه شده، به قصبه کان بادام رسیده فرود آمد. در آن مکان هول نشان از جنس آدم تا حیوان جنبنده‌ای به نظرها مرئی نمی شد. امیران ایراول لشکری در راهها به هر جانب قراول فرموده

تجسس نمودند کسی را نیافتند که از جانب خوقند خبری رساند.

علی الصّباح روز دیگر از آنجا به فرّ اقبال کوچ نموده طی منزل نوردیده در موضع بیش اریغ رسیده فرود آمدند. در آن منزل از قراولان قرق یوز پیشتر رفته، دو کس را تیلچی گرفته به خدمت امیر صاحبقران آورده از احوال محمدعلی خان و لشکریه آن پرسش نمودند. آنها عرض بندگی نمودند که محمدعلی خان روز هزیمت یافتن لشکریه اش مع قوشون پراکنده خود از خجند برآمده از روی سراسیمگی و از کمال خوف و هراس در تعاقب نگاه ناکرده گریخته شبشب به خوقند درآمده از آنجا می خواست که به جانب اندجان و نمندگان برآمده، رود. فقراء سپاه، خان گمراه را نامانده به مشقت تمام نگاه داشتند، حالا در خوقند به سرشته سرانجام ولایت و به قورغانداری مشغول بوده و در تردد آن می باشد که پسر خود را مع چندی از دولتخواهان خود به جهت معذرت خواهی به خدمت همایون عالی فرستاد. در این گفتگو بودند که خبر رسید که خان خوقند محمدامین خان نام پسر خود را مع چندی از امرای معتمد الدوله خود مع اجناس اقمشه و امتعه و از اسبان تازی نژاد با زین و جیدوق مرصع و مکمل و آراسته و از اصناف جواهرات به رسم پیشکش و ساوری فرستاده است. پس به فرمان واجب الاذغان چندی از امرای دولت استقبال نموده ایلچیان را آورده به بارگاه فلک اشتباه رسانیدند.

پسر محمدعلی خان مع ایلچیان آمده به رکاب بوسی همایون عالی فایز گردیده، جناب عالی را دعا نمودند. امیر صاحبقران سعادت نشان پسر خان خوقند را مع ایلچیان فرستاده آن را، به الفاظ نیکو مبهج و مسرور گردانیده بسی نوازشات فرمود. جناب عالی چون از مضمون مندرجه نامه آن مطلع گردید که همه مدلل به معذرت خواهی و ثناگستری بود و نیز ایلچیان خان خوقند زبان فصاحت بیان گشاده از روی عجز، آداب عرض بندگی نموده، گفتند که جهان پناها! خان ما از سر صدق و اخلاص، مطیع و منقاد شما می باشد آنچه تقصیراتی که به جناب عالی از او واقع شده باشد یکی به هزار اعتراف نموده سر تسلیم و رضا جویی به سوی شما دارد. بعد الیوم از جاده اتقیاد و

فرمانبرداری انحراف نخواهد نمود.

امیر صاحبقران سکندر نشان به جانب ایلچیان نظر التفات انداخته فرمود که اگر حرف او صمیمی و فکر او بدیهی است، هیچ غباری به خاطر خود راه نداده به دیدن ما آید تا ما به حصول مدعای او سعی نمایم که از مکرمت خاقانی و از مرحمت سلطانی به مقاصد خود فایز گردیده، مادام الحیات به مستقر دار المحکمه خود به یک منوال فارغ بال بوده از هیچ وجه گزند و خللی به دولت آن نرسد، و الا بدون این رویه، معامله دیگر به کار نیاید. جای عذرخواهی باقی نمانده است گفته، از آن منزل به دولت سواری نموده راهی گردید.

بعد از رسیدن به موضع قوش کوپروک، امیر گیتی ستان، شوکت توآمان، از روی شفقت و مرحمت سلطانی دیگر باره به پسر محمد علی خان، لسانی را به حد امکان مکرر تأکید نموده به ایلچیان، ایلچی همراه کرده، زبانی را نیز به ایلچی مشارالیه تعیین نموده فرستاد.

بعد از رسیدن ایلچیان، خان نکبت نشان بی سر و سامان دو روز بدین امر مردد گردیده برآمده دیدن را قبول ناکرده ایلچی فرستاده را نگاه داشت. روز سیوم حقیقت تأخیر نمودن ایلچی را از تیلچی فهمیده امیر جهانگیر روشن ضمیر بر سنت سنیّه «و شاورهم فی الامر» کار بند گشته، ارکان دولت را طلب نموده در آن باب مشورت انداخت. ارکان دولت و امرای صاحب مصلحت زمین عبودیت بوسیده عرض بندگی نموده گفتند که،

نظم

که از شاه رایت برافراختن ز ما بندگان جان فدا ساختن

چون شاه والجاه از این مضمون به تفرّس دریافت که همه امرا بدین امر یکدله و یک جهت می باشند بناءً علیه توکل به ذات پاک حضرت بی چون نموده، اولاً مرتبه فرمان قضا جریان نفاذ یافت که عبدالصمد خان نایب مع افواج سرباز قادر انداز مع توپ و توپخانه

عالی مردکار مقرری را پیش انداز کرده جر و جویهای راههای مرور را هموار کرده راهی شوند و نیز بردی یار ایشیک آقاسی مع لشکریه قرق یوز و سپهسالاران ایراول مع نوکریه خودها از پس و پیش توپخانه عالی خبرگیران شده معین شوند.

بعد از این سپارشات امیر والاصفات بر تن مبارک جوشن پوشیده، رمح خارا شکاف را به دست مبارک گرفته به توسن علانی جولانی راکب گردیده، رایت نصرت آیت را برافراخته، کوس و گورکه را فروکوفته به ارکان دولت و با عساکر ذی شوکت میمنه و میسره و قلب و جناح را مرتب و آراسته گردانیده، روی جلالت به جانب باغات خوقند کرده، راهی گردید. چه در آن عصر، به اطراف ولایت خوقند قلمه مستحکمی نبود. خوقندیان به دهنه راهها و کوچه باغها سنگرها مستحکم و مرتب نموده در هر بتدر که توپ و تفنگ خوابانیده تردد می نمودند. محمدعلی خان هرچند می دانست که سررشته دولت به خطاکاری و بدعهدی از دست داده است. روزگار برگشته اش دمبدم به گوش جاننش ندای «الفراق» می رساند، اما ندامت و پشیمانی را فایده نبود. لا جرم از روی لاعلاجی به همراهی برادرش جلادتی اظهار نموده، سپاه فقرای ولایت را هر دم دلداری داده سراپای شهر را گشته تردد می نمود. و نیز از مضافات خوقند تمامی فقرا و رعایای بیرونی را به اندرون شهر جای داده، در سنگرهای مرتب نموده اش آدمان کارآیی را مانده شب و روز «خاطر باش واقف باش» گفته کوس و گورکه و سنج و دمامه را بلند آوازه می نمود.

القصه در آن روز موافق فرمان عالی، میران نام آور مع لشکر ظفرپیکر از هر جانب به درون باغات خوقند داخل شده جد و جهد و سعی و کوشش نموده هر جماعت از محاذی خودها دیوارها را غلطانیده به خانه ها آتش زده، پست و بلندی را یکسان نموده به هیاهوی عجیبی راهی گردیده، بدین دستور سه جانبه شهر را احاطه نموده، روان شده، هر زمان سورن می انداختند.

از این هنگامه سپاه توران و خوقندیان در لرزه و اضطراب درآمده بودند و نیز عبدالصمد خان نایب با جماعت سرباز قادر انداز به ضرب توپ غنبروک آتش در نهاد

دشمن انداخته بود در همین شبانه روزی از لشکر فیروزی اثر و از بهادران نامور چندان سعی و کوشش به ظهور آمد که زمانه از ذکر رستم و اسفندیار شرمسار گردید و بهرام تیغ‌گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر به زینهار آمده بود.

القصة علی الصّباح روز دیگر صبح ظفر از مطلع اقبال صاحبقران نیکوسیر دمیدن آغاز نمود و نسیم بهجت شمیم فیروزی بر رایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزیدن گرفت. فوج فوج سپاه ظفراتباه از هر جانب ولایت رخنه انداخته، به قهر و غلبه ولایت را تسخیر نموده، داخل شهر شدند. آواز الأمان از هر جانب از خوفندیان برآمدن گرفت. الأمانیه سپاه منصور با ذوق و سرور از هر سو بی محابا غلبه کرده، در شهر درآمد، تا به پایتخت آن رسیده بودند که سپاه مخالف از روی دهشت و هراس به هر جانب درگریز درآمد روی پنهان نموده چون بنات النعش منتشر شدند.

در این وقت خان بی سر و سامان محمدعلی خان شقاوت‌نشان را با اندک معدودی از هواخواهان خود از ارک برآمده، به جانب مرغینان کنده بدر رفت. جماعت لشکری از اول دمیدن صبح تا به وقت قیام روز درون شهر را تا سرای مدرسه و محلات یغما و تاراج نمودند.

قبیل پیشین بود که شهنشاه کامکار سعادت یار به ساعت فرخنده و به زمان خجسته از لشکرگاه بیرون، بر اشهب دولت و اقبال فارغ‌بال سواری نموده، به درون شهر خوفند بی‌گزند اغیار داخل گردیده، بر تخت فیروزبخت خاقانی استقرار نموده، لوای معدلت و مکرمت خسروانی برافراشت. خلایق سر انقیاد به فرمان همایون نهاده از هر جانب دست امید مبارکبادی گشاده دعای عمر و دولت جاوید طراز ابد دمساز می‌کردند. از خوشی رویداد فتح و فیروزی گلهای آمال در چمن دولت و اقبال شهنشاه نیکو خصال شکفته گردیده، فرمان عالی شد که کوس و گورکه شاهی را به طریقه شادیانه در زیر این نه رواق مینارنگ، بلند آوازه گردانیدند.

بعد از آن سپارش عالی شد که اودیچیان جماعت الامانیه را از تاخت و تاراج منع نموده، دست به سر فقرا و بیوه و بیچاره نمایند تا آنکه گزندگی از جماعت لشکری به آنها

نرسد. بعد از این سپارشات امیر فرخنده صفات، از احوال محمدعلی خان استفسار نموده، پژوهش کردند. یکی عرض بندگی نموده به سمع همایون عالی رسانید که محمدعلی خان به وقت گیر و دار لشکر ظفرآثار، به همراهی چندی از هواخواهان خود برآمده، به جانب مرغینان بدر رفته است.

جناب امیر صاحبقران نصرت توأمان، اسحاق بیگ بی منقت را مع چند سردار نامدار و به همراهی پنج هزار لشکر ظفرکردار فرمایش نمود که از تعاقب آن رفته هر جا که به دست افتد دستگیری نموده مراجعت می نمایند.

حسب فرمان عالی سپهسالار مأمور مع سرداران مذکور فی الفور ایلغر کرده برآمده بولچی گرفته، راهی شدند. وقتی که بعد از طی مراحل به ولایت مرغینان رسیدند چنانچه که قبل از این محمدعلی خان بی سر و سامان به مرغینان آمده خواست که در این ولا ایستاده حصارى شده قلعه داری نماید. فقرای آن ولا به این معنی قبولدار نشده، محمدعلی خان را مع چند نفران به سخنان ابله فریب سرگردان کرده، محافظت نموده، نگاهداشته بودند که در این وقت امارت پناه، ایالت آگاه اسحاق بیگ بی به مرغینان داخل شده، به هر جانب آدم فرموده، در تردد افتاده بود که کلانان ولایت جمع شده، آمده امارت پناه مذکور را دیده از خان مژدگانی رسانیده، اسحاق بیگ بی را به ارگ آن ولا فرآورده، محمدعلی خان را حاضر آوردند. فی الفور اسحاق بیگ بی مأمور محمدعلی خان را مع اتباع آن به گردونه‌ها بار کنانیده، میانه گیر کرده، از آنجا معاودت نموده روز سیوم به خدمت امیر صاحبقران سکندر نشان رسانیدند. محمدعلی خان به احوال بیچارگی به پایه سریر اعلا درآمده به خدمت امیر صاحبقران سلام کرد. امیر جهانگیر روشن ضمیر جواب سلام آن را داده پرسش احوال نموده، از کرده و کردار پیش از خان نکبت نشان گله گذاری نموده بود که محمدعلی خان را روز موعود پُر شده اجل گریبانگیر گردیده، بی اختیارانه به روی امیر صاحبقران بی ادبانه درشتی آغاز نمودن گرفت. خاطر مبارک شاه والا گهر از کردار ناشایسته آن مکدر گردیده، فرمان قضا جریان به قتل آن نفاذ یافت. حسب فرمایش عالی محمدعلی خان را در بیرون سرای شاهی برآورده، مع

پسران و به همراهی چند نفر از هواخواهانش به قتل رسانیدند. اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. سلطان محمود خان برادر محمدعلی خان را که جناب عالی در حق آن پنج شش سال دست به سر کرده نیکبهای فراوان نموده بالأخیر آورده به رخم محمدعلی خان حکومت ولایت خجند را به او تفویض فرموده بود، مشاراً الیه خجند را به ولایت تاشکند تبدیل نموده، سر منشأ همین قدر فتنه و فساد شده بود. سرداران لشکر ظفرپیکر آن را هم به فرمایش عالی به همراهی هواخواهانش از راه تاشکند دستگیری کرده آورده به قتل رسانیدند.

امیر صاحبقران سلیمان مکان به مشورت دولتخواهان می خواست که به ولایت خوقند شش ماه استقامت ورزیده به احوال سپاه و فقرای ملک فرغانه پرداخته، اجرای شرع شریف نموده، جماعت قزاق و قرغز و سایر ایلاتیه این ولا را از دین و آیین محمدی و از رویه و رفتار مسلمانی خبردار سازد.

در این اثناء از جانب دارالسلطنه فاخره بخارای شریف خبر رسید که الله قلی خان اورگنجی از روی عداوت جبلّی که به خاطر داشت، وقت را غنیمت دانسته مع چند جماعت ترکمنیه اتفاق نموده، قوشون جمع کرده به جانب چهارجوی و قراکول اراده آمدن دارد.

از شنیدن این خبر به خاطر مبارک امیر نیکوسیر از این وجه گذورتی واقع گردیده بالضرور از روی لاعلاجی مقدار سیزده روز به ولایت خوقند استقامت ورزیده به قدر ضرور سررشته و سرانجام ممالک فرغانه را کرده اولاً مرتبه به صوابدید دولتخواهان محمدشریف اتالیق پدر عروس محمدعلی خان را که در بالای اوراتپه بندی شده اقتاده بود، مشاراً الیه را به جهت مناسبت ولایت تاشکند بلاد مذکوره را به او تفویض فرموده به حکومت آن سرافرازی بخشیدند.

بعد از آن امارت پناه ابراهیم بی دادخواه حاکم سمرقند را به منصب پروانچی گی و به حکومت دارالسلطنه ولایت خوقند سرافرازی نمود. تیلوقابل دادخواه خطای را به یرلیغ ولایت خجند مبتهج گردانید. اینچنین عبدالقادر توقسابه را به حکومت مرغینان، محمد

کریم توقسابه را به حکومت اندجان، شادمان‌بای توقسابه را به حکومت نمنگان، امان‌الله خواجه صدور را به ولایت چست، نور محمد توقسابه قطغان را به ولایت قورمه سرافرازی بخشیده، به هر کدام آنها اسب جیدوق و خلعت‌های فاخره ملوکانه کرم کرده، فاتحه مبارک انصراف و ارزانی داشته رخصت نمود.

و نیز از کلان شونده و صاحب اعتباران ولایت خوقند امثال گدای پروانچی و سید مینک‌باشی و کریم‌قلی دادخواه و لشکر بیگلاریگی ایشان‌قلی دادخواه، محمدرضایی، میرزا عبدالله منشی این جماعت را به طریقه آق‌اویلی، خانه کوچ کرده به جانب بخارای شریف فرستاد.

بعد از گذارش این مقدمات امیر صاحبقران والا صفات اراده معاودت نموده، امارت پناهان، ایالت آگاهان احمد دادخواه اسکه و آته‌مراد ایشیک آقاسی ترکمن را مع ده‌هزار سپاه کینه‌خواه به خوقند دو ماهه ایلغر گذاشته به فر اقبال از آن ولا رایت برافراخته مع لشکر ظفرپیکر مراجعت فرموده به طریقه استعجال تمام به دوازده منزل آمده داخل فاخره بخارای شریف گردیده، بر سریر خلافت مصیر جهانبانی آمده، قرار گرفت.

در این اثناء خبر تازه رسید که الله‌قلی خان اورگنجی بازگشت قشون ظفرنمون را شتیده دو بولک از جماعت ترکمنیه را به جهت تاز و باز دامنه چارجوی و ایلچیک فرمایش نموده، خود آن مع قوشون خوارزم به جانب ولایت خود مراجعت فرمود. امیر صاحبقران ظفر اقران از این کردار ناپسندیده آن در غضب گردیده به هلاکی راه نگاه ناکرده می‌خواست که سواری نماید.

باز ارکان دولت و امرای صاحب مصلحت به جناب عالی عرض بندگی نموده، یورش بالای اورگنج را منع فرموده، در مورد دیگر موقوف گذاشتند.

گفتار در ذکر واقعات از دست رفتن ولایت خوقند و برآمده
آمدن ابراهیم بی پروانچی از آن مهلکه بلاخیز و گرفتار شدن
ایلغریه سمرقندی در آن ورطه آفت‌انگیز و بار دیگر
عزم نمودن شاه حشمت‌جاه به جهت تسخیر آن مملکت
و بی‌نیل مقصود معاودت نمودن شهنشاه ذی شوکت

برضمائیر دانش‌پژوهان خفی نماید که امیر صاحبقران سعادت‌نشان بعد از مراجعت
فرمودن از ولایت خوقند، کدورت دل و خاطر ناجمعی آن، روز تا روز می‌افزود، از بس
که در آن مملکت عریض و طویل لازم بود که مدت مدید ایستاده خیر و شر آن بلاد را به
نظر تحقیق مشاهده می‌فرمود. فرصت گنجایش نکرد، به قدر ضرورت دو ماهه ایلغر
گذاشته مراجعت نمود. بعد از گذشتن دو ماه به جای ایلغر پیشین، ایلغر جدید از ولایت
سمرقند نامزد فرموده فرستاد. چنانچه که بعد از آمدن ایلغر بخارا خبر رسید که از جانب
عقبه کاشغر از درون ایلاتیه قرغز شیرعلی خان نام عمک بچه محمدعلی خان به اعانت
جماعت قرغز آمده، به فقرايان ولایت خوقند همزبان شده، نصف از شب شیرعلی خان
مذکور را به شهر درآورده، هجوم نموده، سپاه فقراي آن ولا به دروازه ارگ رسیده بودند
که از رویداد این واقعه هایلله ابراهیم پروانچی مع جماعت ایلغری خبردار شده،
سراسیمه وار برخاسته، با سپاه تیار حاضر بودگی به دفع آن جماعت کوشیدن علاج پذیر
نشد.

بالأخیر ابراهیم پروانچی جماعت ایلغری را در جنگ و فرخاش ترغیب فرموده،
خود آن مع جماعت اهل و عیال و نمک‌خوران خود دیوار جانب غربی ارک را از دو سه

جای سوراخ نموده، برآمده به راه خجند درآمده، راهی شد. سپاه و فقرای ولایت خوقند خبردار شده از تعاقب افتاده، در نصف راه خجند از عقب آنها رسیده، جنگ ضربی نموده به همین دستور به چندین فرسنگ راه، تلاشکنان می‌رفتند که در حین ضیقی وقت و درماندگی امارت پناه تیلوقابل دادخواه مع سپاه خجندی رسیده، جرأتی نموده خوقندیان را پیش‌انداز کرده، پروانچی را مع اتباع آن از دشمنان جدا نموده، صحت و سلامت گرفته، به ولایت خجند درآمد. زیرا که قبل از این خاطر کشیده ابراهیم پروانچی به تیلوقابل دادخواه پیشتر خبر رسانیده بود که به زودی خود را رساند. بناءً علیه اتفاقی در نصف از راه در حین جان‌تلاشی خود را رسانید و ایلغریه را که در ارک خوقند مانده بودند یک شبانه‌روز جنگ ضربی نموده، بالأخیر به دست افتادند.

القصة بعد از داخل شدن به ولایت خجند هر دو نامور واقعه رویداد شدگی را به عرضه درج نموده، به دست قاصد تیزرو داده، به جانب آستان عالی نشان فرستادند. به رسیدن این خبر حیرت‌انگیز امیر نیکوسیر فی القور تواجیان را به اطراف قلمرو فرستاده، خود جناب عالی به دولت مع لشکر ظفرپیکر بخارا، مع توپخانه عالی، سواری نموده، رایت برافراشته، مراحل طی نموده، رفته به سمرقند فردوس مانند داخل شده، تا به رسیدن لشکرهای اطراف و جوانب، زیارت بزرگان را کرده، از روح پر فتوح عزیزان استعانت می‌جست. بعد از آنی که لشکر از حد و قیاس و از اندازه بیرون به دشت شیراز سمرقند جمع گردید، امیر صاحبقران ظفر توأمان به رخس همت سواری نموده، مع ارکان دولت قطع مراحل فرموده، به دو منزل به ولایت دیزق رسیده، در آن ولایت ایستاده، از آنجا نیز کوچ کرده، به سرعت تمام از دشت یام و زامن گذشته، به دو منزل به بلاد اوراتپه رسیده، از آنجا نیز به تعجیل تمام قطع مسافت نموده، به ولایت خجند داخل گردیده، تا به رسیدن لشکرهای اطراف و جوانب، در آن زمین نزهت آیین استقامت ورزید. بعد از جمع شدن حکام ذوی الاحترام، امیر نیکوفرجام، امارت پناهان، ایسالت آگاهان، اسحاق بیکی بی سمرقندی و عسادل دادخواه اورکوتی و پردی یار ایشیک آقاسی اوراتپه گی و سید مراد توقسابه دیزقی و عبدالرحمن بی منفی و تیلوقابل

دادخواه، به این جماعت میران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مع تومانات خودها بیشتر رفته به قصبه قرقچی قوم محرم ایستاده، آدم فرموده می بینند که قوشون دشمن به کدام موضع و به چه تردد می باشد.

حسب الفرمایش عالی میران مأمور مذکورین مقدمه سپاه نصرت انبته را گرفته در راهها قراول مانده، راهی شده، به قورغان قرقچی قوم محرم رسیده، قراولان لشکری از درون باغات از ساکنان آنجا دو آدم پیر مفلوک فرو مانده ای را یافتند که به وطن خودها از روی لاعلاجی و درماندگی خواب کرده بوده اند. از آنها کیفیت قوشون خوقندی را استفسار نمودند. آنها گفتند که از قراولان خوقندی هر روزه ده نفر از جانب کان بادام در این موضع آمده ایستاده شبانه به جانب کان بادام می روند. چنانچه که امروز ده نفر قراول مذکور از دور قره لشکری را دیده بودند، هراسیده برآمده بدر رفتند.

سخن قراولان خوقندی همین که از جهت اعانت شیرعلی خان، حالا لشکر بسیاری از قرغز و قلماق و قپچاق تا از اطراف و جوانب به ولایت خوقند جمع گردیده است. از آن جماعت مقدار دوازده هزار لشکر جرّار مع چندی سرداران نامدار، قرغز و قپچاق سرآمد شده، آمده به کان بادام به درون باغات خواب کرده اند. چنانچه که این خبر موحش اثر مسموع میران گردید، کیفیت این خبر وحشت اثر را امارت پناهان مذکورین به جناب عالی عرض بندگی نموده فرستادند. به مبارکنامه همایون فرمایش عالی شد که باید که به رسیدن مبارکنامه امارت پناهان بی استحاله دهشت ناکشیده، مقدمه سپاه را گرفته، به جانب کان بادام اراده نمایند. انشاء الله ما هم به دولت سواری نموده، مع لشکر ظفرپیکر از تعاقب رسیدیم.

میران ایراول از این فرمایش امیر صاحبقران اندیشه ناک گردیده چار ناچار به جانب کان بادام راهی شدند. قبیل پیشین بود که به نزدیک کان بادام رسیدند. از درون باغات موضع مذکور هیچ اثر آدمی معلوم نشد. الأمانیه قرقیوز بی سری کرده، به امید مال و مواشی به هر کوچه و پس کوچه باغات کان بادام درآمده در تردد افتاده می رفتند. و لیکن میران ایراول در بلندیها ایستاده، در اطراف و جوانب نظاره کرده، الأمانیه را از بی پروایی

منع می نمودند. در این حین از دو جانب میران از درون درختان و از پستی راهها جماعت کثیری از دشمن برآمده، به یکباره لجام ریز اسب مانده رسیده به جماعت میران درافتاده جنگ ضربی نمودند. از بس که لشکر ایراول و جماعت قرق یوز بی پروایی نموده به هر جانب پراکنده شده رفته بودند از این وجه به میران بی سرشتگی روی داده، قافیه میران تنگی کرده، لاعلاج گشته در گریز درآمدند. از الأمانیه پراکنده کس بسیاری به دست دشمن افتاده بود چنانچه جماعت میران مع بهادران رزم آزمای جنگ و گریز کرده تا به قصبه محرم رسیده، در این وقت، مبارزت آگاه، شجاعت دستگاه سید مراد توقسابه حاکم دیزق مع نوکریه دیزق که همه آنها لباسهای سرخ در بدن پوشیده مستعد خدمت شده ایستاده بودند که یکباره از درون قورغان برآمده، لجام ریز اسب مانده، به دشمن درافتادند. خوفندیان این بلای ناگهان را مشاهده نموده، از روی هراس همه مخالفان بازگشت کرده به راه آمدگی خودها گشته در گریز درآمدند.

میران هزیمتی از این هنگامه تازه یکباره قوی دل گردیدند گویا که روح تازه در بدن هزیمتیان دمیده شد. همه آنها سر اسب خودها را به طرف دشمن گردانیده دشمن را پیش اندازه کرده تا به یک فرسنگ راه زده، بسته، کشته، بندی کرده، راهی شدند. و نیز بندیهای به دست دشمن افتاده را هم خلاص کرده، گرفتند.

در این مورد از جماعت قرغز و قپچاق و از لشکر خوفند مقدار هزار و پانصد بندی غیر از مقتولان به دست لشکر ایراول افتاده بود. اسب و یراق و اسباب دیگر را حساب نبود. چنانچه که همان روز بندیها را جمع نموده به قصبه محرم ایستاده حادثات واقع شدگی را به جناب عالی عرض بندگی کرده، می خواستند که فرستادند. در آن وقت علامت آمد آمد لشکر ظفر پیکر مع امیر دلاور پیدا گردید. میران ایراول همه به استقبال امیر صاحبقران برآمده، رکاب ظفر انتساب همایون عالی را بوسه داده، واقعات رویداد شدگی را به عرض بندگی رسانیده، بندیهای به دست افتادگی را در راه قطار کرده همه را منظور نظر انور عالی گردانیدند.

امیر صاحبقران ظفر توأمان در آن شب به قصبه محرم استراحت نموده، علی الصبح

روز دیگر از آنجا به سعادت و اقبال کوچ کرده، وقت پیشین در سوادکان بادهام نزول فرمود. به فرمان قضا جریان همه بندیها را در همین موضع سر زده، نماز پیشین را ادا نموده، عازم راه شده، وقت عصری در موضع بیش اریق رسیده فروذ آمده، شب را در آن منزل گذرانیدند.

در آن موضع محمد شریف اتالیق مع لشکر تاشکند و ترکستان رسیده، زمین عبودیت را بوسه داده به لشکر ظفر پیکر ملحق گردید. از آنجا نیز به دولت و به اقبال سواری نموده به یک منزل از قوش کو پروک گذشته به دهنه باغات رسیده فروذ آمد. قراولان چندی از فقرا یان را بندی کرده گرفته از احوال شیرعلی خان مع لشکر به آن پرسش نمودند. بتدیان گفتند که شیرعلی خان بعد از جلوس خانی در مسند حکمرانی نشسته به فقرا امر نمود که به اطراف خوقند قلعه ای بنا نمایند تا آنکه سبب محافظت ولایت شود گفته چند آدم کاردان را به سر فقرا سرآمد کرده گذاشت. خود آن مع قوشون خود در موضع بیش اریق رسیده، لشکرگاه کرده فروذ آمده، مقدمه سپاه خود را در موضع کان بادهام فرمایش نموده بود که محافظت راهها را نمایند. روز گذشته خان بی سر و سامان شکست قوشون کان بادهامی را فهمیده، سراسیمه وار مع لشکر به خود کوچیده از آنجا گریخته، آمده به ولایت خوقند در آمده، به قلعه داری مشغول می باشد. حالا اطراف ولایت خوقند را قلعه مستحکمی نموده در هر بندرگه آن دروازه نشانیده، برج و باروی قلعه را به توپ و تفنگ تعبیه نموده، فقرای بیرونی را کوچانیده، در اندرون شهر در آورده، حاضر باش واقف باش گفته، به استحکام اطراف ولایت اشتغال دارد.

چنانچه که قراولان لشکر منصور واقعات شیرعلی خان را مع احوال سپاه و فقرای خوقند به جناب عالی عرض بندگی نمودند. امیر صاحبقران سعادت نشان به سپهسالاران لشکر ایراول فرمایش عالی شد که همه لشکری خیمه و خرگاه و قوش پلتر را در همین جا گذاشته، مع میران اونک و سول اتفاق نموده، اطراف قلعه خوقند را گشته آت قماوی کرده می بینند اگر دشمن برآمده جنگ می کرده باشد جنگ می کنند و الا دور باروی آن را گشته، پست و بلندی اطراف ولایت را ملاحظه کرده گشته می آیند.

حسب الفرمایش عالی حضرت امیران باشوکت، زمین عبودیت بوسه داده، فاتحه مبارک را گرفته همه به یکبار سواری نموده گاهاً از درون باغات و گاهی از بیرون باغات اطراف ولایت را گشته، جای محمول و نامحمول را ملاحظه نموده، در آن روز بی جنگ و جدال گشته، فرود آمده، جناب عالی را دعا نمودند.

روز دیگر به فرمان قضا جریان، امیر صاحبقران عبدالصمد خان نایب مع افواج سرباز قادراتداز مع میران اونک و سول توپخانه عالی را برده از دو سه جای ولایت مورجل گرفته توپهای قلعه کوب را خوابانیده به درون شهر حواله نموده، سعی و کوشش بسیاری کرده، در اخیر روز بازگشته فرود آمدند. اینچنین هر روزه به همین دستور و نسق تردد می نمودند. مدت ده روز از جانب قبله رویه و از جانب راه خجند کوشش نمودند، کارگر نشد. به فرمان واجب الاذعان از آنجا کوچیده از جانب جنوبی بتوغریگی حضرت موی(?) مبارک در بالای راه اسپره و چارکوه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه را برپا نموده از آنجا نیز مقدار ده دوازده روز دیگر جد و جهد نمودند سود نکرد. از آنجا نیز به فرمایش عالی کوچیده، در طرف شرقی خوفند در بالای راه مرغینان لشکرگاه کرده، فرود آمده، به دور عساکر گردون مآثر سنگر مرتب نموده، هر روزه از حد امکان بیرون سعی و تردد نمودند، علاج پذیر نشد. از بس که اکثر اوقات به خاطر خاطر مبارک اعز صاحبقران قتل عام آن جماعت بی سرانجام خطور می کرد بالأخیر در این مورد محافظت حافظ علی الاطلاق مانع آمده مدعا میسر نشد، و در اثنای اینچنین تردد و کوشش از جانب پایتخت بخارای شریف خبر رسید که الله قلی خان اورگنجی که دشمنی در جبلت آن مرکوز بود، وقت را مغتنم دانسته لشکر فراوان جمع نموده، مع جماعت ترکمنیه اوباش متفق گردیده، آمده ولایت چارجوی را محاصره کرده، ایلاتیه لب آبی را کوچانیده، برده و نیز تومانات بخارای شریف را آناً فآناً تاز و باز نموده، مردمان را در شور انداخته ایستاده است.

جناب عالی بعد از استماع این خبر موحش اثر، ارکان دولت را جمع نموده به حکم «و شاورهم فی الأمر» مشورت انداخت. سرهنگان رکاب همایون عالی به خدمت امیر

صافی ضمیر از روی آداب ملاحظه عرض بندگی نمودند که اگر بیان واقعه در واقع چنین باشد یک نوع کارسازی نموده، فتح این ولایت را باز به وقت دیگر موقوف گذاشته، بازگشت نمودن صواب می نماید. پس بنابر صوابدید مشورت دولتخواهان رأی مبارک امیر صاحبقران به گشتن شده، در ملاحظه اصلاح کار بودند که مسلمان قل نام از جماعت قپچاق که آدم شنونده معتبر معروف و مشهور بود و نیز مشار الیه به علم سپاهیگری به زال زر همسری می کرد، مدتها به خدمت امیر صاحبقران در سفر و در حضر در تعداد مبارزان معتبر صاحب اعتبار ذوی اقتدار بود. در این مورد قافیه را تنگ یافته، به امرای دولتخانه عالی رسانید که به درون ولایت خوقند مقدار پنج شش هزار خانه وار قپچاقی هستند که به این کمینه خویش و تبار می باشند. همه آنها به جناب عالی سرغلامی دارند، اما از روی لاعلاجی از اهل و عیال خودها گذر ناکرده به درون شهر قبل شده حساب برآمدن را نیافته، حیران شده، هر روزه به این غلام کمترین خبر رسانیده ایستاده اند. اگر شما یان به خدمت جناب عالی عرض بندگی نموده معقول نمایید که این بنده را به طریقه ایلچیگی رخصت نمایند، به همین علاقه به خوقند درآمده، نوعی کرده به کلانان ایلاتیه قپچاق واخورده به آنها از دولتخانه عالی وعده و وعیده کرده، از هر امور راه کار نشان داده شود، شاید که به یمن دولت عالی ایلاتیه مذکور از یک طرف ولایت در نصف از شب ویرانی نموده، به دیوار قلعه رخنه انداخته یا از یک سو دروازه را دستگیری کرده گشاده بدهند که فتح البابی میسر شود.

امرای دولت این معنی را به خدمت جناب عالی عرض بندگی نمودند. چنانچه که این تدبیر موافق تقدیر افتاده به جناب عالی معقول گردید. بالأخیر امیر صاحبقران به سخن سحرپرداز آن فریفته شده، بدین سبب به دست مسلمان قل رقعۀ مرقوم نموده داده آن را به طریقه ایلچیگی به پیش شیرعلی خان روانه نمودند. مسلمان قل مذکور از جانب عالی رخصت یافته به درون شهر درآمده مکتوب را به دست شیرعلی خان رسانیده گفت که من به طریقه تلبیس ایلچیگی به خدمت آمدم. بدانید که لشکر بیرونی بسیار بی سرافجام می باشد. به اندک روز معاودت می نماید از بس که پادشاه را بسیار خاطر پریشانی رویداد

شده از جانب بخارا خبىرهای ناخوش رسیده ایستاده است. از بس که الله قلی خان اورگنجی مع جماعتهای ترکمنیه متفق گردیده قصبات لب آب آمویه را محاصره نموده، ایلاتیه اطراف و جوانب را کوچانیده برده ایستاده است، گفته، هر روزه قاصدان تازه خبرهای بی اندازه آورده، پادشاه را پریشان خاطر بی وحدت کرده ایستاده‌اند. از این وجه فرصت را غنیمت یافته، به خدمت پادشاه عرض کرده حالا از راه تلبیس به طریقه ایلچیگی به خدمت رسیده‌ام. شیرعلی خانی از این آمدن مسلمان قل قپچاق ذوق عجیبی نموده آمدن آن را سبب پایداری دولت خود انگاشته، اعزاز و اکرام و توقیر و احترام او را برجای آورده، نوازش فرمود.

امیر صاحبقران بعد از فرستادن مسلمان قل قپچاق تا مدت سه روز چشم در راه شده انتظاری می کشید. از آن هیچ اثری معلوم نشد. بالاخر از بندیهای به دست افتاده شنیدند که مسلمان قل به فریب رفته بوده است. دانستند که تجلد پس پرده افتاده است.

لاجرم روز چهارم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سران سپاه و امرای حشمت‌جاه پس و پیش قوشون ظفر مشحون را سرشته نموده، امرای ایراول مقدمه سپاه را به جانب بیش اریق کشیده، به مرور عازم راه شوند.

حسب فرمان عالی میران مأمور سپاه نصرت پناه را به دستور سابق گرفته بیشتر کوچیده راهی شدند. امیر نیکوسیر به قلب لشکر ظفر پیکر مع توپخانه عالی مع میران خاصه بردار یسو بسته در راه درآمدند و جماعت میران اونک و سول و جماعت کله بهادر را در عقب لشکر گذاشته الأمانیه و آورده بازارچی را کما ینبغی سرشته نموده، بدین دستور بی خوف و دهشت از مضافات خوفند برآمده، از جانب کوه رویه به سه منزل به کان بادام رسیده، و از آن منزل نیز جماعت قرق یوز را مع جماعت کله بهادر در عقب لشکر به قراولی گذاشته، در راه درآمد، به دو منزل به ولایت خجند رسیده، نزول اجلال ارزانی فرمود. و از آنجا محمد شریف اتالیق حاکم تاشکند را به جانب ولایتش رخصت نموده، دو هزار ایلغر دیگر را مع دو سردار نامور در آن ولا تعیین نموده، فرستاد. بعده به مشورت ارکان دولت ... یوز را به حکومت ولایت خجند سرافرازی بخشیده، خود به فر

اقبال از آن زمین نزهت آیین، آرام گزین زین گردیده، به دو منزل به ولایت اوراتپه رسیده در آنجا دو روز استراحت نمود، روز سیوم نیز از آنجا کوچ نموده، به دو منزل دیگر به ولایت دیزق رسیده، حکام ذوی الاحترام هر بلاد را به اشفاق خسروانی سرافرازی بخشیده، رخصت انصراف ارزانی فرمود.

شاه و الاجاه عالم پناه از ولایت دیزق نیز بر اشهب تیزگام زرین لگام راکب گردیده، به قدم مسارعت مسافت طی نموده به راه قچه قره بلیغ درآمده از بالادست میانکالات گذر کرده، به تعجیل تمام به پنج روز به پایتخت دارالخلافت قبه الاسلام فاخره بخارای شریف رسیده، به ارگ عالی نزول اجلال ارزانی فرموده، آسوده خاطر گردید.

فقرا و فضلا و اهل خلق این ولا از قدوم میمنت ملزوم خسرو کامکار برخوردار گردیده، شادکام و فرح انجام شدند در این وقت خبر رسید که الله قلی خان اورگنجی ولایت چارجوی را به تنگ آورده، عن قریب است که فتح آن بلاد بدان مفسد بدنهاد میسر شود. به شنیدن این خبر حیرت اثر امیر دلور مع لشکر بخارا و قول قرشی و عسکریه قراکول سواری نموده به حد استعجال به دو منزل قطع مسافت فرموده به لب دریای آمویه رسیده فرود آمد. چنانچه که آوازه آمد آمد لشکر ظفرپیکر را الله قلی خان اورگنجی شنیده، ولایت چارجوی را گذاشته مراجعت نموده، لب لب دریا گرفته به طرف اورگنج روانه گردید. امیر صاحبقران سعادت نشان می خواست که از گذر چارجوی بر آن طرف دریا گذشته از تعاقب لشکر اورگنجی رسیده، مصاف نماید، کشتی میسر نشد از بس که تمامی کشتیهای گذرهای دریا به دست لشکر اورگنجی افتاده بود.

. بالأخیر ناچار امیر باوقار ذوی الاقتدار مع لشکر جزار از این طرف دریای زخار مقابل لشکر اورگنجی تا به سه منزل روانه گردید. بعد از آنی که لشکر اورگنجی از موضع قباغلی گذر نمود، امیر صاحبقران به مشورت دولتخواهان از آنجا معاودت فرموده، آمده، داخل بخارای شریف شده قرار گرفت.

در این سال به هیچ جانب یورش ناکرده، به عرض و داد فقرا و به سرشته اسب و اسلحه و سپاه و به داد و دهش مشغول گردیده، تا بهار آینده به یک منوال فارغ البال

می‌بود. در همین سال شیرعلی خان خوقندی لشکر کشیده، رفته ولایت تاشکند و ترکستان را به دست درآورده چار سردار ایلغری را از تاشکند، نورمحمدبی ایرانی را از ترکستان، صحت و سلامت مع اسب و اسلحه آنها را برآورده، به جانب بخارا فرستاده محمدشریف اتالیق حاکم تاشکند را به قتل رسانید.

گفتار در نهضت نمودن امیر صاحبقران ظفراقتران به جانب
ولایت خوارزم و مقابل شدن دو لشکر عظیم در محاذی قلعه
فتنگ و فتح و فیروزی لشکر بخارا و هزیمت یافتن
الله‌قلی خان اورگنجی بی سر و سامان

سال دیگر فی سنه ۱۲۵۹ در اول بهار فرح آثار جناب امیر والاتبار، سران سپاه و
امرای حشمت‌جاه را جمع نموده به حکم نص قاطع «و شاورهم فی الامر» عمل نموده
مشورت‌آمیز خطابی به جانب حضار مجلس نموده، گفت که چه معنی دارد که
الله‌قلی خان اورگنجی بارها لاف دوستی و یکجہتی زده، بلکه اظهار خویشی و اقربائی
نموده، ایلچیهای باصلاح به یکدیگر فرستاده، اکثر اوقات آن مفسد بدنهاد در بالای
ایلاتیه ترکمنیه و یا به جانب، داخل مازندران و منقشلاق، به هر جانب که می‌رفت ولایت
خود را به این دولتخانه عالی سپاریده به این جانب اعتمادی کرده، می‌رفت، تا به وقت
بازگشت آن به سبب حمایت دولت عالی، باد سرد از بالای مملکت آن گذر نمی‌کرد،
رعایت مسلمانی و پاس خاطر‌داری و آشنایی آن را کما حقہ نگاه می‌داشتیم. سال گذشته
که ما به دولت مع قوشون ظفرنمون در بالای خوقند، پنج شش روز که توقف فرمودیم،
آن خدانا شناس بدعهد وقت را غنیمت دانسته، عهد ایللی و آشنایی را برطرف کرده،
قوشون جمع کرده آمده، دامن مملکت محرومه ما را به خارخار جفا و ستم درانیده، به
خانمان ایلاتیه آتش زده، همه را جلای وطن نموده، کوچانیده گرفته، رفت. بیچارگانی که
در سایه دولت ابد مدت ما در کمال آسایش عمر می‌گذرانیدند در تهلکه و تشویش
افتاده، آواره وطن شدند.

اکنون به ما واجب و لازم است که تا جان در بدن باشد آسایش و راحت حضر را به کلفت و مشقت سفر تبدیل نموده، به جانب ولایت اورگنج اراده نموده، عار و ایدای مسلمانان را از خلاق بیچون طلب نموده، آن خدا ناشناس بی دیانت را از تخت به تخته تابوتش کشانیم. همه ارکان دولت و امرای ذی شوکت، زمین عبودیت بوسیده، دست ادب به سینه نهاده، عرض بندگی نموده، گفتند که دولت شاهی را بقا باد. در واقع لازم بلکه واجب می نماید که این خانه خراب بدعهد بی اندیشه اورگنجی تخته گردن را گوشمالی بدهند تا به دیگران عبرت شود.

بعد از استحکام کرسی بندی مشورت، به منشی بلاغت نشان فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که مبارکنامه های عالی مع سپارشات به حکام ذوی الاحترام و به سایر قصبات اطراف و جوانب قلمرو قلمی نموده شود، تا آنکه به رسیدن مبارکنامه عالی همه آنها مع نوکریه خودها سرانجام سفر را آماده کرده، به زودی اراده این جانب نمایند.

حسب الفرمایش عالی حضرت قاصدان قصبات قلمرو مبارکنامه ها را مع سپارشات عالی آراسته کرده به مهر مبارک عالی مزین نموده به سرهنگان هر سرحد رسانیده، سپارشات عالی را تعیین نمودند. موافق فرمایش عالی به اندک روز لشکر بی کران از اطراف جهان به آستان عالی نشان جمع گردید.

بعده به فرمان لازم الاذعان، امیر صاحبقران ظفر توأمان، الخ بیکی بی توپچی باشی مع افواج سربازان قورخانه را مع توپخانه عالی به گردونه های چنبرک فولاد بار کرده، از لشکری پیشتر روانه گردید. بعد از آن اصحاب امیر صاحبقران سکندر نشان در ایام نیک و به ساعت فرخنده، در سمند بادیمای جهنده راکب گردیده، مع جماعت میران علمهای ازدهاپیکر را جلوه داده، از قبه الاسلام فاخره بخارای شریف برآمده، ارتکاب سفر مبارک نموده، به دو منزل به قصبه قراکول رسیده، نزول فرمود. علی الصباح روز دیگر از آنجا عزم راه نموده به دو منزل به اوستی ایلچیک رسیده، نزول اجلال ارزانی فرموده، خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه را در لب دریا برپا نموده، استراحت فرمود. تا به رسیدن لشکرهای اطراف و جوانب همه کشتیهای گذرهای دریا را به گذر ایلچیک

جمع نموده شد.

اولاً مرتبه، به فرمان واجب الاذعان جماعت سربازان مع قورخانه و توپخانه عالی از دریا گذر نموده، ثانیاً مرتبه، از تعاقب سربازان میران حضرت نشان مع تومانات خودها، به ترتیب اونک و سول از گذر دریا گذشته، در آن طرف دریا قرار گرفتند.

بعد از آن امیر صاحبقران نصرت نشان مع مقربان و دولتخواهان از دریا گذر نموده، به فرمان واجب الاذعان عساکر گردون مآثر را میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته نموده، قول ترکمنیه دورویه لب آب را به قول چار ولایت حصار مع لشکره سمرقند و اورکوت و پنجه کنت همراه نموده، این جماعت را به طریقه ایراول پیشرو لشکر ظفرپیکر گردانیده شد بدین نسق از آن منزل به دولت و به اقبال بی اهمال کوچ نموده، به دو منزل به قباغلی رسیدند. از آنجا قراولان ترکمنیه را پیش انداز کرده راهی گردیده، پس از دو منزل طی نمودن، بعد قراولان پیشتر رفته خبر رسانیدند که اثر قره دشمن نمودار شد.

چنانچه که این خبر موحش اثر را به امیر صاحبقران عرض بندگی نمودند. به مجرد شنیدن این خبر امیر نیکوسیر به میران ایراول لشکری، فرمایش عالی شد که بی محابا راهی گردیده، دهشت ناکشیده به دشمن رسیده، دلیرانه حرب نمایند. اینک لشکر اونک و سول باهم از تعاقب می رسند.

حسب الفرمایش عالی سپهسالاران لشکر ایراول مع لشکری خودها علمها را جلوه داده بی خوف و هراس راهی شدند. بعد از طی دو سه خامه ریگ به ایراول دشمن رو به رو گردیدند. همانا یکباره اندیشه ناکرده لجام ریز اسب مانده بودند که ایراول دشمن تاب ناورده در گریز شد. بهادران ایراول لشکر ظفر پیکر، از تعاقب زده بسته کشته راهی گردیدند. بدین هنگامه بعد از گذشتن از یک خامه ریگ ناخواست در بالای قوشون اورگنجی، همچون بلای ناگهان از پس رسیده آمده بودند که لشکر اورگنجی همه یکباره سراسیمه وار همه سواری کرده، به ایراول لشکر ظفر پیکر، در افتاده برداشته راهی شد. مقارن این حال قول و اونک و سول هم بی تحاشا رسیده، خودها را به لشکر دشمن زده، چون آب و آتش جوشیده می کوشیدند که در این وقت جماعت سرباز قادرانداز، مع

توپخانه عالی در تاز رسیده، دو سه شلنگ کشیده بود که از صلابت دبدبه توپ غنبرک به لشکر اورگنجی شکست واقع گردیده، هزیمت را غنیمت شماریده درگریز درآمده، راهی شدند. از تعاقب هزیمتیان لشکر نصرت نشان نامانده رسیده، تا به حدی که اورگنجیان را مقدار دو سه فرسخ راه پیش انداز کرده، مقاتله می نمودند، کس بسیاری را از دم تیغ و نیزه گذرانیده، به قتل رسانیدند. جمع بسیاری را از دشمن فرآورده بندی نمودند بدین گیر و دار و بدار و بزن و آفت و زُفت کرده، وقت شام بود که به قلعه فتنک رسیدند. در این وقت به امرای پیش آمدگی از جانب امیر صاحبقران فرمان عالی صادر شد که نوعی کرده بهادران را از جنگ و جدال منع نموده گردانیده، توقف نمایند که روز بیگانه شده است مبادا که حادثه‌ای واقع شود. جناب امیر صاحبقران ظفرقرین نیز از تعاقب میران بی در پی به قلعه فتنک رسیده ملاحظه نمود که دشمن قلعه فتنک را پرتافته گذاشته است. به فرمان واجب الاذعان جماعت یساولان رکاب همایون عالی پیشتر رفته، هر جانب باز تاز نموده، به جماعت لشکری نوعی کرده خبر رسانیده، همه بهادران را از تردد و جنگ و فرخاش منع نموده توقف فرمودند. از این جنگ مغلوبه الله‌قلی خان بی سر و سامان مع بعضی هواخواهان خود پیشتر گریخته به جانب قلعه هزار اسب بدر رفته است.

بعضی از لشکری آن از جانب دست چپ گریخته به درون خامه‌های ریگ زده رفته‌اند و برخی از اورگنجیان چون سگ آبی سراسیمه‌وار خودها را به دریای زخار انداخته به هلاکت رسیدند. الغرض همان بیگانه جناب شاه والجاه مع سپاه ظفرپناه در آن جایگاه لشکرگاه کرده فرود آمده، در اطراف قوشون ظفرنمون قراول و چنداول گذاشته استراحت نمودند.

پگاه روز بندیان را مکتوب نمودند. چهارهزار و هفتصد بندی کمابیش از ترکمن و اورگنجی به دست لشکری افتاده بود. مال و مواشی و اسب و اسلحه را عدد نبود. القصة علی الصباح روز دیگر امیر دلاور مع لشکر نصرت‌اثر از اطراف قلعه فتنک کوچیده، به دستور سابق اونک و سول و قلب و جناح را مرتب نموده راهی شده آمده در محاذی

قلعه هزار اسب رسیده، فرود آمد.

بر ضمایر نکته سنجان پوشیده نماند که در آن وقت که الله قلی خان بی سر و سامان از لشکر ظفر توأمان هزیمت نموده، رو به گریز نهاده در قلعه فتنک رسیده ایستاده نتوانسته از آنجا گذشته، مع نزدیکان خود به قلعه هزار اسب آمده درآمده در و دربند قلعه را استوار کرده، همان شب در آنجا خواب کرده، از هراسی که بر آن مستولی گردیده بود در آن قلعه ایستاده نتوانسته، هزار نفر را مع دو سردار نامور به قلعه هزار اسب ایلغر گذاشته، خود آن به همراهی هواخواهان خود شباشب از آن قلعه برآمده، به جانب پایتخت خود که شهر خیوق است بدر رفته بود.

چنانچه که در آن روز قوشون ظفر مشحون در برابر قلعه هزار اسب فرود آمده، خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه را برپا نموده، قوش پلتر را فرود آورده، لشکرگاه کرده، خاطر جمع گردیدند.

بعده به فرمان شاه والاجاه همه لشکری به یکباره سواری نموده یک درجه از اطراف قورغان سراسبکی آت قماوی کرده از هر جانب سورن انداخته گشته فرود آمدند.

روز دوم به فرمان قضا جریان الغریک بی توپچی باشی مع افواج جماعت سربازان توپخانه عالی را سه بولک کرده، از سه جانب قورغان خوابانیده، میران خاصه بردار از هر جانب مورجل گرفته، سپهسالاران دیگر دسته دسته اونک و سول یسو بسته هر زمان سورن انداخته قلعه را به تحت توپ و تفنگ گرفته بودند که دود به فلک می پیچید. از آواز توپ غنورک زمین و زمان به لرزه درآمده بود.

الغرض هر روزه به همین نسق کوششهای مردانه می نمودند. و نیز به فرمان امیر صاحبقران مقدار پنج هزار لشکر صفدر مع سرداران نامور به موضع بیش اریق به جانب شهر خیوق قراول گردیده تا مدت بیست و دو روز سعی و کوشش نمودند. فتح قلعه هزار اسب میسر نشد، از بس که مستحکمی و بلندی قورغان معروف و مشهور بود. سه طرف قلعه مذکور کول عمیق بود که تا به پشت گاو ماهی چیزی حایل نبود. از یک طرف آن قلعه مذکور راه باریک بود که رونده و آینده را غیر از آن راه، راه دیگر نبود.

الغرض روز بیست و سیوم خبر رسید که الله‌قلی خان در شهر خیوق لشکر پراکنده را گرد آورده و نیز از اطراف و جوانب قلمرو خود قوشون جمع کرده، از خیوق برآمده، اراده این جانب دارد. به شنیدن این خبر امیر صاحبقران صفدر، مقدار بیست‌هزار لشکر را مع سپهسالاران نامور به جانب بیش‌اریق فرمایش نموده فرستاده تعیین نمود که اگر به دشمن مورد حرب و ضرب می‌شده باشد، خبر می‌فرستاید. انشاءالله خود ما هم به دولت سواری نموده خواهیم رسیدن.

پس به فرمان لازم الاذعان امرای مأمور بالشکر مذکور سواری نموده ایلفر کرده برآمده راهی شده وقت قیام آفتاب بود که در موضع بیش‌اریق رسیده به لشکر بیش‌اریق ملحق گردیده، فرود آمدند. در آن وقت تیلچی آمده خبر رسانید که الله‌قلی خان به همراهی قوشون فراوان در لب آیدین‌کول آمده، لشکرگاه کرده فرود آمد. به مجرد شنیدن این خبر میران نامور به جانب امیر صاحبقران صفدر، قاصدی روانه نموده، عرض بندگی کرده، فرستاده، باز به جهت مدد، لشکر دیگر طلب نمودند. جناب عالی دیگر باره باز پنج‌هزار لشکر رامع چند نفر از سرهنگان دلاور نامزد کرده فرمایش عالی شد که توقف ناکرده رفته به قوشون موضع بیش‌اریق ملحق شوند.

حسب الفرمایش عالی سرداران نامدار پنج‌هزار لشکر جزّار از جناب عالی فاتحه گرفته از لشکرگاه شاهی برآمده، طی مسافت نموده، در موضع بیش‌اریق رسیده، به قوشون پیش‌آمده ملحق شدند. شبانه به الله‌قلی خان خبر رسانیدند که لشکر بسیاری از جانب هزاراسب آمده، از پی یکدیگر به بیش‌اریق رسیده، فرود آمده ایستاده‌اند.

الله‌قلی خان بی سرو سامان به شنیدن این خبر وحشت‌اثر، هراسی به دلش طاری گردیده، شب‌اشب از لشکریه مع سه چار نفر نزدیکان خود از لشکرگاه برآمده به شهر خیوق رفته درآمد. اول پگاه قوشون پراکنده آن، رفتن خان نکبت نشان را دانسته از هر ایل و آلوس، پنج پنج، ده ده، سراسیمه‌وار از لشکرگاه برآمده راهی شدند. قراولانی که از قوشون بیش‌اریق به طریقه قراولی در بالای بلندی خامه‌های ریگ ایستاده بودند، به همراهی دوربین نگاه کرده دیدند که از لشکریه اورگنجی چوق چوق، فوج فوج برآمده

به جانب شهر خیوق رفته ایستاده‌اند. این علامت و آثار را قراولان به سپهسالاران موضع بیش‌اریق رسانیدند. به شنیدن این خبر بهادران دلاور نیکونهاد به اسبهای تازی تژاد سواری نموده، مقدار چهل پنجاه نیزه بی‌داغ عارضی ترتیب داده، علمها را جلوه داده نهاده در بالای بلندیهای خامه‌های ریگ برآمده بودند که بقیه لشکر او این حالت پرملاّت را دیده خیمه و خرگاه خودها را مع چیز و چاره پرتافتند، رفتن گرفتند. بهادران رزم آزمای بی‌محابا سر اسبهای خودها سر داده لجام‌ریز به لشکرگاه اورگنجی رسیده، چیز و چاره غنیمتی که از لشکریه اورگنجی مانده بود همه را جمع نموده، گرفته به قوش خودها مراجعت نمودند.

سپهسالاران لشکر ظفرپیکر صورت واقعه را به رکاب همایون عالی عرض بندگی کرده فرستادند. جناب عالی امیر صاحبقران سکندر نشان به مبارکنامه همایون فرمایش نمود که سرداران لشکریه بیش‌اریق در آن موضع مدت سه روز توقف نمایند. بعد از سه روز هر سپارشی که شود بدان عمل می‌نمایند. لاجرم میران مأمور مذکور حسب‌الفرمایش عالی در موضع بیش‌اریق جابجا ایستاده، پس و پیش قوشون را سرشته نموده شبانه چنداول، روزانه قراول مانده خواب کرده بودند که بعد از دو روز این مقدمه بود که الله‌قلی خان اورگنجی ایلچی را مع تارتق فراوان مرتب نموده به خدمت امیر صاحبقران از وجه معذرت‌خواهی فرستاد. سپهسالاران موضع بیش‌اریق آمدن ایلچی را به خدمت امیر صاحبقران عرض بندگی کرده فرستادند. شهنشاه عالم‌پناه به مبارکنامه همایون اشارت آمدن ایلچی را مرقوم فرموده، فرستاده، بعد از رسیدن مبارکنامه عالی، میران جلال‌نشان موافق فرمان عالی، ایلچی الله‌قلی خان را به جانب قوشون ظفر مشحون به خدمت صاحبقران ذوفنون روانه نموده، فرستادند. چنانچه که ایلچی مذکور به بارگاه فلک‌اشتباه رسیده، به جمال مبارک مشرف گردیده، جناب عالی را دعا نموده، نامه از خانش آوردگی را به دو دست ادب برآورده داد، لسانی را نیز از روی دانسته خود به خدمت اکسیر خاصیت تقریر فرمود.

جناب امیر روشن ضمیر نامه آن را سرگشاده خوانده از مضمون مندرجه آن آگاهی

یافته از روی مروّت و مسلمانی و از اشفاق خسروانی به ایلچی آن خطاب نموده فرمود که اینقدر کارها هرگز به خاطر ما نبود که فقیر و فقرا و بیوه بیچاره را تحت کرده، به جانب خوارزم لشکرکشی نمایم از بس که خان بی سر و سامان تو در نابود ما به همراهی چندی از جماعت ترکمنیه اوباش لشکرکشی کرده رفته ایلاتیه ترکمنیه لب آب را که در ظلّ حمایت ما آسوده حال فارغ البال نشسته بودند، بیچارگان را جلای وطن کرده کوچانیده آورده است. بدین سبب حمیّت پادشاهی گریبانگیر گردیده، لشکر سرانجام نموده، این هنگامه را در ولایت تو بر پا نمودیم حالا هم باشد فقرایان لب آبی را که به طریقه اسیری آورده است رها نماید که هر کدام به وطن خودها روند. ما هم اسیران در بند افتاده را از سپاه و فقرایی که هستند از بند رها کرده از روی مسلمانی مابین عهد برادری کرده، خواهیم مراجعت نمودن، و الا اگر بدون این ماجرا لشکر قیامت اثر اگر به بالای شهر خیوق گذر سازد حال ولایت به کجا می انجامیده باشد، گفته، یکی از محرمیه را به ایلچی خان اورگنج همراه کرده فرستاد. بعد از رسیدن ایلچیان الله قلی خان مسرور و مبتهج گردیده، هر سخنی که از جانب امیر صاحبقران شنیده بود همه را به جان و دل قبول نموده، عهد و پیمان را به ایمان مؤکد کرده، اسیران را فرستادنی شده، گفت که اسیران چارجویی و لب آبی را آورده به جانب خوارزم کهنه گذرانیده بودیم. انشاء الله آدم فرموده همه را جمع کرده آورده به ایلچی ثانی روانه آن جانب می نمایم، گفته، دفعتاً به ایلچی آمدگی، ایلچی همراه کرده، آنچه عرایض ضمنی که بود به عرضه مندرج نموده، ایلچیها را رخصت داده فرستاد.

در همین اثنای رو و آی ایلچیان میانه رو، قاصدان از جانب بخارای شریف پی در پی خبر رسانیدند که شیرعلی خان خوقندی در بالای ولایت خجند لشکر کشیده آمده... یوز را که جناب عالی به حکومت ولایت خجند سرافرازی بخشیده بودند مشارّ الیه به سخنهاى ابله فریب شیرعلی خان فریفته شده، برآمده، دیده، ولایت را تسلیم نموده است. و نیز از این جانب دانیال اتالیق کنگس شهر سبزی و محمدکریم بی اباعلی یکه باغی هر دو اتفاق نموده عرق دشمنی جبلّی خودها را در حرکت درآورده، فرصت خودها را

یافته هر دو معاً قوشون کرده، آمده قصبه چراغچی را قبه کرده دامن مضافات ولایت نسف را تاز و باز نموده‌اند.

و نیز ایلاتیه قنکرات و جماعت سرای هر دو ایل ویرانی نموده، هر جا جمع شده، مصلحت فساد آمادگی دارند گفته، عرضه چی قوش بیگی خزاری پی در پی رسیدند.

بناءً علیه از روی خاطر ناجمعی که به امیر صاحبقران رویداد شده بود لاجرم از روی ناچاری و لاعلاجی عهد الله قلی خان اورگنجی را استوار داشته، در نزد ایلچی آن مقدار ده دوازده هزار بندی را از سپاه تا فقرا از بند رها کرده سر هر بندی چار درمی کرم فرموده، رخصت انصراف ارزانی نمود.

بعد از آن امیر صاحبقران ظفرنشان از آنجا به دولت و به اقبال به جانب بخارای شریف مراجعت فرمود. بعد از گذشتن از قلعه فتنک جماعت اوباش ترکمنیه، پنج شش هزار کس جمع شده از تعاقب لشکری قره داده، پس مانده الامانیه و آورده بازارچی را گرفته، نگاهداشتن گرفت. زیرا که جناب عالی به عهد الله قلی خان اورگنجی اعتمادی نموده، به عقب لشکریه قراولان مقرری را فرموده بود. بالأخیر کیفیت این ماجرا را به خدمت همایون عالی رسانیده عرض بندگی نمودند.

امیر والا جاه چندی از امرای حشمت جایگاه را مع بهادران رزم آزمای نامی در عقب لشکر ظفر پیکر گذاشته پس و پیش لشکری را سرشته نموده طی مراحل فرموده تا به گذر ایلچیک رسیدند. بعضی از لشکری مع جناب عالی از گذر ایلچیک عبور فرمودند. بعضی الامانیه به گذر خراج بیتک تا به گذر چارجوی رسیده از آنجا گذر نموده بودند. جناب امیر صاحبقران سکندر نشان بعد از گذشتن از دریا به سرحدداران اطراف و جوانب رخصت نموده، خود جناب عالی مع امرای بخارای شریف عزم راه نموده، بعد از قطع منازل به پایه سریر اعلا رسیده چون لعل به کان و چون گوهر به عمان بر تخت فیروزبخت شاهی استقرار نموده، لوای سلطنت و معدلت برافراشت. در آن روز فقرا و فضلا و قضات کرام و سادات عظام ولایت به استقبال همایون عالی برآمده، گرد سم سمند جهان پیما را توتیاوار به دیده‌ها کشیده، زبان به دعای دولت جاوید طراز ابد مساز گشودند.

گفتار در ذکر لشکر فرستادن امیر صاحبقران کشورستان به جانب ولایت خجند و از آنجا بی نیل مقصود معاودت نمودن

بر ضمایر حکمت مآثر خردمندان پوشیده نماند که چنانچه در بالای هزاراسب به سمع مبارک جناب عالی رسیده بود که حاکم خجند به اغوای مفسدان، به شیرعلی خان خوقندی بیعت نموده، ولایت خجند را تسلیم آن کرده بود. از این وجه به ولایت اوراتپه و در میان ایلاتیه قرق یوز تذبذب رویداد شده، هرج و مرج افتاده بود. بناءً علیه بعد از مراجعت فرمودن از بالای ولایت اورگنج، فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امارت پناهان و ایالت آگاهان، دولتخواهان، اسحاق بیگی سمرقندی و عادل دادخواه اورکوتی هر دو نامور سپهسالار لشکر گردیده، مع حکام ذوی الاحترام میانکالات، مع قول دیزق و اوراتپه همراهی نموده، رفته ولایت خجند را محاصره نمایند.

حسب فرمان عالی صاحبقرانی دولت دستگاهان مذکورین بدین امر عالی مبادرت نموده، بعد از رسیدن به ولایتهای خودها، سه چهار روز استراحت کرده، از آنجا موافق فرمایش عالی سپاه کینه خواه را مرتب نموده، از وطنهای مألوف برآمده، رو به مکان و مقصد نهاده، بادیه پیمای سرعت گردیده، راهی شده به ولایت دیزق رسیده، از آنجا مع نوکریه دیزقی رهنورد گردیده، به ولایت اوراتپه رسیده، قول قرق یوز را جمع نموده پیش انداز کرده، بی تحاشی به بالای خجند رفته، مدت یک ماه سعی و کوشش نموده ولایت خجند را محاصره نمودند، میسر نشد.

بالآخر میران مأمور مذکور به فرمایش عالی مراجعت نموده آمده، هر کدام به ولایت خودها قرار گرفتند.

چنین گویند که شیرعلی خان خوقندی به مصلحت دولتخواهان خود عمل نموده بعد

از به دست درآوردن ولایت خجند به الله‌قلی خان اورگنجی و به خواجه قلی پروانچی شهر سبزی و به محمدکریم‌بی یگه‌باغی خط و خبر کرده، آدم فرستاده، گفته بوده است که وقت یارمندی و محل مدد است اگر آن حکومت آگاهان روز ناآمده را اندیشه کرده در این وقت اگر از دامن مملکت محروسه پادشاه دامن‌کشی نمایند، شاید که به همین قدر تردّد قوشون ماوراءالنهر از بالای خجند برداشته شود، گفته، به هر کدام آنها مکرر قاصدها روانه نموده بوده است. چنانچه که سابق از این هم خواجه علی پروانچی شهر - سبزی و محمدکریم‌بی یگه‌باغی هر دو مفسدان کورنمک به خط و خبر شیرعلی خان خوفندی و الله‌قلی خان اورگنجی عمل نموده، از راه راست و شیوه مسلمانان انحراف ورزیده، در چندین مورد به دامن مضافات محروسه قرشی و خزار دست دراز کرده بودند ولیکن از این کردارهای ناشایسته ناصواب هر دو مفسد خانه خراب، ملالی در طبیعت مبارک امیر کامیاب طاری گردیده بود اما موردش را نیافته، در وقت ساعتش موقوف گذاشته، مواسا و مدارا می‌ورزید. اینچنین همین سال را هم تا به بهار آینده را به اهمال گذرانیده، مترصد وقت بود.

گفتار در ذکر مشورت نمودن امیر صاحبقران ظفراقتران در باب تسخیر ولایت شهر سبز و یکه باغ مع توابع و لواحق آن

در تاریخ سنه ۱۲۶۰ بود که جناب امیر جهانگیر روشن ضمیر از روی زوئه افکار و تدبیر ارکان دولت را جمع نموده، مشورت انداخته، گفت چنانچه که الحال نزاعی که میان ما و الله قلی خان اورگنجی به شرایط عهد و امان یک نوع برطرف شده، به اصلاح انجامید، تا نقض عهد از جانب وی نشود از ما نخواهد شدن و نیز قصد یورش جانب فرغانه را هم الحال موقوف گذاریم. همین قدر به تجربه به جناب ما معلوم شد که در میان محکوم و قلمرو ما هر دو مفسد کورنمک که خواجه قلی پروانچی شهر سبزی و محمد کریم بی اباغلی یکه باغی است.

جناب عالی ما تا به الحال ایلاتیه کنگس و خُست فرزندی یک پدر فرض کرده این جماعت را از وجه هم جواری و همسایگی به مناسبت خویشی و تباری شریک دولت و دولتخانه عالی دانسته، شفقت و مرحمت سلطانی را از باره اینها دریغ نداشتی، هر کدام را به منصب جلیل القدر سرافرازی بخشیده ایم با وجود آن هر دو مفسد بخت برگشته قدر مرحمت و مهربانی عالی را نادانسته از کمال ناسپاسداری و کوتاه اندیشی خودها خلل را در مملکت محروسه ما روا داشته، اراده ویرانکاری نموده، به اطراف عالم از جانب ما استغاثه نموده، خط و خیر می کرده اند. و نیز سخنان دشمنان دولتخانه را هم حلقه وار در گوش کرده عمل می نموده اند. از این وجه بعد الیوم به خود واجب داریم و لازم گردانیدیم که تا جزا در کنار هر دو مفسد بدنهاد نگذاریم رفتار جانب دیگر را روا نداریم. در جواب امیر صاحبقران دارا نشان همه سرهنگان و ارکان دولت زمین عبودیت به لب ادب بوسه داده، جناب عالی را دعا نموده، گفتند که در واقع تا غبار فتنه هر دو مفسد

بدنهاد از میان قلمرو عالی برداشته نشود، به فراغ خاطر و به دلجمعی، اراده دیگر جانب کرده نمی شود گفته، حضار مجلس همایون مصلحت را در یکجا قرار دادند.

بعده خاقان اعظم فرمانفرمای اهل عالم به مشورت و به صوابدید دولتخواهان عمل نموده منشی بلاغت شعار فصاحت آثار را طلب نموده مبارکنامه های سپارشات مرقوم فرموده که به رسیدن مبارکنامه عالی هر کدام از حکام ذوی الاحترام جماعت نوکریه را کوروک دیده به درستی اسب و اسباب آنها کوشش نموده، مستعد خدمت شده، می ایستند. به رسیدن خبر ثانی فی الفور عزم راه نموده از روی سپارش عالی به رکاب ظفرانتساب همایون عالی ملحق می شوند. بعد از این سپارشات به فرمان شاه والاصفات، نیابت پناه حشمت دستگاه عبدالصمد خان ایرانی مع افواج سرباز، لوازمات توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه را مهیا نموده عازم راه گردید.

بعده امیر صاحبقران ظفراقتران لوای گردونسای شاهنشاهی را بر اوج مهر و ماه افراشته، کوس و گورکه و سنج و دمامه را بلند آوازه کرده به روز نیک و به ساعت سعد به اشهب بادپای فرخنده سیما سواری نموده، از قبه الإسلام فاخره بخارای شریف قدم بیرون نهاده عزم راه نمود.

نظم

سوی کیش شد شاه جمشید فر به خیل سپاه قیامت اثر
برافراخت رایت شه کامکار به تسخیر آن حصن کیوان مدار

جناب شاه کامیاب فرخنده مآب، اولاً مرتبه، به طوف مرقد منور مطهر حضرت خواجه بزرگ حضرت بهاء الحق و الدین - نور مرقد - فایض گردیده، به اولاد امجاد آن حضرت و سایر ساکنان عتبه فلک مرتبه هدایا و نذورات بخشش نموده، از آنجا به فر اقبال، پا به رکاب ظفر انتساب نهاده، رو به منزل مقصد کرده، به راه میانکال درآمده روان گردید.

نظم

چو شد منتشر قصه عزم شاه به جنبش درآمد ز هر سو سپاه
درآمد ز هر جانبی لشکری روان گشت جیشی ز هر کشوری

حکام ذوی الاحترام هر ولایت مع تومانات خودها در اثنای راه برآمده، به جمال مبارک مشرف گردیده، رکاب ظفرمآب را بوسه می دادند. شهریار ظفرکردار به همین اسلوب رفتار به سه منزل در ولایت کته قورغان رسیده، در آنجا سه روز استراحت نموده، از آنجا به راه جام درآمد به مقدم مسارعت مسافت قطع فرموده، به سه منزل دیگر به قصبه چراغچی رسیده، نزول اجلال ارزانی فرموده، خیمه و خرگاه و اثانه و بارگاه را برپا نموده قرار گرفت، در این سرزمین نزهت قرین لشکرهای اطراف و جوانب پیایی رسیده، استسعاد بساطبوسی را دریافته، به اطراف آوردی معلی قرار می گرفتند. حکام ذوی الاحترام هر بلاد به رکاب نصرت مآب جبهه ساگردیده، جناب عالی را دعا می نمودند.

اولاً پادشاه عالی تبار ذوی الاقتدار به مشورت دولتخواهان عمل نموده به جانب شهر سبز و یگه باغ دو کس را به طریقه ایلچیگی روانه نموده، سخنهای مرحمت آمیز صلح انگیز به مبارکنامه عالی مرقوم نموده، فرستاد. لسانی را هم تعیین فرمود که اگر می خواهد که سالهای سال به وطنهای خودها مرفه الحال و فارغبال نشینید باید که بی دهشت و هراس آمده به استسعاد رکاب بوسی عالی فایز شوید. و الا بدون این روش، جنگ و جدال و فرخاش و قتال را آماده باشند.

بعد از ورود قاصدان هر دو مفسدان نکبت نشان، به فرمان عالی مبادرت ناکرده، عناد پیشگی و سرکشی آغاز نموده، در جواب سخنهای پراکنده ناملایم سراپا همچون سخنهای ابلیس همه پرفن و فریب و تلبیس گفته، هر کدام معذرت نامه عرضه داشت کرده، برآمده دیدن را الحال قبول ناکرده، در وقت دیگر در توقف انداخته قاصدان را بازگردانیدند.

امیر صاحبقران ظفرتوآمان از مقال مفسدان برآشفته فی الفور ارکان دولت را جمع

نموده در این باب از آنها مصلحت جست. امرای نیک‌رای دانش‌فزای، زمین عبودیت به لب ادب بوسه داده، چنین عرض بندگی نمودند که:

نظم

مخالف نگرودد به جان دوستدار	مغیلان نیارد بجز خار بار
ز اعدا نجوید وفا هوشمند	که ریحان فروید ز تخم سپند
ندید از نی بویا کس شکر	که گوهر به کوشش نگرودد دگر
کسی را که باشد بدی در نهاد	نیارد بجز فکر تلبیس یاد
سرانجام اعدا نباشد نکو	بود بدکنش را جهان کینه‌جو

چنانچه گفته‌اند که چون کسی را که بخت و سعادت یاوری ننماید، پند و نصیحت و نیک‌خواهی او را سودمند نیفتد چون این هردو فرقه ضالّه پُر وحشت را که کینه‌دیرینه از حقد و حسد دائمی غبار کلفت و محنت را بر سر خودها می‌بیزند گرد ادبار و شقاوت را بی‌ملاحظه از هر سو دربارهٔ اقبان برمی‌انگیزند. زهی بی‌دولتی و بدبختی این طایفه مردم که از چنین دولتخانه عالی که امیدگاه خلق الله است سرپیچیده گردن جسارت و طغیان می‌افرازند. پس لازم و لابدی همین‌که قوشون ظفرمشحون را در بالای این هردو بلاد رهنمونی کرده آن دو فریق فساد آماده را از وطن مألوف جدا نموده، جزا در کنار آنها گذرانیم. چنانچه که بزرگان متقدمین گفته‌اند:

نظم

بلی هر چه هست از ثواب و خطاست	سبب دارد اما مسبّب خداست
چو خواهد که ویران کند کشوری	شود پایمال بلا سروری
مسلط کند دیو طغیان بر او	بسه پندار خودبینی گردد فرو
چو از حدّ خود پا فراتر نهد	عنان را به دست جسارت دهد
فتد بر سرش قاهر کامیاب	شود او گرفتار و ملکش خراب

پس به مشورت امرای نامدار و دولتخواهان ذوی الاقتدار، پادشاه کامکار سعادت یار، اولاً مرتبه، به ساعت فرخنده و به زمان خجسته عنان عزیمت به صوب ولایت یگه باغ معطوف داشته، با لشکر بی کران راهی شده آمده در محاذی بلاد مذکور فرود آمد. به فرمان قضا جریان لشکر نصرت نشان اطراف ولایت یگه باغ را چون حلقه نون فرو گرفتند کسی را از اعدا حد آرای نباشد که از درون قورغان برآمده در بیرون میدان داری نماید. فی الفور به فرمان شاه خورشید کلاه امرای نیکخواه مع حکام ذوی الاحترام و سرحداران نیکوانجام از هر جانب ولایت، مورجل گرفته رو به رو سنگرها را پیش برده سوزن می انداختند. عبدالصمد خان نایب مع جماعت سرباز قادرانداز از چار حد قورغان توپهای قلعه کوب را خوابانیده به ضرب توپ غنبرک دود از نهاد درونیان می بر آوردند. پس به همین نسق مدت دو روز سعی و کوشش نمودند. خواجه قل پراوتچی شهرسبزی قبل از رسیدن لشکر ظفریکر مقدار دو هزار ایلغر به یگه باغ فرستاده بود به ایلغریه مذکور معلوم شد که محافظت نمودن این ولایت از حیث امکان بیرون می نماید. لاجرم سپاه کنگسیه به بهانه شیبخون زدن دو بولک شده، از دو دروازه برآمده، ضرب راست به جانب کوه رویه نگاه بدر رفتند. از رویداد این مقدمه نوکریه یگه باغ را پرو بال یکیاره شکسته گردید. همه را از ترس جان دست و پای سستی آورده، کارکرده و راه رفته خودها ندانستند.

علی الصباح روز سیوم که خورشید خاور به امر ملک داور جهان فروز حصار ظلمانی را مسخر نمود، فرمان قضا جریان از مکمن قهر سیاست امیر صاحبقران صدور یافت که همه امرای صاحب حشمت و دولتخواهان ذی شوکت کما حقّه، سعی و کوشش نموده مساهله را روا ندارند.

حسب الفرمایش عالی عبدالصمد خان نایب اولاً مرتبه، توپخانه عالی را مع جماعت سربازان پیشتر برده، شیلنگ نموده، کل برجهای دروازه انارستان را زده مع دروازه خانه آن به خاک برابر ساخت. و از جانب دیگر لشکر سمرقندی و میانکالی سوزن انداخته سنگرهای خودها را پیش برده تا به دروازه رسانیدند. و از طرف دیگر قول قرشی و

خزاری و چراغچی که به دیوار قورغان رخته انداخته در صدد درآمدن بودند که در همین حین بگير و بدار، محمدکریم بی مفسد مع نزدیکان خود و با همراهی اولاد و اتباع، جنگ و گریز کرده از یک جانب برآمده و از لشکری خلاص خورده بدر رفت.

خلاصه کلام نیکوفر جام اینکه لشکر فیروزی اثر به نیروی اقبال از هر سو به بلاد مذکور داخل گردیده، چنان حصن حصینی را به قهر و غلبه مسخر نموده، به صغیر و کبیر و برنا و پیر ترخم ناکرده، همه را به باد تاراج بر باد دادند. بعد از آنی که سرانجام کار آن دیار به انتظام انجام یافت امیر صاحبقران جلالت نشان به فتح و فیروزی تمام و نصرت و بهروزی مالا کلام عنان تکاور جهان پیمای کشورگشا را معطوف داشته در نیکوترین اوان مع دولتخواهان سعادت نشان داخل آن حصار گردیده، نقاره شادیانه را بلند آوازه گردانیدند.

چون خاطر انور شهنشاه عالم پناه از وجه بلاد یکه باغ جمعیت تمام یافت، یکی از امرای دولت را در آن ولا حاکم بالاستقلال نموده، آنگاه فرمان عالی صدور یافت، که میران ایراول مقدمه سپاه ظفرپناه را به جانب ولایت شهر سبز کشیده راهی شوند. میران مأمور مذکور به فرمایش عالی اونک و سول و قلب و جناح لشکر قیامت اثر را مرتب نموده به رهنوردی درآمد، به وقت پیشین رسیده، در لب دریای شهر سبز در محاذی قورغان دهیک فرود آمدند. مفسدانی که به فرموده خواجه قل پروانچی مفسد به درون قورغان دهیک قرار داشتند، فی الفور همه از ترس و بیم و هراس، از یک جانب قورغان برآمده بدر رفتند. قورغان دهیک نیز بی محاربه و بی مقاتله به دولتخانه عالی تعلق یافت. خواجه قل پروانچی مفسد را از رویداد این واقعات جان از دست و پای آن برآمده، به درون باغات شهر به هر جانب می دوید. بالأخیر، علاج کار خود را نایافته، دروازه شهر را به روی سپاه منصور کشیده، حصارى شد. القصة امروز را به همین نسق گذرانیده شب در لب دریا فرود آمده، لشکرگاه کرده قرار گرفتند.

روز دیگر خواجه قل مفسد بدنهاد به مشورت نزدیکان و هواخواهان خود عمل نموده، یکی از سادات معتبر ولایت خود را برآورده، به خدمت امیر صاحبقران توبه و

تضرع بسیاری کرده امان طلبید. جناب عالی از روی اشفاق و مراحم خسروانی به ایلچی فرستاده آن مرحمت نمودند که اگر انقیاد و اطاعت آن به جناب ما صمیمی باشد بی تحاشی و بی هراس برآمده رکاب ظفرانتساب ما را بوسه بدهد از گناهِش درگذشته، ولایت کیش را در بست مع ولایت یگه باغ به وی مهربانی می نمایم و الا روزی که به سر یگه باغی افتاده است، این جماعت هم می بینند. پس برین تقدیر ایلچی آن دو سه مراتب رفت و آمد کرده بالأخیر پیمان را به ایمان، مؤکد نموده، اطاعت پادشاه عالم پناه را به جان و دل قبول نموده، تحفه و هدایای بسیاری فرستاده، خود آن هم از تعاقب به آستان بوسی عالی رفتن را جزم نمود.

امیر صاحبقران خلافت مکان یک بار دیگر هم ملتمس آن را مبذول داشته از بدکرداری آن درگذشته، از آن ولا مراجعت فرموده آمده به ولایت چراغچی نزول فرموده از آنجا حاکمان قلاع و قصبات اطراف و جوانب را به خلعتهای فاخره سرافرازی بخشیده رخصت فرمود. امیر پاک دین عدالت آیین را از وجه یگه باغ و شهر سبز فی الجمله خاطر جمعی رویداد شده، سرانجام کار به خوشی و به خرسندی به انتظام انجامید. جناب عالی مع نصرت و فیروزی از آنجا عزم رهنوردی را به خاطر آینه مظاهر خود جزم نموده، عنان سمند جهان پیما را به صوب مستقر سریر خلافت مصیر معطوف داشته، مراحل طی نموده، در نیکوترین هنگام فرح انجام به دارالخلافت بخارای شریف داخل گردید. فقرا و فضلا و ایل و اولوس این ولا را از شرف قدوم میمنت لزوم خود مسرور و فرح آگین گردانید. کلان و خورد ولایت به جمال جهان آرای مبارک مشرف گردیده جناب عالی را از سر صدق و اخلاص دعا نمودند.

در همین تاریخ سال مذکور آمدن جعفر خان غجر مع
بیست هزار لشکر به فرموده شاه تهران در بالای مرو شاه جهان
به قصد جماعت تگه و از آنجا بی نیل مقصود گشتن آن

چنین گویند که جماعت ترکمنیه تگه، سابق از این، در ولایت سرخس متوطن بود.
از بس که جماعت تگه از وجه همسایه گریبانگیر بودن به ولایت قزلباش رعایت
همسایگی و همجواری را ناکرده آنآ فآنآ اطراف و جوانب مشهد مقدس را تاز و باز
نموده، زن و مرد و صغیر و کبیر قزلباشیه را اسیر کرده آورده به ولایتهای اورگنج و به
جانیهای لب آب آمویه فروختن گرفتند.

از این وجه سرحداران و بادیه نشینان مردم قزلباشیه به تنگ آمده، به شاه تهران
عرضه داشت نمودند. شاه طهران در آن اوان جعفرخان نام سرهنگ خود را سرآمد
نموده، به همراهی بیست هزار لشکر به جانب ولایت سرخس فرستاد. لشکر فرموده آن
آمده سرخس را محاصره نموده به تنگ آورده بود که کلانان تگه عهد و پیمان نموده
برآمده، جعفرخان را دیده بیلاکات و افره کشیدند. با وجود آن عهد و پیمان سردار لشکر
چندی از کلان شونندگان نام آور جماعت تگه را آق اوولی نموده کوچانیده گرفته به جانب
ایران زمین مراجعت فرمود.

بعد از دو سال از آن تاریخ چندی از آدم شونندگان جماعت تگه به آستان مراد رسان
آمده از وجه کلانان آق اوولی شدگی به خدمت جناب عالی عرض بندگی نمودند. جتاب
امیر روشن ضمیر از روی اشفاق سلطانی و از جهت مراحم مسلمانی مذهب ملت
محمدی را به خاطر عاطر آینه مظاهر پرتوافکن نموده، غلام دربار عالی سبحانقلی
توقسابه را از همین وجه به جانب شاه طهران به طریقه ایلچیگی روانه نموده و نیز از

چندین وجه سپارشات ملکی را هم به نامه شاه طهران اشارت فرموده فرستاد. ایلچی مشارّ الیه بعد از مرور ایام به ولایت تهران رسیده قاعده و قانون ایلچیگی را بر جای آورده، نامه سراسر هنگامه را برآورده داده سپارشات لسانی را به چرب‌زبانی به خدمت شاه طهران تقریر فرمود. شاه عالم‌پناه از مضمون مندرجه نامه بسی فرحت آگین گردیده، ایلچی مومی الیه را از حد افزون نوازش فرموده، از هر وجه سرافراز گردانید. در وقت مراجعت ایلچی مرحمت‌های مجدد نموده، آق‌اویلی‌های جماعت تکه را هم همراه کرده فرستاده بود. چنانچه که آق‌اویلی‌های جماعت تکه به ولایت سرخس آمده به وطن خودها قرار گرفتند. باز جماعت تکه عادت کهنه خودها را جاری کرده، به دستور سابق دامنه‌های مملکت محروسه قزلباشیه را تاز و باز نمودن گرفتند.

شاه تهران دیگر باره در بالای جماعت تکه قوشون فرستادنی شد. جماعت تکه آمدن لشکر قزلباشیه را شنیده از ولایت سرخس مقدار چهل هزار خانه‌وار تکه یکباره کوچیده آمد به لب دریای مرو شاه‌جهان، بیلی ترکمنیه سارق و سالور قرار گرفتند. از بس که جماعت تکه مقدار چهل هزار خانه‌وار بلکه بیشتر بود جماعت سارق و سالور مقدار پانزده بیست هزار خانه‌وار بودند، بعد از چند وقت جماعت تکه بطالی نموده، زیاده سری کرده، جماعت سارق و سالور را از قلعه مرو و از قصبات لب دریای مرو برآورده خود آنها وطن مألوف هر دو ایلاتیه را صاحبی نمودند.

هر دو ایلاتیه مذکور علاج خودها را قایافته از وطنهای اصلی خودها جدا شده، و زمینهای مراتع خودها را دست پرتاب بر باد داده، به دو طرفه دریای مرو از روی ناچاری قرار گرفتند. با وجود همین قدر تعدی و زیاده سری که هر دو ایلاتیه از جماعت تکه دیدند با ضم آن، هر سر چند وقت اشرار و الأمانیه تکه مال و مواشی جماعت سارق و سالور را تاز و باز نموده و تعدیها می نمودند.

از این وجه هر دو جماعت بسیار به تنگ آمده کلانان هر دو ایلاتیه به دربار گردون‌مدار عالی آمده، از جماعت تکه دادخواهی نمودند. جناب عالی کردار ترکمنیه را مثل گوشت خر و دندان سگ گفته عرض آنها را گوش ناکرده التفات نفرمود. از بس که در

مورد قوشون ظفرنمون در بالای فرغانه بودن بنا بر روی رعایت الله قلی خان اورگنجی از همین جماعت سارق و سالور کردارهای ناصواب به ظهور آمده به رعایای اطراف و جوانب ولایت چارجوی و لب آب ضرر کلی رسانیده بودند. بالأخیر کلانان هر دو جماعت از دولتخانه عالی به درد خودها دوا نایافته، امید خودها را منقطع نموده، از بی اندیشگی از راه و رویه مسلمانی روگردان گردیده، رفته به شاه شیعه عار خودها را پرتافته از جماعت تکه استغاثه نمودند. شاه طهران ملتمس آنها را مبذول داشته چند سردار معتبر خود را مع بیست هزار لشکر به جانب مرو شاه جهان در بالای ایلاتیه تکه فرستاد. لشکر مذکور آمده به یارمندی ایلاتیه سارق و سالور، جماعت تکه را به درون ولایت مرو قبیل نمودند.

بعد از آنی که مدت محاصره آن ولا به دیری انجامید، کلانان جماعت تکه به دولتخانه عالی صاحبقرانی رجوع نموده، از شر غیر دین پناه طلبیده، عرض بندگی نموده، فرستادند عرق مسلمانی و غیرت دین و آیین حضرت ظلّ اللّهی در حرکت آمده، دو سه کلمه سخنهاى دلخراش به مبارکنامه عالی درج نموده، پادشاه خواجه نام یکی از سادات عظام را به طریقه ایلچیگی به جانب ولایت مرو شاه جهان به سوی سرداران لشکر قزلباشیه فرستاد. رقعۀ سیاست انگیز ارسال نموده فرمود که اگر چندی که ایلاتیه ترکمنیه مردمان اوباش بادیه نشین بی عاقبت می باشند و لیکن در راه و رویه مسلمانی به این جانب هم مذهب و هم ملت می باشند. واجب و لازم می داریم که در این موردها بتا بر خاطر ضعیف ضعفا و فقیر فقرا آن جماعت اشرار را در ظلّ حمایت خود محفوظ داشته، صیانت نماییم. باید که به رسیدن رقعۀ خاطرخواهی این جانب را مرعی داشته آن جماعت را در ظلّ حمایت این جانب حواله نموده، به راه آمده خودها مراجعت نمایند و الا لشکر منصور ماوراءالنهر به صد اشتیاق در طلب غزا استعداد تمام دارند. به اندک اشارت چون بلای ناگهانی خواهند رسیدن.

بعد از آنی که خواجه مشارّ الیه مبارکنامه عالی را به سرداران غجر رسانیده، سرداران غجر از مضمون مبارکنامه آگاهی یافت فی الفور شاه طهران مبارکنامه صاحبقرانی را به

دست قاصدى داده روانه نمودند.

در جواب مبارکنامه عالی شاه طهران رقعۀ اتحادمندی نوشته، لشکر فرستاده را طلب نمود. پس بدین سبب ایلاتیۀ تکه از مضیق محاصره خلاص گردیده، صغیر و کبیر و برنا و پیر جناب عالی را دعا نمودند. پس در همین مورد به فرمودۀ ذات عالی ایلچی خواجۀ مذکور جماعت تکه را مع جماعت سارق و سالور گرگ آشتی داده، به خدمت امیر صاحبقران معاودت فرمود.



گفتار در ذکر مخالفت نمودن خواجه‌قل پروانچی نکبت‌نشان
بی سر و سامان به امیر صاحبقران ظفراقتران و دیگر باره
لشکر کشیدن شاه و الاجاه عاقبت اندیش در بالای ولایت
کیش و به دست آمدن قلاع و قصبات اطراف و جوانب آن

بر خاطر خردمندان روشن و مبرهن باد چنانچه که قبل از این بعد از مراجعت فرمودن
امیر صاحبقران اسکندر نشان از بالای شهر سبز، خواجه‌قل پروانچی مفسد، موافق عهد
کرده خود در صدد آمده دیدن جناب عالی شده بود که در همین اوان تردد آن، از جانب
دوست محمد خان افغان قاصدی آمده، رقعهای برآورده، داده، خبر رسانید که دوست-
محمد خان بنا بر تقاضای خواجهگان بلخی آنچه‌گی و به سبب طلبکاری حکیم خان والی
تاشقورغان، اکرم خان و افضل خان نام هر دو پسر خود را مع لشکر فراوان به جانب چار-
ولایت فرستادنی شده، تردد نموده ایستاده است. باید که بنا بر خاطر خواهی آن جانب از
روی رعایت پدری و فرزندى دست خود را از دامن دولت پادشاه بخارا کوتاه نموده،
دل بستگی بدان جانب نمایید.

اینچنین پیشتر از این هم دوست محمد شاه به جانب خان خوقند و به جانب خان
اورگنج همین طریقه خط و خبر کرده، قاصدها روانه نموده بود. همه این ترددها
به خاطر خواهی شما کرده ایستاده است.

خواجه‌قل پروانچی مفسد نادان لسانی را بدینسان از قاصد دوست محمد خان افغان
شنیده، رقعۀ آن را هم گشاده مطالعه نمود. مضمون آن به زبانی موافق می‌باشد و از
رویداد این واقعه در حیرت فرو رفت. زیرا که دوست محمد خان کابلی قبل از این در

زمان ماضی در اثنای مراجعت نمودن از بخارای شریف، گذارش به شهر سبز افتاده، چند روز در آن ولا استقامت نموده، به خواجه‌قل پروانچی عهد پدری و فرزندگی کرده بود. چنانچه که در آن وقت چند توپ غنبروک را به پیش نظرش ریزانیده، از اطراف شهر «کتاب» سنگر فرموده، گوشه کاریهای سپاهیگری را موافق دانش خود به خواجه‌قل مفسد تعلیم کرده، رفته بود. از بس که دوست محمد خان افغان مرد کهنسال و پُر دیده و تجربه‌کار بود، مردمان زمان او را زال زر ثانی لقب کرده بودند. بناءً علیه در این وقت بنا بر خط و خبر دوست محمد شاه کابلی رای فسادنمای آن مفسد بدنهاد از راه راست و جاده مسلمانی منحرف گردیده، در انزوا به بعضی هواخواهان خود از این باب مشورت فرمود. آن بدطینتان بدنهاد، پرده از روی کار فتنه و فساد گشاده، گفتند که آباء و اجداد تو به پادشاهان بخارا یک نوع زمانه‌سازی کرده برآمده دیدن را قبول نکرده‌اند، تو هم نیز به راه و رویه قدیمی قدم نهاده، سلوک آنها را سلوک داری، بسیار خوب است. خواجه‌قل پروانچی مفسد بدین‌گونه سخنان ابله‌فریب ناقص کوتاه‌اندیشان، نقض عهد نمودن را پیشنهاد خاطر خود گردانیده، از رفتن به جانب آستان مراد رسان ممنوع گردیده، از شرف استسعاد دست‌بوسی جناب عالی محروم ماند.

نظم

هم از رای کج پیشه ناکسی بگشت از طریق سعادت بسی
به ادبار شد نکبتش راهبر ز اقبال بگریخته سر به سر

پس بدین سبب فسحت آباد دنیا را به خودش تنگ گردانیده، در مضیق حیرت و حیرانی و در بادیه سرگردانی فروماند.

بعد از اراده کج‌اندیشی و فساد آمادگی، به مشورت کلانان ولایت، ایل و اولوس را جمع کرده، در مدت یک ماه اطراف شهر «کتاب» را از بیرون باغات، قره‌قورغان ترتیب داده، و در هر جا توپخانه‌های مستحکم مرتب نموده، مقدار چهل توتا غنبروک به اطراف ولایت مع مرکنان توپچیان مقرر فرموده، بالکلیه دل به محاربه و فرخاش نهاد.

نظم

کسی را که بخت بد آرد به راه هماندم به پای خود افتد به چاه

پس به همین تاریخ دوست محمد خان کابلی افغان که کینه دیرینه از امیر صاحبقران به خاطر داشت از روی جهل افغانی فرصت نگاه می داشت. چنانچه در همین هنگام اکرم خان و افضل خان نام هر دو پسر کلان خود را به قوشون بی کران سرآمد نموده، به جانب ام‌البلاد بلخ فرستاد. خواجهگان بلخی که پسران سید پارسا خواجه نقیب بلخی می باشند، هر دو برادر از روی کم فطرتی و بی دانشی، بی معارضه جنگ و جدال، از بلاد بلخ آنچه برآمده و اکرم خان و افضل خان را دیده اطاعت نمودند. زیرا که قبل از این خواجهگان مذکور به کورنمکی دولتخانه عالی مشعوف گردیده، از ترس جان خودها به جانب دوست محمد خان رُسل و وسائل ارسال می نمودند. بعد از برآمده انقیاد نمودن، هر دو نقیب زاده را مع اهل و عیال و اطفال کوچانیده، به جانب پایتخت کابل روانه نمودند. پس اکرم خان و افضل خان هر دو برادر به فرموده پدر خودها به ولایت بلخ آنچه متصرف گردیده، دوهزار نوکریه افغانیه را به طریقه ایلغر نگاهداشته بقیه قوشون را به جانب ولایت کابل بازگردانیدند.

و نیز در همین تاریخ پردی یار ایشیک آقاسی یوز - حاکم اوراتپه - وفات نمود جناب عالی به جای آن اسحاق بیک منقت را به ولایت اوراتپه حاکم نموده فرستاد. بعد از گذشتن یک سال کامل به خاطر خواهی ایلاتیه نگاه کرده عیسی دادخواه یوز را که عمری به دولتخانه عالی به سر می برد و مشاراً الیه را به ولایت مذکور حاکم بالاستقبال نموده، به یرلیغ لازم الامتثال گرامی سرافرازی بخشیده، روانه آن دیار نمود.

بر ضمائر خورشیدنظایر خردمندان پوشیده نماند که چنانچه که خواجه قل پروانچی مفسد سست نهاد بدعهد، قدم از جاده اطاعت و انقیاد بیرون نهاده، عهد ایلی و آشنایی را برطرف کرده، سلسله جنبان مخالفت گردیده، با مخالفان اطراف و جوانب خط و خیر کرده، اغواگری کردن گرفت. بدین سبب رای عالم آرای صاحبقرانی همگی همت را بر آن گماشت که دیگر باره مع لشکر ظفرپیکر بدان صوب عزم فرموده، دمار از روزگار

کنگسیه مفسد برآرد. پس برین نیت صافی طوینت پادشاه ظفرپناه باحمیت از اطراف و جوانب قلمرو ولایت لشکر بی کران فراهم آورده، عنان عزیمت را به جانب ولایت شهر سبز معطوف داشته، آمده در قصبه چراغچی نزول اجلال ارزانی فرمود. از آنجا به مشورت ارکان دولت و امرای صاحب مصلحت عمل نموده، به جانب خواجه قل مفسد ایلچی فرستاده، هر چند نصایح مشفقانه نمود، آن بدمست باده غرور به خود نیامد، بلکه از غایت مستی سخنهای پراکنده گفتن آغاز نمود.

جناب شهنشاه سلیمان دستگاه، سپاه ظفرپناه را از ولایت چراغچی اونک و سول مرتب نموده از آنجا به فرّ و اقبال کوچ کرده آمده، در محاذی شهر کتاب فرود آمده، فرمان واجب الاذعان به محاصره شهر کتاب صدور یافت. خواجه قل پروانچی مفسد مع نوکریه خود از باغات شهر بیرون تر برآمده، هر چند جدّ و جهد و سعی و کوشش نمود که دم قوشون ظفر- نمون را گردانیده، به سیلاب بلاخیز آفت انگیز سدّ راه شود، میسر نشد. لاجرم از روی اضطرار آن مفسد بی عار، جنگ و گریز کرده رفته به درون سنگر قبّل شد. بالأخیر امیر حشمت جاه مع خیل سپاه تا به یک ماه اطراف شهر «کتاب» را منزل به منزل طی نموده، زراعتهای اطراف و جوانب را خورانیده، سیر و سیاحت می نمود. در این مدت محاصره شهر «کتاب» قورغانهای اطراف و جوانب ولایت شهر سبز فتح شده، بعضی به جنگ و جدال، بعضی آن بی معارضه و فرخاش قتال به دولتخانه عالی تعلق یافته بود.

بعد از تمادی ایام خواجه قل پروانچی مفسد بی سرانجام می خواست که به دستور سابق هر ساله به عهد و امان دروغ و به سخنهای دلفریب بی فروغ مصالحه نموده، جناب عالی را به جانب بخارای شریف گرداند. در این باب هر چند جدّ و جهد نموده سادات عظام و علمای کرام ولایت را به خدمت اکسیر خاصیت امیر صاحبقران فرستاده، تضرّع و التماس نمود، به جناب امیر جهانگیر روشن ضمیر التجای آن مقبول نیفتاد. چنانچه که مدت محاصره بلاد کیش به دو ماه انجامید، زراعتهای بیرونی همه زیر سم مراکب لشکر منصور تلف و ناچیز گردید. کشت و زراعتهای اندرونی مع باغ و بوستانها

نیز از کثرت فقرايان و ايلاتيه کُرن متلاشی و نابود شده و برهم خورده بود. بالأخیر امیر صاحبقران سکندر نشان به مشورت دولتخواهان عمل نموده به قورغان دوآبه و به چراغچی و یکه‌باغ و به سایر قصبات میانهای دره مقدار پنج هزار نوکر به را مع چند سردار ایلغر گذاشته، خود جناب عالی به فتح و فیروزی تمام معاودت فرموده آمده، به دارالخلافت بخارای شریف به مستقر سریر سلطنت قرار گرفت.

و این چنین هر سال بدین منوال تا به مدت شش سال سالی یک بار و دوبار شهریار و الاتبار مع قوشون ظفرکردار به طریقه سیر و سیاحت آمده، مدت یک ماه و دو ماه ولایت مذکوره را محاصره نموده زراعتهای بودگی را خورانیده، آبهای آنهار را به دریا غلطانیده مراجعت می فرمود.

و در این مدت بهادران صاحب جرأت آدم شونندگان ولایت شهر سبز به مرور ایام به امیدواری تمام به دولتخانه عالی به آستان مراد رسان رفته، از مرحمت و مهربانی خاقانی سرافرازی یافته، در سلک غلامان دربار عالی جایگیر گردیدند.

بعد از گذشتن شش سال در تاریخ سنه ۱۲۶۶ بود که خواجه قُل مفسد بدنهاد در حالت بغی و فساد از تنگدلی که به آن عارض گردیده بود به کسل سل مبتلا گردیده، ودیعت حیات را به مقتضای اجل موعود سپارید. *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*.

بعد از ارتحال آن نکبت مآل برادرش - اسکندر دادخواه کینه خواه - به جای آن گذشته جانشین شده، در مسند حکمرانی نشست. پس اسکندر دادخواه گمراه نیز خود را اسکندر ثانی لقب کرده، به وهم تا به شش سال دیگر در برابر شاه سلیمان دستگاه رستمانه تردد می نمود. از کثرت کش و فرخش و فرخاش آنچنان ولایت کیش جنت روش که روضات الجنات، نمونه ای از دو تکاب آن می باشد، به واسطه قلع و قمع و محاصره دو رود از او به سبب کثرت مخالفت و تاز و باز به ویرانی رونهاد، آنچنان بلاد فردوس نشان، جغد آشیان گردید. کسانی که خود را از این دارالمحن فساد آماده بیرون کشیدند به روشنایی عالم دارالسلام رسیده جان به سلامت بردند و آنانی که از روی اندیشه کاری دل از وطن مألوف ناکنده به این دیار استقامت ورزیدند به حسرت نان، جان می سپردند.

نظم

کهن سامان مردم شد به تاراج چو ماه نو به نان گشتند محتاج
فتاده اغتیا با جان تلاشی فقیران را کجا باشد معاشی

القصه برنا و پیر با سوز و ناله و نفیر، آیت الفرار خوانده، از روی لاعلاجی از درون شهر «کتاب» به صد شتاب برآمده می‌رفتند. اکثر ایشان از صغیر و کبیر به منزل مقصد نرسیده در اثنای راه جان به حسرت نان می‌بردند.

القصه امیر صاحبقران خلافت‌مکان تا به گذشتن مدت دوازده سال بدین منوال ارتکاب جانب دیگر ناکرده، اندیشه خاطر همایون عالی را به بالای شهر سبز صمیمی نموده همگی همت و حوصله را بر آن بلاد صرف می‌نمود. لاجرم مدت محاصره بلاد مذکور کمابیش به دوازده سال رسید و در سال سیزدهم که فی سنه ۱۲۷۲ بود که در اول بهار فرخ‌آثار، شاه ظفرکردار ذوی‌الاقتدار، با لشکر جرّار به دستور هر ساله در بالای آن دیار رسیده، اولاً مرتبه ایلچی فرستاده اسکندر دادخواه کینه‌خواه مفسد را از برای برآمده، دیده انقیاد نمودن هر چند ترغیب فرموده و نصایح مشفقانه کرد به آن بدبخت قبول نیفتاد و نیز نزدیکان او در برآمده دیدن او راضیگی نمی‌دادند. آن بدبختان بدطینت با وجود همین قدر محنت و مشقت مرده خودها را به نظر عیان مشاهده نموده، برآمده دیدن را قبول نمی‌کردند.

بالآخر امیر پاک‌ضمیر امرای صاحب تدبیر را جمع نموده، مشورت انداخته، گفت که مدت دوازده سال است که از روی رویه و سلوک مسلمانی رعایت فقرا و بیچارگان این ولایت را کرده، به قلع و قمع و محاصره اکتفا نموده، بازگشت کرده می‌رویم. اکنون وقت آن آمد که به راه و رویه سپاهیگری قدم نهاده به قدر حال و مرتبه، صاحبقرانی نموده، سعی و کوشش نمائیم شاید که به دستیاری همای همت عالی نهمت، دامن مقصد به دست امید درآید.

از این کلام فرح‌انجام شاه نیکونام، امرای ذوی‌الاحترام فرح‌آگین گردیده، زمین عبودیت بوسیده، دو دست ادب به صدر و سینه نهاده، از این خدمت همه ارکان دولت

منت‌داری نمودند.

بعد از آن به فرمان قضا‌جریان امیر صاحبقران ظفرتوآمان، اولاً مرتبه، نامور آفاق، شاهرخ بی اناق، مع افواج سرباز قادرانداز، به همراهی قول قرشی و گرکی و چراغچی از جانب غربی ولایت، امارت پناهان ایالت آگاهان، ابراهیم‌بی پروانچی و عادل پروانچی مع قوشون سمرقند و ارگوت و پنجه‌کنت و اورمیتن با ضم حکام ذوی‌الاحترام میانکالات مع لشکریه آن سرحد از جانب شمال «کتاب»، حاکمان یگه‌باغ و خزار و حصار بایسون و شیرآباد مع تومانات خودها از جانب جنوبی شهر، جناب عالی مع عسکر ظفر‌بیکر بخارا و قراکول و چارجوی با ضم قراچریک تمامی قلمرو از جانب شرقی ولایت بدین دستور لشکرها را از چار جهت مرتب نموده، آراسته یسو بسته، همه در یک وقت و در یک زمان اتفاق نموده، ابتدا از چار جانب ولایت به توپ غنبرک شلنگ نموده سورن انداخته قدم جرأت و مردانگی پیش نهادند.

سپهسالاران حشمت‌جاه و مبارزان شجاعت‌آگاه به تیر و تفنگ دشمن نگاه ناکرده از هر طرف به قره‌قورغان و سنگر رخنه انداخته، آنچنان بلاد عریض و طویل را در آن واحد به قهر و غلبه مسخر نمودند. اولاً مرتبه از شهر پیشتر ولایت «کتاب» فتح الباب گردیده به دست درآمد. در این حالت گیر و دار، اسکندر دادخواه مفسد بدکردار مع هواخواهان نابکار خود از روی دهشت و هراس سراسیمه‌وار جنگ و گریز کرده، به شهر درآمد، قُبل شده، دروازه شهر را به روی سپاه منصور کشیده، حصارگری کردید. فقرایان ولایت، آن مفسد بدبخت را میانه‌گیر کرده گفتند که اکنون به مایان بدین لشکر بی‌کران مقاومت نموده، تاب جنگ و جدال و حوصله فرخاش و قتال نمانده است. اگر برآمده پادشاه ظفرپناه را دیده دعا نموده به درستی رکاب‌بوسی نمایی خوب است و الا همه اتفاق نموده دست و گردنت را بسته به خودها دست‌آورز کرده پادشاه را برآمده می‌بینیم. اسکندر دادخواه ملاحظه نمود که غیر از برآمده دیدن معالجه دیگر ندارد زیرا که قافیه مردم بسیار تنگی کرده، کارد به استخوان فقرا رسیده است. از روی ناچاری و لاعلاجی آن مفسد بدنهاد تن به تقدیر ازلی نهاده به پای پیاده، شمشیر به گردن آویخته مع اتباع و

اولاد و برادر و قبایل خودها از شهر برآمده، رکاب ظفرانتساب همایون عالی را بوسه داده، به جمال جهان‌آرای دارای زمان مشرف گردیدند.

حضرت اعلیٰ مکان صاحبقران زمان، به زبان فصاحت بیان شکر فشان از روی اشفاق خسروانی لطف نموده، فرمود که ما را از بدایت حال تا بدین حال درباره شمایان از روی خویشی و تباری که کنگس و منقت فرزند یک پدر و میوه یک درخت می‌باشند، بجز شفقت و مرحمت و نیکخواهی چیز دیگری در خاطر آینه مظاهر عکس‌پذیر نبود. سبب چه بود که در مقابل این همه نیکیهای ما از شمایان افعال ناشایسته و اقوال نابایسته و گردنکشیهای بیهوده به عالم ظهور دایماً برغم ضدیت ما قدم نهاده به جناب ما تصدیع و تشویش فراوان روا داشتید؟ در برابر سخنان شاه و الاجاه شفقت‌پناه، اسکندر دادخواه گمراه مع اتباع خود، همه از بدکرداری خودها از کمال خجالت و شرمندگی بلکه از روی دهشت و ترسندگی سر فرود آورده، اشک از دیدگان می‌باریدند.

فرمان لازم الاذعان صدور یافت که اسکندر دادخواه را مع اتباع و قبایل آن، سرکاران درگاه عالی سرانجام نموده مع کوچ و کورن کوچانیده به بخارای شریف برده، فراخور احوال هرکدام حوالی خوب و منزلهای مرغوب مقرر می‌نمایند.

حسب فرمان عالی فی الفور مباشران کار به کارسازی این جماعت صاحب اضطرار مقید گردیده، عراده اشتر بر قطار تردد نموده، دفعتاً نامبردگان را خانه‌خیز، بوریا پیچ کرده کوچانیده، به جانب بخارای شریف گرفته راهی شدند.

بعد از اوزاد کردن اسیران، امیر صاحبقران ظفراقتران مع جماعت دولتخواهان از آن لشکرگاه به صد حشمت و جاه کوچ کرده، کوس و گورکه فرو کوفته، ظفر در رکاب، نصرت در عنان به جانب منزل مقصد روان گردیده، آمده داخل ولایت شده در آق‌سرای که نشیمنگاه امیر تیمور گورکانی است، نزول اجلال ارزانی فرمود. ارکان دولت و امرای ذی شوکت دست به دعا برداشته فاتحه مبارکبادی و تهنیت را به تقدیم رسانیدند. به فرمان خسرو کامران سعادت‌نشان صدای کوس اقبال و شادیانه فرح‌مآل، غلغله طرب و نشاط بر سامعه صغار و کبار و ارباب سکوک و افکار اهل روزگار رسانیده فقرا و فضلا و

ایل و اولوس آن ولا، فریق فریق، فوج فوج آمده، جناب عالی را دعا می نمودند. امیر جهانگیر بیضاضمیر بدکرداری آنها را از خاطر عاطر محو فرموده، صغیر و کبیر و یرنا و پیر را به فراخور احوال هر کدام الطاف سلطانی را شامل حال و قرین آمال آن جماعت کرده، درم و دینار، خلعت و دستار کرم فرموده، سرشار و سرافراز می نمود. و اینچنین جناب عالی حضرت خلافت مرتبت تفقادات و نوازشات پادشاهانه را فراخور احوال هر یک از امرای نامدار و سپهسالاران ذوی الاقتدار و بهادران رزم آزمای و جان سپاران دشمن ربای داشته، همه را به منصب جلیل القدر منصوب گردانیده، به انعامات بی کران و به عواطف و احسان ممنون و مسرور و مبتهج ساخته، سرفرازی بخشید.

بعد از انتظام امور مملکت به فرمان شهنشاه والاحشمت، منشیان بلاغت شعار و کتاب براعت آثار، به کلک لطایف نگار، ظفرنامه‌ها بوپرداختند و مبشران برق سرعت را بر اطراف و اکناف عالم روان ساخته، روزی چند در آن اولکای جنت فرسای روح افزای توقف فرمود. بعد از آنی که سرانجام مملکت به مقتضای خاطرخواه شاه جهان پناه گردید، به فرموده سلطان صافی ضمیر صاحب سریر، سرادق اقبال را فراشان چابک دست نیکوکار، بر اشتران بُختی بار کرده، از آن سرزمین فرحت آیین مراجعت نموده، رو به مکان مقصد نهاده، روان گردید و لشکر نصرت اعتبار در رکاب امیر بختیار معاً توجه نموده، اعلام ظفرانجام مراجعت را به جانب قُبّة الإسلام فاخره بخارای شریف افراشته، منزل و مراحل طی نموده غبار موکب مبارک اثر توتیای بصر اهالی و موالی مستقرّ سریر خلافت مصیر گردیده، با تجمل از حدّ افزون و با شوکت از قیاس بیرون داخل بخارای شریف گردیده، در نیکوترین هنگام شهنشاه معدلت انجام نیکونام به ارگ اعلیٰ و به پایتخت والا که مستقرّ سریر سلطنت است قرار گرفت.

گفتار در ذکر وفات نمودن عیسی دادخواه یوز و به جای آن
 به فرمان عالی امیر صاحبقران عبدالغفار بیگ یوز به ولایت
 اوراتپه حکمرانی نمودن. پس از اندک فرصت به خواهش
 اشرار ایلاتیه رستم بیگ یوز به مدد خدایارخان خوقندی
 به ولایت مذکور آمده فرمان فرما گردیده، فتنه و فساد
 برپا نمودن آن بدین سبب دیگر باره لشکرکشی کردن
 شهنشاه اسکندر دستگاه در بالای ولایت اوراتپه و فتح آن
 بلاد به قهر و غلبه و به قتل رسیدن رستم بیگ یوز به دست
 پادشاه صاحب فیروز

بر خاطر ارجمند محبت پیوند دانش پژوهان پوشیده نماند که چنانچه که سابق برین
 مذکور و مسطور گردید که بعد از آن حال عقیدت مآل، بردی یار ایشیک آقاسی یوز،
 جناب عالی، اسحاق بیگ بی منقت را در ولایت اوراتپه به حکمرانی منصوب گردانید بعد
 از یک سال بنابر خواهش ایلاتیه به جای آن، عیسی دادخواه یوز را به حکومت ولایت
 اوراتپه سرافرازی بخشیده، تا به سرحد ولایت خجند فرمان فرما گردانید. از بس که
 مشارالیه دیرنده تکیه بر آستان مراد رسان کرده، حلقه غلامی به گوش جان افکنده، از
 مرحمت و مهربانی جناب عالی امیدواری داشت، بعد از آنی که به یرلیغ بلیغ لازم -
 الامتثال مفتخر گردیده، در آن ولا مدت یک سال صاحب اختیار گردید. بعد از یک سال
 به سخنان غرضگویان هراسی از جانب امیر صاحبقران به دل آن طاری گردیده، به
 شیرعلی خان خوقندی خط و خبر کرده، مع کوچ و کورن بدان ولا بدر رفت. به حکم قضا

و قدر آن خیره سر را در آن ولایت پرشور و شر مسلمان‌قل قبیچاق خدا بیخبر، به اندک سببی به قتل رسانید. بعد از وی عبدالغفار بیگ یوز به حکومت آن ولایت سرافرازی یافت و در همین تاریخ مسلمان‌قل مفسد قبیچاق را نیز از وجه فتنه‌جویی آن به جوانب اندجان به قتل رسانیدند. بعد از گذشتن اندک فرصت شیرعلی خان نیز از پی آن شوربختان به صد حسرت دامن افشان به جانب آخرت خرامید. بعد از وی حکومت ولایت خوقند به خدایار خان نام پسر آن رسیده، به خواهش ایلاتیه آن ولا، حکمران و فرمافرما گردید. از بس که در این مدتها پادشاه ظفرپناه در بالای کیش جنت‌روش، مشغولی نموده، وقوع حوادث ممالک فرغانه‌زمین به خاطر عاطر مبارک عالی خطور نکرده بود. از این وجه بر آن سرحد تا به حدود دشت قبیچاق و به ایلاتیه‌های قرغز و قزاق و قلماق تذبذب بسیار واقع گردیده، انقلابات از حد افزون رویداد شده، از سپاه تا فقرا و ایلاتیه آن ولا پانزده بیست هزار کس به قتل رسیده بودند. و در تاریخ سنه ۱۲۷۶ بود که رستم بیگ یوز به اعانت خدایار خان خوقندی و به خواهش مردم اشرار ایلاتیه، به ولایت اوراتپه متصرف گردیده، عبدالغفار بیگ یوز را مع زن و بچه‌اش از ولایت بر آورده، فرستاد. آن بدبخت نکبت‌نشان خود را رستم دستان انگاشته به هر جانب دست درازی کرده، سلسله‌جنبان فتنه و فساد گردید. بعد از رویداد این واقعات امیر والاصفات را هر تار مو در بدن مبارک چون نشتر آبدار گردیده، فرمان قضا‌جریان نفاذ یافت که امرای والاجاه و حکام حشمت‌پناه مقدمه سپاه ظفرانتباه را به صوب ولایت استروشن کشند.

موافق فرمایش عالی بعد از درستی اسب و اسباب نوکریه، میران مأمور بی‌استحاله مع لشکر ظفربیگر از هر سو و از هر قلاع و قصبات رو به سوی سفد سمرقند نموده، راهی شدند. خود جناب عالی نیز مع معسکر نصرت‌اثر بخارا، لوای والای شوکت‌نما را جلوه داده در اسعد ساعات و در ایمن اوقات بر اشهب تیزگام زرین‌لگام سواری نموده، ظفر در رکاب، نصرت همعنان، روبه راه مقصد نهاده طی مراحل فرموده، روانه گردیده، بدین راه و روش به ولایت سمرقند فر دوس مانند رسیده، بزرگان ولایت را زیارت نموده، از آنجا به فر اقبال رایت برافراخته، روان گردیده، هیچ جا توقف ناکرده، به ولایت دیزق

رسیده از آنجا گذشته به قصبات یام و زامن رسیده، قورغان مذکوره را در پیش نظر انور عالی نیاورده، از آنجا نیز بی تحاشا گذشته، به دستور سابق میمنه و میسره و قلب و جناح را آراسته نموده، رسیده در موضع جوی لنگر فروذ آمده، جناب عالی اول نصیحت و آنگاه فضیحت گفته، یکی از محرمیه را حامل مبارکنامه عالی گردانیده زبانی را نیز از هر امور به محرم مذکور سپارش فرمود، به پیش رستم بیگ یوز فرستاد.

بعد از ورود محرم مذکور به رستم بیگ یوز مبارکنامه عالی را داده لسانی را نیز بر وفق فرمان گرامی سپارش نمود. رستم بیگ یوز را که پیمانۀ اجل به زهراب شقاوت لبریز گردیده بود، هر آینه از روی غرور و پندار، آن بخت برگشته بدکردار از خواب بدمستی بیدار نگردیده، بی ادبانه به محرم مشارّ الیه رویه آغاز نموده در کمال بی اندیشگی بازگردانید.

بعد از آنی که محرم مذکور مأمور به درگاه عالم‌پناه رسیده، آنچه از رستم بیگ یوز شنیده خود را عرض بندگی نمود. جناب امیر صاحبقران ظفراقتران بعد از استماع سخنان آن از آن منزل به فرّ اقبال، بی‌اهمال کوچ نموده، به باغات ولایت اوراتپه رسیده، به فرمان قضا جریان امرای ظفرتوآمان مع گردنکشان کوس و گورکه زنان جوشان و خروشان، اطراف ولایت اوراتپه را چون حلقه نون تنگ گرفتند. در این حین رستم بیگ یوز به همراهی سپاه قرق یوز خواست که به دهنه باغات برآمده بدین سیلاب بلاانگیز سدّ راه شود، میسر نشد. لشکر فیروزی اثر به فرمان پادشاه دین‌پرور به جای مجهول فروذ آمده خیمه و خرگاه و ائانه بارگاه را به خرگاه ماه رسانیدند. در مدّت دو روز آن بخت برگشته بدروزی دون را از درون و بیرون در برآمده دیدن شاه ذوفنون ترغیب فرمودن قبول نیفتاد. بالأخیر به فرمان شهنشاه زمان، اسکندر دوران، روز سیم آنچنان ولایت سدّ ثغور را به اندک توجه به قهر و غلبه تسخیر نموده، رستم بیگ یوز را مع اتباع و هواخواهان آن به قتل رسانیده، فقرا و فضلا و ایل و اولوس آن ولا را از روی اشفاق خسروانی از قتل و تاراج معاف فرموده، در آن سرزمین سه روز آرام‌گزین استراحت گردیده از آنجا نیز بنا بر خواهش و مشورت دولتخواهان، به جانب ولایت خجند کوچ

نموده، محاذی نوقوش تیگرمان را مضرَب خِیام نیکوانجام گردانید، در اینجا خِبر رسانیدند که خدایار خان خوفندی آمد آمد پادشاه ظفرآگاه را شنیده مع لشکریه خود در ولایت خجند ایستاده نتوانسته مقدار پنج شش هزار آدمان کاردان کاردیده را در خجند ایلغر گذاشته خود آن مع بقیه لشکری در حدّ استعجال از آنجا گذشته از وجه سرشته سرانجام ولایت خوفند بدر رفته است.

الغرض شهنشاه دوران ظفرتوآمان، از اطراف قصبات نوقوش تیگرمان کوچ فرموده از بیرون خجند گذشته، رفته در موضع اسفسار در بالای راه خوفند نزول اجلال ارزانی فرمود. و از آنجا قوشون ظفر مشحون را اونک و سول مرتب فرموده، ولایت خجند را محاصره آت قماوی فرموده، از هر جانب سورن می انداختند.

و نیز در این مدت محاصره خجند، هر روزه به نوبت یک بولک لشکر ظفریکر به امر عالی مبادرت نموده تا به حدود بیش اریق و کان بادام تاز و باز نموده می آمدند.

خلاصه کلام اینکه بعد از تمادی دوازده روز استقامت به مشورت خیرخواهان دولت از بالای خجند مراجعت فرموده، در اثنای راه یرلیغ حکومت قصبات نوقوش تیگرمان را به قناعت بی ارزانی فرموده، و از آنجا مسافت قطع فرموده، داخل ولایت اوراتپه گردیده، به صوابدید امرای دولت عقیدت آگاه دولتخواه، بازار بی را به حکومت ولایت مذکور سرافرازی بخشیده، بعد از آن از آنجا به فرّ اقبال بی اهمال کوچ کرده، منزل به منزل مسافت را به قدم مسارعت طی نموده، در نیکوترین هنگام فرح انجام به پایتخت بخارای شریف که مستقرّ سریر سلطنت است رسیده، قرار گرفت. اهالی و موالی ولایت در آن روز به جمال مبارک مشرف گردیده جناب عالی را دعا نمودند.

گفتار در ذکر لشکر فرستادن شاه طهران دیگر باره در بالای مرو شاه جهان و شکست یافتن لشکر غجر به امداد شاه والا گهر

بر ضمایر خورشید مظاهر نکته سنجان پوشیده و مستور مباد که دیگر باره هم در این تاریخ مذکور که فی سنه ۱۲۷۶ بود که شاه طهران لشکر بی کران به امید به دست در آوردن ولایت مرو شاه جهان و به جهت مسخر نمودن ایلاتیه اطراف و جوانب آن روانه نمود. حمزه خان نام سپهسالار نامی را سردار و سرآمد لشکر مذکور گردانیده، فرمایش نمود که ولایت مرو شاه جهان را مع ولایت های اورگنج و نیز سرپای ایلاتیه ترکمنیه را مسخر نموده، تا به سرحد ام البلاد بلخ تا به لب دریای آمربه به تحت تصرف در آورده، از فتنه و فساد ترکمنیه خاطر خودها را جمع نموده همه را یک تن نموده مراجعت می نماید. پس به فرموده شاه طهران مقدار چهل هزار لشکر جزار خنجر گذار از تمامی قلمرو ولایت های آن در محاذی مشهد مقدسه جمع گردید. از این مجموع بیست هزار سرباز قادر انداز به همراهی هشتاد توپ غنپورک همه را مع اسباب آتشخانه تیاری نمود. پس سلطان مراد خان نام - حاکم مشهد مقدسه - به حکم شاه طهران به همراهی حمزه خان مذکور بر این لشکر نامزد و سرآمد گردیده، از مشهد مقدسه برآمده در ولایت مرو رسیده بودند که چهل هزار ایلاتیه تکه از روی وهم و هراس به درون ولایت مرو قبل گردیده همه آنها از صغیر و کبیر و از برنا و پیر دل به مرگ نهادند ولیکن جماعت سارق و سالور که سلسله جنبان این حادثه گردیده بودند، در این وقت به لشکر مذکور استقبال نموده، پیروی می کردند. از بس که کلانان هر دو جماعت مذکورین دشمنی که به جماعت تکه داشتند به شاه طهران خط و خبر کرده لشکر مذکور را طلبیده آورده بودند.

القصه تا به مدت یک ماه کما بیش محاصره ولایت مرو امتداد یافت. در این مدت ایلاتیه سارق و سالور به لشکر غجر از وجه آب و علف و آورده بازار نگهبانی نموده خدمت می کردند. ولیکن جماعت ترکمنیه تکه زن و مرد دل به مرگ نهاده از حیات منقطع نموده دایم الاوقات از چار جهت به لشکر غجر برابر زنی کرده، تلاش و فرخاش و کوشش و کشش می نمودند. چنانچه که در وقت آمد آمد لشکر غجر جماعت تکه به جناب عالی از این وجه التماس نموده، عرض بندگی کرده بودند. امیر پاکدین عدالت آیین ان شاء الله در وقتش اعانت خواهیم نمودن گفته، به آنها جواب مطلق فرموده بود. چنانچه که بعد از گذشتن یک ماه هر دو جانب بلکه هر سه جانب به ستوه آمدند. بدین وقت درماندگی امیر صاحبقران ظفراقتران سراپای قوشون دو رویه لب آب را مع طلبکاران غزا و نیز چند سردار نامدار را فرمایش نموده و نیز تصحیح روایت غزارا به مهر مفتیان شرایع بنیان مزین فرموده، مع مبارکنامه عالی به نام هر سه جماعت ترکمنیه به دست قاصدان چابک سرعت داده فرستاد. به مبارکنامه همایون مرقوم فرمود که باید دانست که مردمان ایران شیعه مذهب است، جماعت اوزبکیه ترکمنیه اهل سنت و جماعت می باشند، باید که به رسیدن قوشون ظفرمشحون ایلاتیه تکه و جماعت سارق و سالور همه متفق گردیده، غزای غیر دین را به خودها واجب و لازم دانسته، بلکه فرض العین و عین فرض شمرده، همه یکباره از خدا طلبیده حرب و ضرب می نمایند.

بعد از رسیدن مبارکنامه عالی همچنانکه رویداد الهام غیبی است، بر وفق فرمایش عالی هر سه فریق ناموافق به یکدیگر متفق گردیده، به رسیدن لشکر منصور گویا که روح تازه در بدن آنها دمیده، غبار کدورت های دیرینه از دل ایلاتیه برداشته شد، همه آنها یکدل و یک زبان گردیده مع قوشون نورسیده شبی از چار حد قوشون قزلباشیه شبیخون آورده، تکبیر گویان همه دست به قبضه شمشیر خودها کرده، یکباره درافتادند. از بس که قلم قدرت از روز ازل به انهزام آن جماعت ضال بدسگال رفته بود چنانکه گفته اند که:

نظم

کسی را که ایزد کند یاوری که از غیب آید و راهبری

به یک حمله جمله لشکر به ایرانی روی به ویرانی آورده، همچنان خزینه و دفینه و خیمه و خرگاه و ائانه و بارگاه رامع مال و مواشی و توپ و توپخانه و اسباب آتشخانه جا به جا پرتافته، چون بنات النعش از لشکرگاه برآمده، به هر طرف منتشر گردیدند. اولاً مرتبه، جماعت ترکمنیه و طلبکاران اوزبکیه دست به شمشیر کرده، به قتل و قتال اشتغال نمودند. چندانی که ملک از بام فلک تحسین و آفرینها می نمود. ثانیاً مرتبه، بقیه السیف را اسیر کرده گرفته، جمع نمودند. مقدار بیست هزار نفر زیاده تر بندی شده، به قلم درآمد بعد از آن تا به سه روز گریختگان را تعاقب نموده از تحت خامهای ریگ و از بن بته‌ها بیابان بعضی را نیم مرده، بعضی را زنده یافته مع اسب و اسلحه آنها را گرفته به دست درآوردند. از این جمع قوشون بی‌کران، کس اندک گریخته، خلاص خورده، به وطن خودها رفته‌اند. تمامی اسباب و انجام درکاری جماعت شیعه به دست ایلاتیه افتاده بود. بعد از سرانجام کار، اسیران به دست افتاده را جمع نموده، همه را به هر جماعت موافق رسمیه تقسیم نموده، به هر جانب برده بیع و شرا نمودند. بهای هر برده به ده طلا و پنج طلا رسیده بود. بلکه در بعضی مواضع به گاو و خر هم معاوضه نمودند. این حادثه غریب نیز یکی اثرات شرف صاحبقرانی بود که در زمان شهنشاه دوران، اسکندر زمان به عالم وقوع آمد.

در همین تاریخ مذکور خدایار خان خوقندی از ولایت خود خارج گردیده تکیه به دولتخانه عالی کرده سر بر آستان مراد رسان آمده نهاد. پس همگنان را پوشیده نماند که خدایار خان خوقندی چند وقت به غرور و دولت خود مغرور گردیده، به امیر صاحبقران بی ادبی نمودن آغاز نموده، اکثر و اغلب به ایلچی و تواچی و غلامان دربار عالی صاحبقرانی بعضی وقت استیزه کاری می ورزید و گاه‌ها از روی کم فطرتی به حاسدان دولتخانه موافقت می نمود، چنانچه شاهد این مقال سراسر اجمال اینکه به رستم بیگ یوز اعانت نموده، باعث یک جهان فتنه و فساد گردید. امیر صاحبقران

سعادت‌نشان بعد از آنی که در مورد فتح بلاد استروشن از بالای خجند معاودت فرموده آمده به قبه‌الاسلام بخارای شریف به مستقر سریر خلافت مصیر قرار گرفت. مله خان نام برادر خدایار خان خوقندی را جماعت قرغز قبچاق به خانی برداشته، ولایتهای اندجان و مرغینان و نمگان را مع سایر قصبات آن سو مسخر نموده، آمده ولایت خوقند را محاصره نمودند. اکثر از سپاه خوقند نیز به بیرونی همزیان شده ویرانی نموده، مله خان مذکور را داخل ولایت نموده، به تخت سلطنت نشاند. مله خان مذکور به وساطت اعیان مملکت خدایار خان را از ولایت برآورده، بدرقه کرده، فرستاد. خدایار خان نکبت‌نشان مع چند نفر ملازمان و با یک برادر خود مصلحت کدام جانب رفتن را نیافته، از روی لاعلاجی به ولایت اوراتپه آمده، داخل شد. بازاری حاکم اوراتپه از ولایت اخراج شده آمدن خدایار خوقندی را به خدمت جناب عالی به دربار گردون‌مدار عرض بندگی کرده فرستاد. جناب عالی به مبارک‌نامه‌هایون اشارت فرمودند که درستی آن را کرده به این جانب روانه نمایند.

بعد از رسیدن مرحمت نامه فی‌الفور بازاری حسب‌الفرمایش عالی کم و کاست اسباب و انجام خان خوقند را تیاری نموده، از هر وجه دل‌آسا کرده، روانه جانب بخارا نموده، فرستاد.

بعد از آنی که خدایار خان مذکور به بخارا رسیده به استعساد بساطبوسی فایز گردید، جناب عالی خان‌مشارّ الیه را به سخنهای چرب و شیرین دل‌آسا نموده به منزل مرغوب مقرر فرموده از اشفاق خسروانی از هر وجه مسرور و مبتهج گردانید.

گفتار در ذکر ارتحال حضرت خلیفة الرحمن ظلّ السّبحان
اعنی جناب امیر صاحبقران ظفر توأمان از این دارالمحن
جهان فانی به سوی دارالبقای سرای جاودانی

بر ضمایر بیضانظایر صاحبان دانش و بیتش پوشیده و مستور نماند که در تاریخ
فی سنه ۱۲۷۷ بود که مزاج شریف و عنصر لطیف شهریار والاتبّار از نهج اعتدال
انحراف پذیرفته، چنانچه که مدت یک و نیم سال اما بیش آن شاه عاقبت اندیش به کسل
ناگوار دوچار گردیده، اطبای حاذق هر چند به دوا کوشیدند مفید نیفتاد، و نیز حضرت
ظلّ اللّهی جهانپناهی دایماً از سیر و سیاحت نیاموده خانه زین را ابرام‌گزین خود
گردانیده، بزرگان متقدّمین و متأخرین اطراف و جوانب طواف می نمود. خصوصاً در
زمستان آخرین که یاد از سردیهای زمهریر می داد، در آنچنان زمستان امیر جلالت نشان از
روی بی طاقتی که به طبیعت مبارک هارض گردیده بود و نیز جناب عالی آبادی سراپای
دو رویه لب دریای آمویه را به نظر عیان مشاهده فرموده بود، بناءً علیه رأی عالم آرای
دارای زمان بر آن تقاضا نمود که به جانب ولایت چارجوی از دریا عبور فرموده از
آن سوی دریا لب لب دریا رفتی تا به ولایت کرکی منزل به منزل طی نموده، اشرار ایلاتیه
را تحقیق فرموده، معاودت نماید. پس براین نیت صافی طویّت شهنشاه با حمیّت اراده
سفر مبارک را به خاطر عاطر جزم نموده مع جماعت یساولان و فرقه محرمیه و به
همراهی دو فوجی سربازان به درآمد چله کلان زمستان پا به رکاب اشهب برق بیان نهاده
از گذر چارجوی گذشته، یک هفته در بلاد چارجوی استراحت فرموده، از آنجا به دولت
سواری نموده، به همراهی قوشون ظفر مشحون از لب دریا رفتار پادشاهانه نمود.
مراحل طی فرموده به ولایت کرکی رسیده و در آن ولا نیز چند روزی استقامت ورزید...

و سایر آدم شونندگان... اعتبار و خلعت و درم و دینار مفتخر و مسرور گردانیده به ملاطفت خسروانی سرافرازی بخشید و نیز حاکمان... چار ولایت فریق فریق آمده به استسعاد رکاب بوسی فایز گردیده، جناب عالی را دعا نموده همه آنها به الطاف سلطانی به تدبیر امور سرافراز شدند بعد از آنی که به خاطر معدلت مآثر پادشاه جم جاه از تردّد برآسود، پس از آن در زمان نیک و در ساعت فرخنده، شاه نیکوکار از دریای زخار ناپیدا کنار به چندین گیر و دار عبور فرموده از آنجا به سه منزل به ولایت قرشی رسیده، نزول فرمود. در آن سرزمین نزهت قرین، مدت ده روز توقف فرموده، سپاه و فقرای ولایت را از مرحمت و مهربانی عالی سرشار شفقت نمود. بعده عنان کُمیت جهان پیمان را به جانب ولایت کیش جنت روش معطوف ساخته آن ولای جنت نمای را از فرّ قدوم میمنت ملزوم خود مستفید گردانید... اشفاق جهانبانی سرافرازی بخشید... کتاب مدت یک ماه استقامت نمودند. بعد از آن به همین مقام نزهت انجام... نیکو انتظام اراده فرموده از راه تخته قره چه گذر نموده به سه منزل به ولایت سمرقند فردوس مانند رسیده پایتخت آن و لا را رشک بتان جنت الاعلی گردانید. سادات عظام و علمای کرام... ذوی الاحترام گرد سمند بادپیمای شاه و الاجاه را سرمه وار به دیده ها کشیدند. در آن اولکای جنت فرسای مدت پانزده روز استراحت فرموده در این مدت مذکور تمامی بزرگان ولایت را زیارت نموده از روح پرفتوح عزیزان استعانت می جست. کلان و خورد ولایت را علی قدر مرتبه از تفقدات شاهانه از درم و دینار و از خلعت و دستار و از اسب و اسباب و از هر باب سرافراز گردانیده از آنجا نیز در اسعد ساعات و در ایمن اوقات امیر پاکی ضمیر والا صفات عزم دارالخلافة بخارای شریف نموده اراده فرمود. در اثنای راه حاکمان حکومت دستگاه قصبات میانکالات را به مراحم خسروانی و به مکارم سلطانی نوازش و دلجویی نموده منازل مقرری را به قدم مسارعت طی فرموده آمده به پایتخت سلطنت و مستقر خلافت رسیده، نزول اجلال ارزانی فرموده قرار گرفت. در آن روز اهالی و موالی دارالسلام فاخره بخارای شریف به شرف قدوم میمنت ملزوم پادشاه دین پناه مشرف و مسرور گردیده دعا نمودند.

پوشیده نماند که در نزد صاحبان بصیرت و افکار، این رفتار از این شهریار والا تبار ذوی الاقتدار گویا که سفر وداع بود که به عالم وقوع آمد. بعد از استقامت ورزیده قرار گرفتن به ارگ عالی کسلی که فی الجمله در طبیعت مبارک عارض بود روز تا روز به مزاج کثیر الابتهاج غالب آمده اثر ملالت ساعت به ساعت زیاده می‌گردید.

نظم

چو می‌شد فزون دمبدم رنج شاه	مصیبت گرفتند خورشید و ماه
چو از درد شه ناله دادی خبر	ز غم خلق را پاره می‌شد جگر
در آن دم که می‌زد دم دردناک	زن و مرد را بود بیم هلاک
ز ضعف بدن شد طبیعت زبون	نه آرام مانده نه صبر و سکون
همایون تن شاه را دفع رنج	نه ملک و سپه کرد نه مال و گنج
ز تاب مرض چون زبون شد مزاج	نه تخت آمدش سودمند و نه تاج

بلکه از ارواح طیبه عزیزان اشارت بابشارت شده بود با وجود این حال به پرسش احوال ملک و نسق آن مشغول می‌شد و اندیشه فقرا و زیردستان می‌نمود. چون به رأی صائب دریافت که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروری نهاده، موافق تقدیر ربّانی و قضای آسمانی به خاطر مبارک مشورتی رسیده، امرای دولت را احضار فرموده... از سر یقظه و بیداری بلکه از وفور قنات و هشیاری به وصیت مشغول گردید. گفت به تحقیق می‌دانم که مرغ روح قفس قالب را شکسته پرواز خواهد کرد پناه به درگاه الهی بگردم. شمایان را به لطف و مرحمت او سپاریدم، باید که رضا به قضا داده در این قضیه جزع و فزع مکنید که فایده ندارد. آمرزش مرا از خدا خواهید و روح مرا به فاتحه و تکبیر شاد گردانید، و دیگر به خاطر مبارک رسیده که من از این دارالفنا رحلت خواهم نمودن، چرا دشمنان من زنده باشند. پس در آن شب فی الفور فرمود که اسکندر دادخواه کنگس را مع اتباع آن به بالای ارگ عالی برآورده به قتل رسانیده به جای مقرری دفن کردند. در واقع گمان غالب مردم همان بود که شب رحلت جناب عالی و در وقت

سرگردانی کردارهای ناصواب از آن جماعت به وقوع انجامیده وقت را مفتنم دانسته به ولایت شهر سبز برآمده رفته سرمنشأ چندین شور و شر می گردید. بعد از این وصیتها جناب امیر روشن ضمیر از ارکان دولت راضیگی طلبیده، بعده جناب قره‌العین جهانبانی نتیجه دودمان صاحبقرانی توره تورانیان، نور چشم عالمیان را به امرای ذی شوکت سپارش فرموده، زبان به تلقین کلمه طیبه و شهادت چندین مراتب جاری نموده، جان پاک به جان آفرین تسلیم فرمود، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

نظم

دریغ آن شهنشاہ گیتی‌ستان	جم تاجبخش و سکندر نشان
دریغ آنکه دیگر نیاید چنین	به صد قرن شاهی بدین داد و دین
دریغ آنکه دیگر نبیند سپهر	نظیرش در آئینه ماه و مهر
دریغ آن خدیوند دیهیم و تاج	کز بود آیین دین را رواج
دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد	پناه بلاد و صلاح عباد
دریغ آنکه شاه عدالت شعار	برفت از سر مردمان بخار

ارکان دولت گریبان جان دریده، خاک حسرت به سر پاشیده و به خون دل طپیدند. این مقدمه شب جمعه در ماه... فی سنه ۱۲۷۶ بود. ارکان دولت اتفاق نموده، به جناب کامیاب مستطاب توره تورانیان نور چشم عالمیان سید میر مظفر خان بیان حادثه را فی الفور به عرضه درج کرده، حضار مجلس مهر خودها را در آن عرضه نشان نموده، روانه رکاب همایون عالی گردانیدند، زیرا که امیرزاده جهانیان را به فرمان حضرت امیر مرحوم غفران نشان به چندین سال این جانب از وجه قرب مسافت ولایت کریمه مستقر سریر سلطنت می بود پس قاصد فرستاده، قبیل صلوة جمعه عرضه را به دستبوسی جناب عالی برده رسانید. امیرزاده جلالت نشان خلافت توأمان به مضمون مندرجه عرضه آگاهی یافت با وجود اطلاع از حادثه سترک از کمال مرتبه وقار جبلی تغییر و تبدیلی به حال خود راه ناداده، امیرزاده جلالت نشان صلوة جمعه را به تائی به ولایت کریمه ادا

نموده، زیارت بزرگان را به تقدیم رسانیده، بعد از آن ارکان دولت خود در زمان سعد و در ساعت نیک عازم رهنوردی گردیده، مسافت طی نموده، پگاه یوم شنبه آمده داخل بخارای شریف گردید. در آن روز اهالی و موالی ولایت چنانچه سادات عظام و علمای کرام و امرای صاحب احترام همه به استقبال شاه صاحب اقبال برآمده، به استسعاد رکاب بوسی مشرف گردیده، جناب امیرزاده والا تبار را به چندین گیر و دار به ارگ اعلی و به پایتخت والا برآورده، قدوم میمنت ملزوم او را مبارکبادی نمودند. در آن دم فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که تهیة اسباب تعزیه را مرتب نموده، نعش مبارک حضرت امیر مرحوم غفران مکان را همه به دوش ادب برداشته، در بالای حوض ریگستان برآورده، صغیر و کبیر و برنا و پیر جمع گردیده ارکان صلوة جنازه را ادا نموده، برداشته برده و در جوار حضرت اعلا علیه الرحمة به درون دخمه ... در پلی مقبره حضرت امیر سعید سعادت نشان غفران مکان والد آن به خاک سپردند.

نظم

همه را راه همین است و همین خواهد بود به فلک جوشی ما جای زمین خواهد بود

سنّ مبارکش به پنجاه و شش سال رسیده بود. بیست ساله بود که به تخت نشست ...
فرموده سی و شش سال پادشاهی و فرمانروایی کرد و جهان فانی را بدرود نمود.

نظم

دریغا خسرو گیتی ستان رفت	سکندر حشمت صاحبقران رفت
چه شد حامی شرع مصطفی را	که از دنیای دون دامن نشان رفت
سپاهی را توان و پشت بشکست	رعیت را خدیو مهربان رفت
از این دارالغرور دهر پر شور	سلیمان شوکت و دارانشان رفت
کجا شد دُرّ دریای عدالت	ز ملک مکرمت نوشیروان رفت
همه محفوظ ظلّ شاه بودند	ز عالم باعث امن و امان رفت

میان این همه شاهان اقلیم از این دارالمحن شاه زمان رفت

القصه بعد از به خاک سپاریدن حضرت امیر صاحبقران غفران نشان - انار الله برهانه - ارکان دولت و امرای ذی شوکت و سادات عظام و علمای کرام همه اتفاق نموده، جلوس میمنت مانوس امیرزاده کامکار سعادت یار برخوردار عالی تبار را به ساعت فرخنده و به زمان خجسته اختیار فرموده به قاعده و اسلوب شاهان چنگزیه بر تخت سلطنت شاهی نشانیده، مبارکبادی کرده دعا نمودند.

نظم

خدایا ز آسیب عین الکمال	نگهدار این شاه را لایزال
به ذاتش بده فیض و فتح و ظفر	به عدلش بیارا همه خشک و تر
بماناد فرمانده و کامران	فزون ز آنچه آن را شمارد گمان

جناب قره باصره جهاننداری، گوهر دریای شهریاری یوم شنبه چون لعل به کان و مانند گوهر به عمان بر تخت فیروزبخت شاهی استقرار نموده، لوای سلطنت و معدلت برافراشت. خلایق سر انقیاد و اطاعت به فرمان همایونش نهاده، زبان به دعای دوام دولت جاوید طراز ابددمساز گشادند.

نظم

خداوندا تو این شاه جوان بخت	که آمد سایه اش پیرایه تخت
ظلال چتر دولت بر سرش دار	مراد هر دو عالم در برش دار

المینة لله که ریاض دولت را گل اقبال به رشحات زلال عنایت قادر ذوالجلال در شکفت آمد و محافل نصفت و شمع افضال به دستیاری خالق نوربخش متعال، پرتوافکن جهان گردید.

رباعی

زمین مسزده که اقبال کزان سو آمد دولت ز نشاط تهنیت گو آمد
گل بوی که باغ عشرت از سر بشکفت می نوش که آب رفته در جو آمد

الحمد لله تعالى و المینه که گل آمال در چمن اقبال شهنشاه نیکو خصال شکفته گردید.
فرمان واجب الاذعان شهنشاه زمان، دارای دوران صدور یافت که نقاره شادیانه را مع
سنج و دمامه از بالای نقاره خانه در زیر این ته رواق مینا رنگ بلند آوازه گردانیدند.
ستایش با آرایش مر واهب العطایا را که قلم شکسته رقم، شمه ای از اوصاف پادشاه
سلیمان دستگاه را در صحیفه روزگار به طریقه عجز و انکسار استحضار نمود و
ذکر محامد شاه دیندار سپهراقتدار را به زبان بی زبانی و به لسان هیچ مدانی بر منصه
ظهور و در عرصه بیان آشکار فرمود. این نتایج سرابندگی همه از شرف میامن ذات با
برکات قدسی صفات ایزد شناس معدلت اساس جناب عالی می باشد. وگر نه این
هیچ مدان اُمی را چه حد و یارایی که پرتو خورشید را در پرده فانوس خیال جلوه دهم و یا
دریایی را در حوصله صدف گنجایش نهم. الشکر و المینه که به عون عنایت ایزدی و به فر
دولت همایون عالی این اجزای پراکنده به طرز فریبندگی فراهم آمد و این اوراق متفرقه به
طریقه پاره دوزی منتظم گردید.

نظم

شکر که این نامه به عنوان رسید پیشتر از مرگ به پایان رسید

رجا از کرم نامتناهی الهی آنست که چون این جریده شرف از نام بافرجام پادشاه
ممالک اسلام گرفته، هرگاه که به مطالعه و به مشاهده اهل فضل و کمال درآید در اصلاح
آن کوشند و دیده عاطفت از عیب آن پوشند.

نظم

خط تقدیر است خالی از غلط از غلط خالی نباشد هیچ خط

رجاء واثق و امید صادق است که ناظر این مرقومه راقم خاکسار بی اعتبار را به دعا
یادآوری نمایند.

تظم

روزی که نه شادی و نه شیون ماند نه دست و قلم نه جان و نه تن ماند
در خاطر دوستان دهند یاد مرا خطی که به یادگار از من ماند

حضرت خالق ذوالجلال و قادر بر کمال، خورشید سعادت و اقبال و کوكب ابهت و
جلال این پادشاه نیکو خصال را از وصمت هبوط و وبال مصون و مأمون داراد. بحق
حرمت محمد و آله الامجاد آمین آمین آمین یا رب العالمین. به اتمام رسید این نسخه
سراسر صفای دلگشا به دستخط راقم روسیاه، اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
والمسلمین و المسلمات.

تمت ۱۲۷۹

خط در ورق دهر بماند صد سال بیچاره نویسنده که در خاک رود

فهرستها

۱. فهرست اعلام

۲. فهرست جایها

۱. فہرست اعلام

اکبر خان ۱۱۳	آتہ مراد ایشیک آقاسی (آقاباشی) ترکمن
اکرم خان ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۲۵، ۲۲۷	۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۹۰
الغ بیک بی توپچی باشی ۲۰۲، ۲۰۵	آدم ۶۰
اللہ قلی خان (اورگنجی) ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۶	آدینہ قل بی ۶۴
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷	آستانہ قلی ایشیک آقاسی ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۶۶
۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳	اباغلی ۸۸
امان اللہ خواجہ صدور ۱۹۰	ابراہیم بی پروانچی ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۱
امیر بختیار ۹۷، ۲۳۳	ابراہیم بی دادخواہ ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳
امیر تیمور گورکان ۹۱، ۱۲۹، ۲۳۲	۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۱
امیر حیدر سلطان ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۸۲	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۳
۸۹	۱۸۹
امیر محمد دانیال ۶۳	احمد دادخواہ اسکہ ۱۹۰
امیر معصوم سلطان ۶۳	اسحاق بیک بی سمرقندی ۱۹۲، ۲۱۱
اوج اوروک ۱۱۷	اسحاق بیگ بی (منقت) ۱۴۵، ۱۷۷، ۱۸۸
اوزبکیہ ۷۵	۲۲۷، ۲۳۵
ایاز بی ایرانی ۷۸	اسحاق بیگ نورسابہ ۱۵۳
ایروانہ پروانچی منقت ۱۵۱	اسحاق بیگ منقت ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
بازار بی ۲۴۲	اسفندیار ۱۸۷
بردی یار ایشیک آقاسی ← بردی یار	اسکندر ۲۲۹
ایشیک آقاسی اوراتپہ گی	اسکندر دادخواہ ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲
بردی یار ایشیک آقاسی اوراتپہ گی ۱۷۸	۲۴۵
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۲۷، ۲۳۵	افضل خان ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۵، ۲۲۷

خدایار بی یوز ۹۸	بردی یار ایشیک آقاسی یوز ← بردی یار
خدایارخان خوقندی ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸،	ایشیک آقاسی اوراتپه گی
۲۴۱، ۲۴۲	بردی یار توقسابه ← بردی یار توقسابه یوز
خدای شکور میرآخور ۱۵۴	بردی یار توقسابه یوز ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۵۳،
خدای نظر شقاوول منقت ۷۸	۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۲
خزاری ۲۱۸	بوبکر ۶۰
خسرو ۶۸، ۸۴، ۱۲۷، ۱۴۲	بهادر قوش بیگی ۱۲۰
خواجه احرار [عبیدالله] ۷۴، ۹۱	بهرام ۱۸۷
خواجه قل پراونچی شهرسبزی ۲۱۲، ۲۱۳،	بیگ اوغلی دیوان بیگی ۷۶
۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹	تورانیان ۶۵، ۷۲، ۲۴۶
خواجه نقیب میرحیدر ۸۲	توره خواجه نقیب ۷۶
دانیال اتالیق (کنکس) ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷،	تیلو قابل دادخواه ۱۵۳، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳،
۲۰۸	تیمور ۷۵
دوست محمدخان ← دوست محمدخان	جعفر خان غجر ۲۲۱
کابلی افغان	جم ۱۶۸
دوست محمد خان افغان ← دوست	چته ۱۴۴
محمدخان کابلی افغان	چوپان اتا ۹۱، ۹۴، ۱۱۹
دوست محمد خان کابلی ← دوست	حضرت خواجه بزرگ ← شاه نقشبند
محمدخان کابلی افغان	حضرت زوج آباد ۹۱
دوست محمد خان کابلی افغان ۱۰۳، ۱۰۵،	حضرت شاه مردان [حضرت علی «ع»]
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰
دوست محمد شاه ← دوست محمدخان	حضرت مولانا ۶۸
کابلی افغان	حکیم بیگ بی نامور ۱۱۹
دوست محمد شاه کابلی ← دوست	حکیم بیگ توقسابه ۱۵۴
محمدخان کابلی افغان	حکیم خان ۶۴، ۲۲۵
دونمس دادخواه ترکمن ۷۸	حکیم خان والی ۱۰۴، ۱۰۵
ذوالفقار خان ۱۰۴	حمزه خان ۲۳۹
رجب بیگ دیوان بیگی ۷۸	حیدر [حضرت علی «ع»] ۶۰

- شادمان بای توقسابه ۱۹۰
 شاه زنده ۹۱، ۱۱۹
 شاه نقشبند [بهاء الدین محمد نقشبند] ۷۷،
 ۸۴، ۹۰، ۱۳۲، ۲۱۴
 شاهی پروانچی ۹۵، ۹۷
 شجاع الدین خان (متولی) ۱۰۴، ۱۰۵
 شجاع الدین خان مرادی ۱۰۶
 شجاع الملک افغان ۱۱۳
 شیردانه بی ۱۷۱
 شیرعلی خان (خوقندی) ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵،
 ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۵،
 ۲۳۶
 صمدخان نایب ۱۲۴
 ضیاء الدین ۶۴
 طوغان خان قزاق ۷۸، ۷۹
 عادل پروانچی ۲۳۱
 عادل دادخواه ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۵۳،
 ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳
 عادل دادخواه اورکوتی ۱۹۲، ۲۱۱
 عادل دادخواه منگت ۱۴۵
 عباس بی داده ۱۷۱
 عبدالجبار بی قارلیق ۱۰۷
 عبدالرحمن بی منغتی ۱۹۲
 عبدالرسول پانصدباشی ۷۸
 عبدالصمد خان ۱۲۳، ۱۴۸
 عبدالصمد خان ایرانی ۲۱۴
 عبدالصمد خان نایب ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۱۷
- رجب توقسابه دیزقی ۱۲۵
 رحمان قلی توقسابه ۱۵۴
 رحیم بیگ بی منغت ۷۶
 رستم (دستان) ۱۴۸، ۱۸۷، ۲۳۶
 رستم بیک یوز ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱
 رستم خان ۱۰۴
 رسول ۱۷۰
 رعایت الله قلی خان اورگنجی ۲۲۳
 سبحان قلی توقسابه ۲۲۱
 سلطان محمود خان ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۸،
 ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۹
 سلطان مراد خان ۲۳۹
 سلیمان [نسی ۶۴] ۶۸، ۷۹، ۱۲۰، ۱۲۹،
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۷
 سیاهپوش ۱۱۷
 سید اتا ۱۷۱
 سید امیر نصرالله محمدبهادر سلطان ۶۱،
 ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۳
 سیدپارسا خواجه نقیب بلخی ۱۰۴، ۱۰۵،
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۲۷
 سید مراد توقسابه دیزقی ۱۹۲، ۱۹۴
 سید میر مظفر خان ۶۶، ۲۴۶
 سید میر مظفر سلطان ← سید میر مظفر خان
 سید میر نصرالله ← سید امیر نصرالله محمد
 بهادر سلطان
 سید مینک باشی ۱۹۰
 سیف پروانچی ۱۲۰

قرغز ۱۱۷، ۱۸۹، ۱۹۱	عبدالعلی ایشیک آقاسی ۱۲۰، ۱۳۵
قرغز قبیچاق ۲۴۲	عبدالعلی دادخواہ ۱۵۲
قرغیز ۱۱۶	عبدالغفار بیک یوز ۲۳۵، ۲۳۶
قرق یوز ۶۵، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۶	عبدالقادر توقسابہ ۱۸۹
۹۷، ۹۸، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶	عبدالکریم توقسابہ ← عبدالکریم توقسابہ
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۳۷	افغان خزاری
قریش ۶۰	عبدالکریم توقسابہ افغان خزاری ۱۰۹،
قزاق ۱۱۶، ۱۸۹	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۵۳
قزیلباش ۲۲۱	عبدالکریم توقسابہ خزاری ← عبدالکریم
قل ایشیک آقاباشی ۱۵۰	توقسابہ افغان خزاری
قلماق ۱۱۶، ۱۴۴	عبدالکریم توقسابہ افغان ← عبدالکریم
کپلچی ۸۲	توقسابہ افغان خزاری
کریم قل میرآخور ۱۵۴	عبداللہ خان ۱۵۴
کریمقلی دادخواہ ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۹۰	عثمان ۵۰
کنگسیہ ← کنگسیہ	عصمت اللہ بی قلماق ۷۸، ۷۹
کنگس ← کنگسیہ	عظیم بای دادخواہ ۹۵
کنگسیہ ۶۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۲۱۳، ۲۱۷	علی پروانچی شہر سبزی ۲۱۲
۲۲۸، ۲۳۲	عمر ۵۰
کیامرث آدم ۱۰۶	عوض مراد میرآخور قلماق ۱۵۴
کینکاسیہ ← کنگسیہ	عہد اللہ قلی خان اورگنجی ۲۰۹
گدای پروانچی ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۹۰	عیسی دادخواہ یوز ۲۲۷، ۲۳۵
لشکر بیگلار بیگی ← لشکر بیگلار بیگی	فاضل بی یوز ۹۸
ایشان قلی دادخواہ	فیروز بردی یار توقسابہ یوز ۱۲۱، ۱۲۵
لشکر بیگلار بیگی ایشان قلی دادخواہ	۱۲۱
۱۲۰، ۱۵۸، ۱۹۰	قابل بی ۱۵۳
ماغیان ۱۵۳	قاسم شیخ ۸۰
میتن ۶۵	قاضی ابوالحسن خواجہ مولانا شریفی ۸۳
محمد ص ۶۰، ۲۵۰	قراقلیاق ۱۲۲

مصطفیٰ قلی توقسابہ ۱۴۵	محمد امین خان ۱۸۴
مصطفیٰ قلی میر آخور ۱۵۳	محمد حکیم دادخواہ ۹۷
معلیٰ اعتماد الدولہ ۸۴	محمد حکیم قوش بیگی ۶۷، ۷۸، ۸۴
معمور بی ۶۴	محمد رحیم اتالیق ۸۱، ۸۹، ۹۲، ۹۷
ملا عاشور محمد توقسابہ ۱۵۳	محمد رحیم توقسابہ قلماق ۱۱۶
ملہ خان ۲۴۲	محمد رحیم خان اورگنجی ۶۵
منقت ۲۳۲	محمد رضایی ۱۹۰
میر حمزہ خان ۶۳، ۸۰	محمد شریف اتالیق ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۵۹
میرزا عبداللہ منشی ۱۹۰	۱۶۰، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰
میر زبیرخان ۶۳، ۸۰	محمد شریف بی توپچی باشی ۸۶، ۱۲۱
میر صفدرخان ۶۳، ۸۰	۱۲۳، ۱۲۴
میر عمرخان ۶۳، ۶۶، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۷۸	محمد شریف خواجہ مولوی میر عمرخان
۷۹، ۸۰	۸۰
میر محمد حسین خان ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱	محمد صادق بیگ (یوز) ۸۱، ۹۲، ۹۳، ۹۶
میر نصر اللہ محمد بہادر سلطان ← سید	محمد صفر بی ۷۴
امیر نصر اللہ محمد بہادر سلطان	محمد علی خان (خوقندی) ۹۲، ۹۵، ۹۷
مؤمن دادخواہ ۹۰	۹۸، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵
نقیب بلخی ← سید پارسا خواجہ نقب	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۹
بلخی	۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
نقیب خواجہ بلخی ← سید پارسا خواجہ	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰
نقیب بلخی	۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱
نور محمد بی ایرانی ۲۰۰	محمد کریم بی (اباغلی یکہ باغی) ۲۰۸
نور محمد بی توپچی باشی ۹۳	۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸
نور محمد توقسابہ قطغان ۱۹۰	محمد کریم توقسابہ (منقیت) ۱۱۷، ۱۱۹
نوشیروان ۶۸، ۲۴۷	۱۹۰
یادگار بی اباغلی یکہ باغی ۸۳، ۸۷	محمد مراد خان (قندوزی) ۱۰۴، ۱۰۹
یوسف [نبی] ۶۸	۱۱۰، ۱۱۱
	مسلمان قل (فبجاق)، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۶

۲. فهرست جایها

۲۴۲، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۱۱	آب اجی ۱۱۵، ۱۲۵
اورکوت ۸۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۲،	آق تپه ۱۶۶
۲۳۱، ۲۰۳، ۱۵۳	آق تپه سمرقند ۱۱۷
اورگنج ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۶،	آقچه ۱۰۳
۲۳۹، ۲۲۵	آق سرای ۱۳۲
اورمیتن ۸۵، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۳۱	آق سو ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۹
اوستی ایلچیک ۲۰۲	آمو ۸۰، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۹۹،
اوش ۱۱۶	۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۳
ایران ۲۲۱، ۲۴۰	آمو به آمو
ایلان اوتی ۹۳، ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۷۷	آیدین کول ۲۰۶
ایلچیک ۲۰۲، ۲۰۹	انحصی ۱۱۶
بایسون ۶۶، ۷۴، ۸۵، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۹،	آرکوت به اورکوت
۱۴۵، ۱۵۳	اسپرد ۱۹۶
بتوغریگی حضرت موی مبارک؟ ۱۹۶	استروشن ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹،
بخارا ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴،	۲۴۲، ۲۳۶، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۶۴، ۱۶۰
۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۹۳،	اسفره ۱۱۶
۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷،	اندجان ۱۱۶، ۱۴۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۶۰،	۲۴۲، ۲۳۶، ۱۹۰
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲،	اندخود به اندخوی
۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸،	اندخوی ۱۰۴، ۱۷۶
۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱،	اوراتپه ۶۵، ۸۲، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۱۶، ۱۱۹،
۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷،	۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
بدخشان ۸۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۷۶	۵۴، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۹،

چار ولایت ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶	بسکت ۱۱۶
۲۴۴، ۲۲۵، ۲۰۳، ۱۷۶، ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۷	بلخ ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
چترار ۱۱۱	۲۳۹، ۲۲۷، ۱۷۶، ۱۰۹
چراغچی ۶۶، ۷۴، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹	بلخ آقچه ۲۲۷
۹۳، ۱۵۳، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۸	بهرین ۷۶
۲۳۱، ۲۲۹	بیش اریغ ۱۶۸، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۵
چُست ۱۱۶، ۱۴۴، ۱۹۰	۲۳۸، ۲۰۷، ۲۰۶
چلک ۶۴، ۶۵	پشاغر ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
چناس ۱۱۶	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵
چوچقه گذری ۱۰۶	پشاور ۱۱۱، ۱۱۳
چهارجوی ۱۸۹	پنجشنبه ۶۴، ۶۵
حصار ۶۶، ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۲	پنجه کنت ۸۵، ۱۱۷، ۱۵۳، ۲۰۳، ۲۳۱
حصار بایسون ۲۳۱	تاشقورغان ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹
حصار شادمان ۱۷۶	۱۱۰، ۱۱۱، ۲۲۵
خان رباطی ۹۰	تاشکند ۹۵، ۱۱۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۵
خجند ۹۸، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۴	۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵	تخته قره‌چه ۲۴۴
۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳	تسرکستان ۶۲، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰
۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۱	۱۹۵، ۲۰۰
۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲	تلیک ۱۰۶
خراج بیتک ۲۰۹	توران ۶۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۶
خرم ساربار ۱۰۹	تهران ۲۲۱، ۲۲۲
خزار ۶۶، ۷۴، ۸۰، ۸۵، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۹	جام ۷۴
۱۱۲، ۱۵۳، ۲۱۲، ۲۳۱	جوی لنگر ۱۵۵، ۲۳۷
خوارزم ۸۲، ۱۰۹، ۲۰۱، ۲۰۸	جیحون ← آمو
خوقند ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰	چارجوی ۱۰۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۰۹
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶	۲۲۳، ۲۳۱، ۲۴۳
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰	چارکوه ۱۱۶، ۱۹۶

سد تفور دیزق ۱۱۵	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹
سرپل ۱۰۴	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
سرخس ۲۲۲، ۲۲۱	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۲۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲
سغد سمرقند ۲۳۶	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
سمرقند ۶۴، ۶۵، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۰	داول ۹۱
۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۸	دره ایلان اوتی ۹۲، ۹۳
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵	دره سنگر دکه ۱۱۲
۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۶	دریای کوهک ۹۲، ۱۱۹
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۱	دریای کهک ۱۲۹، ۱۴۲
۲۳۶، ۲۴۴	دریای مرو ۲۲۲
سنگر ۲۳۱	دریای مرو شاه جهان ۲۲۲
سنگزار ۸۲	دشت شیراز سمرقند ۱۹۲
سیحون ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳	دشت قیچاق ۱۱۶، ۱۵۸، ۱۷۵
سیرام ۱۱۶	دوشنبه قورغان ۶۴، ۶۵
شاهرود ۷۷	دیزق ۶۵، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷
شبرغان ۸۲، ۱۰۴، ۱۷۶	۹۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۸
شبورغان ← شبرغان	۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۳
شغنان بدخشان ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۳۶
شهر خان ۱۷۵	رباط ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۶
شهرسبز ۶۵، ۸۳، ۸۶، ۹۷، ۱۱۲، ۱۳۰	رباط ملک ۷۶، ۹۰، ۱۳۲
۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸	روس ۱۷۵
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۶	روستاق ۱۱۱
شیرآباد ۶۶، ۷۴، ۸۵، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۹	زامن ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
۱۴۵، ۱۵۳، ۲۳۱	۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶
شیراز ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۷۶، ۱۷۷	۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۲
صبران ۱۱۶	۲۳۷
طالقان ۱۰۹، ۱۱۰	زامین ← زامن
طغایک ۱۶۶	سای بویی ۸۲، ۹۲

فرقچی قوم محرم ۱۹۳	طهران ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۳۹
قره بلیغ ۱۷۳	عبدالصمد خان ۱۷۸
قره قورغان ۲۳۱	غریبون ۷۷
قزاق ۱۴۴، ۱۷۵، ۲۳۶	غزنین ۱۱۳
قَطَّغان ۱۰۹	غولک انداز ۱۶۶
قلعه «دبوس» ۹۰	فتنک ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹
قلعه دیزق ۹۴	فرغانه ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۹
قلعه مزار اسب ۲۰۴، ۲۰۵	۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳
قلماق ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۳۶	۱۸۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۳۶
قندوز ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳	فمی ۶۶
قندهار ۱۱۳	قبادیان ۱۰۹، ۱۱۲
قورغان دوآبه ۲۲۹	قباغلی ۱۹۹، ۲۰۳
قورغان دهیک ۲۱۸	قسپچاق ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۳
قورمه ۱۷۸، ۱۹۰	۱۹۴، ۱۹۷، ۲۳۶
قوش کوپروک ۱۸۵، ۱۹۵	قچه قره ۱۹۹
کابل ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۲۷	قرانکین ۱۳۶
کاریز ۱۱۶	قراچریک ۲۳۱
کاسان ۶۶، ۱۴۴، ۱۷۵	قراقلیپاق ۶۴، ۶۵
کاشان ۱۱۶	قراکول ۸۵، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۳۱
کاشغر ۱۱۶، ۱۷۵، ۱۹۱	قورچغای ۶۶
کان بادام ۱۱۶، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸	قرچی قوم ۱۷۵
۲۳۸	قرشی ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۳
کتاب ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۴	۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۹۹، ۲۱۲
کته قورغان ۶۴، ۶۵، ۲۱۵	۲۱۷، ۲۳۱، ۲۴۴
کرکی ۱۰۳، ۱۷۶، ۲۳۱، ۲۴۳	قرشیک ۱۰۶
کرمینه ۶۶، ۷۱، ۲۴۶	قورغز ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۶
کُرُن ۲۲۹	قورغیز ۱۴۴، ۱۷۵
کروچی ۱۱۶	قرچی قوم ۱۶۷، ۱۸۳

مسجا ۱۳۶	کسبی ۶۶
مشهد ۲۳۹، ۲۲۱	کش ۱۷۲، ۱۳۵، ۱۳۱
منقشلاق ۲۰۱	کشتوت ۱۵۳
میانکال ۶۴، ۶۵، ۸۵، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۱۴	کلف ۱۰۳، ۶۶
میانکالات ۶۴، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۹۰، ۹۳	کوراک ۷۲
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۹۹	کوکتاش ۷۵، ۱۲۹، ۱۴۰
۲۱۱، ۲۳۱، ۲۴۴	کولاب ۱۱۱
میغ ۸۵	کولاب بدخشان ۱۱۰
میمنه ۸۲، ۱۰۴، ۱۷۶	کوه بامیان ۱۱۱
نرزم ۸۰	کوهستان ۹۶، ۱۵۰
نسف ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۸۵، ۱۷۶، ۲۰۹	کوه مغول ۱۶۶
نمنگان ۱۱۶، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۴۲	کهستان ۱۱۱
نور ۸۵	کیش ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۴
نوقوش تیگرمان ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۸	کیش توت ۸۵، ۱۱۷
ورزین ۱۱۶	گذر بازار خواجه ۶۷
هزاراسب ۲۰۶، ۲۱۱	لاهور ۱۱۱
هزاره ۶۶	لایش ۶۴، ۶۵
هندوستان ۱۱۱	مازندران ۲۰۱
یارکند ۱۱۶، ۱۷۵	ماغیان ۸۵، ۱۱۷
یسام ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۶	ماوراءالنهر ۶۲، ۱۰۷، ۱۱۰، ۲۱۲، ۲۲۳
۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	محرم ۱۸۳، ۱۹۴
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۲، ۲۳۷	محرم کان بادام ۱۶۸
یتی سای ۱۷۳	مرغینان ۱۴۴، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
یرتی تپه ۶۶	۱۹۶، ۲۴۲
یگه باغ ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹	مرو ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۰
۲۲۹، ۲۳۱	مرو شاهجهان ۸۲، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۹
ینگی قورغان ۶۶، ۹۲	مره ۱۴۵
ینگی قورغان سای بویی ۱۲۹، ۱۴۲	مزار شریف ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶

فهرست آثار منتشر شده دفتر نشر میراث مکتوب

۱. آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام) (فارسی) / احمد بن نجاح الدبیر استرآبادی (قرن ۱۰ ق.): به کوشش میرهاشم محدث .. تهران: قبله، ۱۳۷۴ .. ۵۵۹ ص. بها: ۱۶۰۰۰ ریال
۲. احیای حکمت (فارسی) / علیقلی بن قرچغای خان (قرن ۱۱ ق.): تصحیح و تحقیق فاطمه فنا؛ با مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دبستانی .. تهران: احباء کتاب، ۱۳۷۶ .. ۲ ج. بهای دوره: ۵۵۰۰۰ ریال
۳. انوار البلاغه (فارسی) / محمد هادی مازندرانی، مشهور به مترجم (قرن ۱۲ ق.): تصحیح محمدعلی غلامی نژاد .. تهران: قبله، ۱۳۷۶ .. ۴۲۴ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال
۴. بخشی از تفسیری کهن به پارسی / از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری): تصحیح و تحقیق دکتر سید مرئضی آیه‌الله زاده شیرازی .. تهران: قبله، ۱۳۷۵ .. ۴۷۰ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال
۵. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (فارسی) / ابوالمظفر اسفرائینی (قرن ۵ ق.): تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. ۲ ج. (۱۴۳۶ ص.). بهای سه جلد: ۴۶۵۰۰ ریال
۶. تائیه عبدالرحمان جامی [ترجمه تائیه ابن فارض، به انضمام شرح قبصری بر تائیه ابن فارض] (قرن ۹ ق.): (عربی - فارسی): مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشا .. تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .. ۳۴۶ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال
۷. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر / میرزا شمس بخارایی؛ مقدمه تصحیح و تحقیق محمد اکبر عشیق .. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۷ .. ۳۴۰ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۸. تحفة الأبرار فی مناقب الائمة الأطهار / عمادالدین حسن بن علی مازندرانی طبری (زنده در ۷۰۱ ه. ق.): تصحیح و تحقیق مهدی جهرمی .. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۶ .. ۳۴۳ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۹. تحفة المحبتین (فارسی) / یعقوب بن حسن سراج شیرازی (قرن ۱۰ ق.): به اشرف محمد تقی دانش بزود؛ به کوشش کرامت رعنا حسینی و ابرج افشار .. تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .. ۳۷۰ ص. بها: ۱۹۰۰۰ ریال
۱۰. تذکرة الشعراء (فارسی) / سلطان محمد مطربی سمرقندی (قرن ۱۰ - ۱۱ ق.): به کوشش اصغر جانفدا؛ مقدمه و تعلیقات علی رفیعی علامرددستی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۷ .. ۸۰۲ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال
۱۱. تذکرة المعاصرین (فارسی) / محمدعلی بن آسی طالب حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.): مقدمه تصحیح و تعلیقات معصومه سالک .. تهران: سایه، ۱۳۷۵ .. ۴۳۲ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال
۱۲. ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم (فارسی) / ابونصر قمی (قرن ۴ ق.): از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. صد و هشت، ۲۸۲ ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال
۱۳. ترجمه اناجیل اربعه (فارسی) / ترجمه تعلیقات و توضیحات میرمحمد باقر خاتون آبادی (۱۰۷۰ ه. ق.)

۱۱۲۷ ق.؛ تصحیح رسول جعفریان.. تهران: نقطه. ۱۳۷۵.. ۳۵۲ ص. بهای شمیز: ۱۱۰۰۰ ریال. گالینگور:
۱۳۵۰۰ ریال

۱۴. ترجمه تقویم التواریخ (سالشمار رویدادهای مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هجری قمری) /
حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدث .. تهران: احباء کتاب.
۱۳۷۵.. ۵۲۴ ص. بها: ۲۲۰۰۰ ریال

۱۵. تسلية العباد در ترجمه مسکن الفؤاد شهید ثانی (فارسی) / ترجمه مجدالادباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به
کوشش محمدرضا انصاری .. قم: هجرت. ۱۳۷۴.. ۱۹۳ ص. بها: ۴۸۰۰۰ ریال

۱۶. التصريف لمن عجز عن التأليف (بخش جراحی و ابزارهای آن) (فارسی) / ابوالقاسم خلف بن عباس
زهرای / ترجمه احمد آرام - مهدی محقق .. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی: ۱۳۷۴.. ۲۷۸ ص.

۱۷. التعريف بطبقات الامم (عربی) / قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ ق.)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر غلامرضا
جمشید نژاد اولی .. قم: هجرت، ۱۳۷۶.. ۳۳۶ ص. بها: ۱۳۰۰۰ ریال

۱۸. تفسیر الشهرستانی المسمى مفاتيح الاسرار و مصابيح الابوار (عربی) / الامام محمد بن عبدالکرم
الشهرستانی (قرن ۶ ق.)؛ تصحیح دکتر محمدعلی آذرنب .. تهران: احباء کتاب. ۱۳۷۵ (ج. ۱).
بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۱۹. تقویم الايمان (عربی) / المير محمد باقر الداماد و شرحه کشف الحقائق سید احمد علوی مع تعلیقات ملا
علی نوری. حقیقه و قدم له علی ارجی .. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶..
۸۴۹ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال

۲۰. جغرافیای حافظ ابرو (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح
صادق سجادی .. تهران: بنیان، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۲۱. جغرافیای نیمروز (فارسی) / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش عزیزالله عطاردی .. تهران: عطارد،
۱۳۷۴.. ۲۳۰ ص. بها: ۶۰۰۰ ریال

۲۲. الجواهر فی الجواهر (عربی) / ابوریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی .. تهران: شرکت
انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.. هفت، ۵۶۲ ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال

۲۳. حکمت خاقانیه / فاضل هندی؛ با مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تصحیح دفتر نشر میراث
مکتوب .. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷.. ۱۸۷ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال

۲۴. خريدة القصر و جريدة المعصر فی ذکر فضلاء اهل اصفهان (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛
تقدم و تحقیق الدكتور عدنان محمد آل ضعمه .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۷.. ۳۶۵ ص. بها: ۹۸۰۰۰ ریال.

۲۵. دیوان ابی بکر الخوارزمی (عربی) / ابوبکر الخوارزمی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح دکتر حامد صدقی .. تهران: آینه
میراث، ۱۳۷۶.. ۴۵۰ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال

۲۶. دیوان حزین لاهیجی (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح الله صاحبکار .. تهران: نشر
سایه، ۱۳۷۴.. ۸۷۲ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال

۲۷. دیوان غالب دهلوی / اسدالذخیر غالب دهلوی (قرن ۱۳ ق.): تصحیح و تحقیق دکتر محمدحسن حائری ..
تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۷. ۵۱۵ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال
۲۸. راحة الارواح و مونس الاشباح (در شرح زندگانی، فضایل و معجزات رسول اکرم، فاطمه زهرا و ائمه اطهار
علیهم السلام) (فارسی) / حسن شبلی سبزواری (قرن ۸ ق.): به کوشش محمد سپهری .. تهران:
اهل قلم، ۱۳۷۵. ۲۹۸ ص. بها: ۷۵۰۰ ریال
۲۹. رسائل حزین لاهیجی / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.): تصحیح علی اوجبی، ناصر باقری بید هندی، اسکندر
اسفندیاری و عبدالحسین مهدوی .. تهران: نشر آینه میراث ۱۳۷۷. ۳۴۰ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۳۰. رسائل دهدار / محمد بن محمود دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.): به کوشش محمد حسین اکبری ساوی ..
تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵. ۳۶۳ ص. بها: ۱۳۵۰۰ ریال
۳۱. رسائل فارسی / حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (قرن ۱۱ ق.): تصحیح علی صدرانی خونی .. تهران: قبله،
۱۳۷۵. ۳۴۱ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال
۳۲. رسائل فارسی جورجانی / ضیاءالدین بن سدیدالدین جورجانی: تصحیح و تحقیق دکتر معصومه نور محمدی ..
تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵. ۲۵۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال
۳۳. روضة الأنوار عباسی / ملا محمد باقر سبزواری: مقدمه، تصحیح و تحقیق اسماعیل جنگیزی اردهابی ..
تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷. ۹۰۹ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال
۳۴. شرح دعای صباح (فارسی) / مصطفی بن محمد هادی خونی: به کوشش اکبر ایرانی قمی .. تهران: آینه
میراث، ۱۳۷۶. ۲۳۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال
۳۵. شرح القیسات (عربی) میر سید احمد علوی: تحقیق حامد ناجی اصفهانی؛ [با مقدمه فارسی و انگلیسی
دکتر مهدی محقق] .. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۵. ۷۴۷ ص. بهای شمیر:
۳۰۰۰۰ ریال
۳۶. شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامامه علامه حلی (عربی) / تألیف علی الحسینی المیلانی .. تهران: هجرت،
۱۳۷۶. (ج ۱) بها: ۲۳۰۰۰ ریال
۳۷. عقل و عشق، یا، مناظرات خمس (فارسی) / صائب الدین علی بن محمد ثرکه اصفهانی (۷۷۰ - ۸۳۵ ق.):
تصحیح اکرم جوادی نعمتی .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵. ۲۱۸ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال
۳۸. هیار دانش (مشمول بر طبیعیات و الهیات) / علینقی بن احمد بهبهانی: به کوشش دکتر سید علی موسوی
بهبهانی .. تهران: بنیان، ۱۳۷۶. ۴۶۱ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال
۳۹. هین الحکمه / میر قوام الدین محمد رازی نهرانی (قرن ۱۱ ق.): تصحیح علی اوجبی .. تهران: انتشارات اهل
قلم، ۱۳۷۴. ۱۷۸ ص. بها: ۵۲۰۰ ریال
۴۰. فتح السبل (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.): به کوشش ناصر باقری بید هندی .. تهران: قبله، ۱۳۷۵.
۲۱۵ ص. بها: ۵۰۰۰ ریال

۴۱. فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد (فارسی) / محمد زمان بن کلبعلی تبریزی؛ به کوشش رسول جعفریان .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳. ۳۶۲ ص. بها: ۹۸۰۰ ریال
۴۲. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل / به کوشش علی صدرانی خونی، محمود طبّار مراغی، ابوالفضل حافظیان بابلی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۶. ۲۸۰ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال
۴۳. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه علمیّه نمازی خوی / به کوشش علی صدرانی خونی، تهران: آینه میراث، ۱۳۷۶. ۵۳۹ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۴۴. فیض الدموع (شرح زندگانی و شهادت امام حسین علیه‌السلام با نثر فارسی فصیح و بلیغ) / محمد ابراهیم نواب بدایع نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی .. قم: هجرت، ۱۳۷۴. ۲۹۶ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال
۴۵. قاموس البحرین (متن کلامی فارسی تألیف به سال ۸۱۴ ق.) / محمد ابوالفضل محمد (مشهور به حمید منفی)؛ تصحیح علی اوجیبی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. ۳۹۶ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال
۴۶. کیمیای سعادت: ترجمه طهاره‌الأعراف ابر علی مسکویه رازی / میرزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابوالناسم امامی .. تهران: نقطه، ۱۳۷۵. ۲۹۱ ص. بهای شمیز: ۹۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۱۵۰۰ ریال
۴۷. لطایف الأمثال و طرایف الأقوال (فارسی) / رشیدالدین وطواط؛ به کوشش حبیبه دانش‌آموز .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۶. ۲۸۸ ص. بها: ۱۱۰۰۰ ریال
۴۸. مجمل رشوند (فارسی) / محمد علی خان رشوند (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده و عنایت الله مجیدی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۵. ۳۸۷ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال
۴۹. مرآت الأكوان (تحریر شرح هدایه ملاصدرا شیرازی) / احمد بن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبدالله نورانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵. ۶۷۸ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال
۵۰. مصابیح القلوب (شرح فارسی بنجاه و سه حدیث اخلاقی از پیامبر اکرم - ص) / حسن شبلی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری .. تهران: بنیان، ۱۳۷۴. ۶۴۶ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال
۵۱. منشآت میبیدی (فارسی) / قاضی حسین بن معین اندین میبیدی؛ به کوشش نصرت‌الله فروهر .. تهران: نقطه، ۱۳۷۶. ۳۲۶ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال
۵۲. نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الداه (عربی) / المعلم الثالث المبر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ مع تعلیقات الحکیم الالهی الملا علی النوری (المتوفی ۱۲۴۶ ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی .. قم: هجرت، ۱۳۷۴. نود و هفت، ۱۵۲ ص. بها: ۵۶۰۰ ریال
۵۳. نزّه الزاهد (ادعیه مأثور از امامان معصوم - علیهم‌السلام - با توضیحات فارسی از سده ششم) / از مؤلفی ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵. ۳۶۳ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۵۴. النظامیة فی مذهب الاماتیة (متن کلامی فارسی قرن دهم ه. ق.) / محمد بن احمد خواجگی شیرازی؛ تصحیح و تحقیق علی اوجیبی .. تهران: قبله، ۱۳۷۵. ۲۳۹ ص. بها: ۹۵۰۰ ریال

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, Literary, and scientific background be better known and understood. Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions. responsibility of The revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Ministry of Culture and Islamic Guidance in pursuing its cultural goals has established such a center in the hope that, through sponsoring the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

The written Heritage publication office

AN ĀYENE-YE MIRĀŞ BOOK .

In Collaboration with the Written Heritage Publication Office

© Ayene-ye Miras Publishing Co. 1999

First Published in Iran by Ayene-ye Miras

ISBN 964 - 90733 - 4 - 5

**All rights reserved. No part of this book
may be reproduced, in any form or by any
means, without the prior permission of the publisher.**

P R I N T E D I N I R A N

ZAFARNĀME-YE XOSRAVI

Compild by
Unknown Author

Edited by
Dr. Manuĉehr Sotude

Āyene-ye Mirās
Tehran, 1999